



سیری در معارف اسلام

دنیا، تجارتخانه‌ای سودمند و پر منفعت

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد رسول اکرم ﷺ - محرم - ۱۳۹۲ هـ ش



www.erfan.ir

دنيا، تجارخانه‌ای سودمند و پرمفعت
(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: زینب حیدری
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

جلسه اول: بازار و تجارتخانه‌ای به نام دنیا..... ۱۱

دنیا، محل کاشت و آخرت، محل برداشت است..... ۱۳

ارزش دنیا بسیار زیاد است و بد دانستن دنیا، تهمت به خداوند است..... ۱۴

لزوم وصیت و نمونه‌هایی از افرادی که به این وظیفه عمل نموده و افرادی که به آن

عمل نکردند..... ۱۷

شکل مختلف ملک‌الموت برای افراد مختلف..... ۲۰

گوشه‌ای از مصیبت روز دوازدهم محرم..... ۲۲

دعای آخر جلسه..... ۲۳

جلسه دوم: تنها معامله با خداوند است که سراسر خیر و منفعت است

..... ۲۵

کسانی که با خدا معامله می‌کنند تسلیم محض اویند..... ۲۷

هر معامله‌ای با خداوند منفعت خالص است..... ۲۹

برای آرامش، درک و فهم عمیق لازم است..... ۳۰

آیاتی که توجه به آن‌ها انسان را از خوردن غیرحلال بازمی‌دارد..... ۳۱

علت عدم اعطای پاداش در این دنیا، عدم ظرفیت و گنجایش ماست..... ۳۲



- ۳۴ فقط نیت انجام کار هم کافیست تا خداوند پاداش عمل را بدهد.....
- عاقبت افرادی که با غیر خدا معامله می‌کنند و افرادی که فقط با خداوند معامله می‌کنند
- ۳۵
- ۳۶ روضه سر مبارک ابی عبدالله علیه السلام.....
- جلسه سوم: در بازار دنیا فقط معامله با خداوند سودمند است.....**
- ۳۹ گروهی با معامله با خداوند آخرت خود را آباد و گروهی سرمایه‌های وجودی خود را تباہ
- می‌کنند.....
- ۴۱
- ۴۲ قرآن از ابتدا همین بوده و می‌ماند و دست بردن در آن ممکن نیست.....
- ۴۳ گرفتن جان مبارک امام حسین علیه السلام توسط خداوند.....
- ۴۴ دیه قتل به شهدای کربلا تعلق نمی‌گیرد!.....
- ۴۵ بازگشت روح مبارک ابی عبدالله علیه السلام به آغوش ربّ خود.....
- ۴۷ شیطان همه مثل هم نیست! یکی یزید است و دیگری فرعون و دیگری فرزندش
- ۴۹ به قتل رساندن ابی عبدالله علیه السلام به قتل صبر.....
- جلسه چهارم: فقط با خداوند وارد دادوستد شوید.....**
- ۵۱
- ۵۳ خداوند جنس مؤمن را خریدار است.....
- ۵۴ اسیر زرق و برق کفار نشوید که دین خود را از دست می‌دهید.....
- ۵۵ همه چیز غیر از خدا در چشم عاشقان خدا باور کوچک است.....
- ۵۶ سخن خوب و درست از دهان هرکسی که باشد، از آن استفاده کنیم.....
- ۵۸ مؤمن در این دنیا فقط پایبند به خداوند است.....
- ۵۹ راهکار اروپایی‌ها برای از بین بردن دین مسلمانان.....



فهرست مطالب

- ۶۰ روضه حضرت علی اصغر علیه السلام
- جلسه پنجم: دنیا بهترین بازار برای به دست آوردن آخرتی آباد است. ۶۳**
- ۶۵ دنیا محل نعمت است هر ایرادی هست از خودمان است نه از دنیا.
- ۶۶ قدر رنج‌هایی که ائمه علیهم السلام و بزرگان دین برای حفظ دین متحمل شده‌اند را بدانیم.
- ۶۷ ذکر باید قلبی و با عمل باشد و تنها ذکر زبانی بی‌فایده و بی‌ارزش است.
- ۶۸ فیض کاشانی از بزرگانی بود که نقش مؤثری در حفظ دین داشت.
- ۶۹ بودن با پیغمبر صلی الله علیه و آله با انجام واجبات و رعایت سه مسئله.
- ۷۲ پاداش زیارت امام حسین علیه السلام
- ۷۳ شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام
- جلسه ششم: دنیا، بازار است و خریدار واقعی خداوند است. ۷۵**
- ۷۷ عقل، محبوب‌ترین مخلوق پروردگار که واسطه انتقال حقایق به انسان است.
- ۷۸ همه مردم وجود خدا را قبول دارند اما اختلاف در مبحث توحید است.
- ۷۹ خداوند یار و شریک ندارد و علت ظهور انبیاء الهی، اثبات این موضوع بود.
- ۸۱ تفاوت در مخلوقات امری حکیمانه است.
- ۸۳ اگر شخصی حقایق را عمقی درک کند، دائماً آرام و راضی است.
- ۸۵ عظمت زیارت امام حسین علیه السلام
- ۸۶ روضه اباعبدالله علیه السلام
- جلسه هفتم معامله با خدا، سودمندترین معامله. ۸۷**
- ۸۹ تاجر خوب از بازار دنیا بهترین بهره را می‌برد.
- ۹۱ چگونه چشم دل باز می‌شود؟



- تکرار گناه، مانع فهم و شعور قلب می‌شود..... ۹۲
- وسعت چشم دل مرحوم آیت‌الله آقا شیخ محمد بهاری..... ۹۴
- اشتباه، مربوط به چشم سر است، چشم دل هیچ‌گاه اشتباه نمی‌کند..... ۹۵
- عوض نعمتهایی که در دنیا مصرف کردیم را در آخرت می‌گیریم..... ۹۷
- مصائب شهادت اباعبدالله علیه السلام..... ۹۸
- جلسه هشتم دنیا بازاری پرمفعت برای مؤمنان..... ۱۰۱**
- خداوند پاک و منزّه است و فقط خریدار جنس پاک از مؤمنان پاک می‌باشد..... ۱۰۳
- ریا و ریاکار از دیدگاه قرآن کریم..... ۱۰۴
- بهشت پاک است و فقط افراد پاک به آن راه پیدا می‌کنند..... ۱۰۷
- گناه‌های باطنی انسان او را به هیزم آتش جهنم تبدیل می‌کنند..... ۱۰۸
- مصالح بهشت، اعمال نیک انسان هستند..... ۱۰۸
- وعدۀ یاری و کمک رساندن خداوند به افرادی که دنبال پاکی هستند..... ۱۱۰
- شست‌وشوی مغزی مردم برای قبولاندن حق به‌عنوان باطل و بالعکس..... ۱۱۱
- شست‌وشوی مغزی، علت رفتار بد مردم در مصیبت عاشورا و بعد از آن..... ۱۱۱
- جلسه نهم نحوه خرید و فروش در دنیا..... ۱۱۵**
- تفاوت خسارت و ضرر در بازار دنیا..... ۱۱۷
- تلاش ائمه علیهم السلام و انبیاء و عالمان ربانی برای آموزش قوانین تجارت در دنیا..... ۱۱۸
- در هیچ فرهنگی از زمین مانند روایات ما وجود ندارد!..... ۱۱۹
- عمل در دنیا و حساب در آخرت..... ۱۲۰
- غافلان از تجارت درست در دنیا، هیزم آتش جهنم هستند..... ۱۲۲
- لزوم نوشتن وصیت‌نامه..... ۱۲۴



فهرست مطالب

- به علت مسائل تلخ و اذیت کننده دنیا از خدا و اهل بیت علیهم السلام روی گردان نشویم ۱۲۵
- مقام ابوذر و سلام خداوند به او در لحظه قبض روحش توسط ملک الموت ۱۲۶
- جدا کردن حضرت سکینه علیها السلام از پیکر امام حسین علیه السلام ۱۲۸



جلسه اول

بازار و تجارتخانه‌ای به نام دنیا

دنيا، محل کاشت و آخرت، محل برداشت است

مطلب مهمی در قرآن کریم و روایات مطرح است که دانستن این مطلب برای هر مرد و زنی که خواهان خیر دنیا و آخرت است لازم است و آنهایی که فقط اهل دنیا هستند و کاری به خیر امروز و فردا ندارند سروکارشان با این مطلب نخواهد افتاد مگر این که قبل از مرگ به علتی بیدار و آگاه شوند و بتوانند ضررهای به وجود آمده در زندگی خود را جبران کنند، اما آن مطلب این است که قرآن مجید گاهی به صورت اشاره یا به قول امام حسین علیه السلام گاهی هم به طور صریح در سوره‌هایی مثل سوره توبه، فاطر و سوره مبارکه صف دنیا را از نظر موقعیت تجارتخانه می‌داند و همچنین در روایات به خصوص در فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام عسکری علیه السلام آمده که این دنیا بازار و محل تجارت است. یکی دو آیه از قرآن و یکی دو روایت در این زمینه بشنوید **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾** ^۱ شما را راهنمایی بکنم؟ به تجارتي دلالت کنم که این تجارت فقط همین جا میسر است؟ وقتی پرونده را ببندند و انسان به عالم بعد انتقال پیدا کند مثل کشاورزی است که فقط می‌تواند محصولات کشتش را درو کند و دیگر نمی‌تواند خرید و فروش و تجارتي بکند چون عالم برزخ و عالم قیامت بازار و تجارتخانه نیست، یادم است قدیمها بچه که بودم و خانواده‌ام من را پای منبر منبری‌های قدیم می‌برد، پنجاه شصت سال پیش این شعر را زیاد می‌خواندند؛



«توانگری نه به مال است نزد اهل کمال»

حالا اضافه هم می‌کردند به این شعر که توانگری نه به اولاد است نه به زن است نه به دارایی است مال یعنی آنکه فقط اهل پول بوده، هفتادسال چرخیده و رفته و آمده و سروکارش فقط با پول بوده و کاری به خدا و قیامت و انبیاء و مسائل الهی نداشته، مال و همه شئون مال تا لب گور است بعد از آن اعمال دنیای دنیاداران با مرگشان تمام می‌شود ولی دنیای آن‌هایی که دنیا را از نگاه قرآن تجارتخانه و از نگاه ائمه علیهم‌السلام بازار دیدند اینطور نیست و با مرگشان تمام نمی‌شود و دنیای آن‌ها وقتی که می‌روند آن طرف می‌بینند تبدیل به یک آخرت آباد پرنعمت و همراه با رضایت پروردگار مهربان عالم است در سوره مبارکه غاشیه، جزء سی‌ام قرآن خدا می‌فرماید: از آن مدتی که در دنیا بودند و کارکردند کاملاً راضی و خشنود هستند **«لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ»**^۱ این سعی برای برزخ و آخرت که نیست، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یک‌بار پای منبر برای مردم فرمودند: **«فَاتَّكُمُ الْيَوْمَ فِي دَارِ عَمَلٍ وَلَا حِسَابٍ»**^۲ شما امروز در این دنیا، در حقیقت در محل عمل هستید و جای عمل صالح، عبادت و کار خیر اینجاست. با این‌گونه آیات و روایات معلوم می‌شود این دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم از نظر خدا و اهل بیت بسیار جای باارزشی است.

ارزش دنیا بسیار زیاد است و بد دانستن دنیا، تهمت به خداوند است

منفی‌بافی درباره دنیا، این‌که عجب جای بد و خرابی است یا الهی که خراب می‌شود، چرخ از گردش می‌ماند، خانه سیاه‌بختی و بدبختی است همه این‌ها تهمت به پروردگار است. ناصر خسرو یکی از شعرای بزرگ ایران است که چند تا کتاب دارد البته یک آدم بسیار باسوادی بوده ولی نصف شیعه بوده، تمام شیعه نبوده است:

تو خود چون کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را

۱. غاشیه: ۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۱۷.



برای چه توقع داری؟ وقتی خودت به هم می‌پیچی و خودت کار را بد می‌کنی، خودت منحرف می‌شوی و توقع راحتی و خوبی و سلامت داری اما گناهی کردی که به دنبال آن گناه ده تا مرض بدنت را گرفته، به خورشید و ماه و روز و شب چه ربطی دارد؟ به خشکی‌های زمین چه ربطی دارد؟ به دریاها چه ربطی دارد؟ دنیا یعنی مجموعه‌ای از نعمت‌های پاک پروردگار. خدا چقدر در قرآن از دریاها از ابرها و بادهای، از باران، محصولات، درختان و باغ‌ها تعریف کرده است و این اجزاء را کنار همدیگر چیده است، کجای دنیا ضرر دارد؟ کجای خورشید، ماه، شب‌وروز، آب خوش و گوارا یا محصولات دنیا ضرر دارد؟ منفی حرف زدن نسبت به دنیا، تهمت به پروردگار است. شما الحمدلله اهل قرآن هستید و ماه رمضان زیاد می‌خوانید و در غیر ماه رمضان هم گاهی یک صفحه یا چند آیه می‌خوانید، اگر در آیات قرآن دقت کنید می‌بینید که در همه آیات، کنار کلمه دنیا زندگی مردم را مطرح می‌کند و خود دنیا را به تنهایی مطرح نکرده و مدام می‌گوید «حیات دنیا» یعنی زندگی شما.

عیسی بن مریم علیه السلام می‌گوید اگر شما برای زندگی داخل یک اتاق بروید و کل اتاق هم آینه‌کاری خیلی زیبا و جالب با معماری بسیار هنرمندانه و دوتا هم پنجره داشته باشد، اگر پنجره‌ها را ببندید که هیچ هوایی وارد این اتاق نشود و بعد اگر یک کُنده را وسط این اتاق دود کنید علاوه بر این که خودتان دود می‌خورید و سرفه می‌کنید، دود روی تمام آینه‌ها هم نشسته است، تقصیر این اتاق است؟ تقصیر این آینه‌کاری‌هاست؟ به اتاق و آینه‌کاری چه ربطی دارد؟ این من بودم که کُنده را دود کردم و هم به خودم ضرر می‌زنم و هم روی زیبای این اتاق آینه‌کاری را سیاه می‌کنم. تمام آیات با کلمه حیات دنیا مطرح است نه دنیا، در سوره حدید می‌فرماید: **أَمَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ** حیات دنیای بعضی از شما بازیگری است، یعنی یک زندگی را به مسخره گذراندن است. آیاتی داریم و من در مورد این آیات حتی با بسیاری از علما هم

صحبت کردم و گفتم من با دقت زیادی که کردم نظرم درباره این آیات به اینجا منتهی شده که یک نمونه از آن آیات این است ﴿اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَهْوًا﴾^۱ با این بزرگان که صحبت کردم گفتم نظر شما چیست؟ خدا دارد می‌گوید این‌ها دین من را به بازیگری و به سرگرمی گرفتن؟ بعضی‌ها گفتند بله همین است، اما من گفتم نه «دینَهُمْ» ضمیر «هُم» دارد یعنی دینشان را، نه دین خدا را، این‌ها که دین ندارند که خدا می‌گوید دینشان را به بازیگری و سرگرمی گرفتند پس به نظر می‌رسد معنی این باشد که فرهنگ و دین این‌ها بازیگری و سرگرمی است. مثلاً می‌گوییم اسم این دین اسلام است، این مسیحیت است، این یهودیت است، این‌ها هم دینشان بازیگری و سرگرمی است، اگر می‌گوید سرگرمی و بازیگری و زینت و تفاخر و دائم پول اضافه کردن، نمی‌گوید دنیا، می‌گوید زندگی‌شان را خودشان به این شکل طرح ریختند و الا اصل دنیا یعنی خانه آینه‌کاری زینت داده‌شده زیبای پروردگار عالم، حتی خداوند در قرآن چند بار در مورد سقف بالای سر ما صحبت می‌کند، در مورد سقف بالای سر ما در شب می‌گوید ﴿إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾^۲ مثلاً اگر شب‌ها آدم در ده، بیابان، مسیر یا باغ باشد یا یکجایی که خیلی چراغ نیست، حالا ما که در تهران زندگی می‌کنیم اصلاً شب‌ها آسمان را نمی‌بینیم، نه به خاطر گردوغبار بلکه به خاطر نور زیادی که شهر را پوشانده، اما مثلاً اگر تابستان است و به یک ده پیش اقواممان رفته باشیم، در یک جای خلوت و بی‌سروصدا و آرام و به ما می‌گویند که بروید پشت‌بام بخوابید آن‌جا خنک‌تر است وقتی آدم به پشت‌بام می‌رود این قدر از تماشای سقف بالای سر لذت می‌برد، میلیاردها ستاره هست و خداوند این میلیاردها ستاره را هم شکل داده، دب اکبر، دب اصغر، خوشه پروین، چقدر زیبا هستند و ستاره زهره هم که از همه نورانی‌تر است به خصوص نزدیک اذان صبح، آدم لذت می‌برد، اصلاً دنیا یعنی زیبایی و خوشگلی و لغت دنیا یعنی جای نزدیک، آخرت یک‌خرده دورتر است، اینجا جای نزدیک

۱. انعام: ۷۰.

۲. صافات: ۶.



است و فاصله هر کس با عالم آخرت، به اندازه عمرش است، مثلاً الآن سنی از ما گذشته و پیغمبر ﷺ فرمودند: بیشتر امت من بین شصت و هفتاد سال می‌میرند خب حالا ما شصت شصت و پنج سال را طی کردیم دو سه سال دیگر، یک سال دیگر یا دو روز دیگر، این که مرگمان چه زمانی است و چه وقتی به آخرت می‌رسیم را نمی‌دانیم، آخرت به اندازه سنمان از ما دور بوده ولی وقتی وجود مبارک ملک الموت سروکله‌اش پیدا شود ما دیگر از مرز دنیا رد می‌شویم و خوش به حال آن‌هایی که از قول خدا و ائمه طاهرين ﷺ اینجا را از اول به عنوان تجارتخانه و بازار قبول کردند.

لزوم وصیت و نمونه‌هایی از افرادی که به این وظیفه عمل نموده و افرادی که به آن عمل نکردند

رفته بودم دیدن یک مریضی که هشتاد و چهار سالش بود و قبلاً سلامتش را دیده بودم، تهران هم نبود، شهری دور از تهران بود من را چند شب منبر دعوت کرده بودند و چون سابقه داشتم و او را می‌شناختم، آقازاده‌اش می‌گفت سه سال است که پاهایش خشک شده، نه دراز می‌شود و نه حرکت می‌کند، معمولاً نشسته است و سه سال است که خوابش هم به صورت نشسته است. کنارش نشستم و گفتم حالتان چطور است؟ گفت خوب، بعد پیش خودم گفتم در این سن با احتیاط یک سؤال از او بپرسم و آن این است که وصیت دارید؟ وصیت خیلی خوب است من خودم یک وصیت‌نامه دارم که بیست و پنج صفحه است و سی سال است که آن را نوشته‌ام، خیلی خوب است و حکم قرآن است، اگر یک آدمی وصیت کند، می‌نویسد که یک سومی که خدا برای خودم قرار داده را چه کار کنیم، مثلاً یک مسجد یا یک حسینیه نیمه‌کاره را تمام کنیم یا ده تا یتیم را شوهر بدهیم، ده تا یتیم را زن بدهیم اما به اندازه ثلث، چون بعد از مردن آدم، حرام است که ورثه در یک دینار این ثلث دخالت کند و واجب است به همان چیزی که آدم نوشته عمل کنند و قرآن هم می‌فرماید کسی که وصیت را تغییر بدهد بار گناه تغییر گردنش می‌ماند، خیلی‌ها هم که پولکی هستند و نمی‌آیند توبه کنند.

سه‌تا برادر بودند، پدرشان مرد خیری بود و ثروت خوبی هم از او باقی ماند و وصیت‌نامه هم نوشته بود، من این‌ها را دعوت کردم خانه‌مان و گفتم پدرتان خیلی آدم خوبی بود و این ثلثی که وصیت کرده و حتی محضری هم کرده بود را برایش بفرستید، گفتند پدرمان وقتی این وصیت‌نامه را نوشته بود سنش بالا و دیوانه بود! خوردند و بردند اما او بهره‌اش را می‌برد، بچه‌ها خیال می‌کنند چیزی به او نمی‌رسد، این‌طور نیست چون هر چه نوشته بود را خدا به او می‌دهد ولی بچه‌ها که ثلث را خوردند باید جهنمش را هم بروند چون آن بنده خدا که دستش از دنیا کوتاه است و نوشته که عمل کنید و طبق قرآن هم نوشته و حقش را برده نه اینکه هیچ چیز گیر او نیاید اگر نوشته ده سال برایم نماز بدهید، ده سال روزه بدهید یا چهارتا دختر بی‌جهاز را جهاز بدهید، او بهره‌اش را برده و خدا پاداشش را می‌دهد اما این‌ها را جهنم می‌برد. پیش خودم گفتم پیرسم وصیت دارید؟ چون اگر آدم وصیت نداشته باشد به ثلثش هم حق ندارد مثلاً یکی مرده و سی میلیارد تومان هم از او مانده و وارث هم دارد زنش، پسر و دخترش است و این سی میلیارد هم داخل بانک است، زمین و مغازه و کارخانه هم دارد، اگر بخواهند از این سی میلیارد تومان پول را بردارند و او را کفن کنند، باید از ورثه اجازه بگیرند چون میت الان دیگر مالک نیست و وصیت هم که ندارد پس ثلث هم ندارد، اتفاقاً اگر زن، دختر یا پسرش گفتند که ما راضی نیستیم به مال دست بزنید باید ببرند بهشت‌زهران علیهم‌السلام بگذارند شهرداری کفنش کند! حق ندارند از مالش کفنش کنند، این اتفاق برای یکی از این پولدارهای بازار افتاد خیلی عجیب بود، همکار یکی از رفیق‌های من بود او گفت وصیت کرده بود که شاه عبدالعظیم دفنش کنند و آن زمان هم که حدود بیست و دو سه سال پیش بود قیمت قبر دو میلیون تومان بود، گفت وارثش هم زن خودش بود، دوستان همکار جمع شدند رفتند کلید گاوصندوقش را آوردند و جلوی خانمش باز کردند که ببینند وصیتی دارد یا نه؟ که نبود، زنش گفت چیزی هم پیش من نگذاشته می‌گفت شصت تا سند شش‌دانگ به نام خودش داخل این گاوصندوق بود که حالا زن هم نمی‌دانست این‌ها در اجاره یا اجاره بانک بود و اجاره کجا بود اما غیر از تجارتش اجاره شصت تا سند را هم می‌گرفت، گفت جنازه را بردیم داخل

صحن حضرت عبدالعظیم و یکی رفت قبر بخرد و آمد گفت دو میلیون تومان می‌خواهند به خانمش گفتیم دو میلیون بده گفت از کجا بیاورم؟ گفتیم پول‌های بانک شوهرت، شصت تا سند، گفت غلط کرده وصیت کرده که اینجا دفنش کنید، ببرید بهشت زهرا علیها السلام. یکی از رفقا کلاهش را برداشت و دوره افتاد که هرکدام یک چیزی بدهید این بدبخت گفته من را اینجا دفن کنید گدایی کردیم از مردم! این نوع زندگی را خدا می‌گوید زندگی فلج است بد است کُنده دود کردن است و خراب کردن زیبایی‌هاست. به او گفتم که او را دفن کنیم. گاهی آدم هم می‌ترسد با مردم حرف بزند مخصوصاً در مورد چیزهایی که بوی مرگ بدهد می‌گویند به تو چه ربطی دارد؟ بیخشید مگر حالا بناست من بمیرم و مگر بنا نیست بمیری؟ مگر تو نمیر المومنینی؟ باید بمیری، همه باید بمیریم. از او پرسیدم وصیت داری؟ گفت نه، گفتم نمی‌خواهی بنویسی؟ من هم حالا در شهرتان هستم و خوب وصیت‌نامه می‌نویسم، گفت نه، خودش سواد نداشت این جواب را به من بدهد ولی جوابی که به من داد یک متنی است در نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام که امام می‌فرماید: «كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ»^۱ خودت تا زنده‌ای وصی خودت باش و کارهایت را خودت بکن چون از صدتا ورثه دوتا به وصیت عمل می‌کنند و بقیه طمع‌کار و بخیل هستند و می‌خورند. گفت نه من وصیتی ننوشتم چون همه کارهایم را خودم کردم، کشاورز هم بود گفت اولاً با خود خدا حسابی ندارم آنجا حساب صاف است برای اینکه نماز، زکات کشاورزی، حج و این کارها را انجام داده‌ام، دو بار هم کربلا رفتم و سه سال یک‌بار هم مشهد می‌رفتم، نماز و روزه قضا هم ندارم، حج که به گردنم نیست، زکاتم هم تسویه حساب است، چه بنویسم؟ بنویسم خدا از من طلبکار است و طلب‌های من را شما بدهید؟ این‌ها چه کسی هستند که به جای من طلب خدا را بدهند؟ من خودم بدهکار بودم و بدهکاری‌هایم را دادم و در مورد مردم من از ده سالگی وارد کار شدم، هفتاد و چهار سال با مردم سروکار داشتم، در کار گوسفند و گاو و گندم و جو و میوه بود. به مردم هم یک قران بدهکار نیستم، اما آنچه از

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۴.

من مانده را قبل از اینکه از پای دربیایم دخترها و پسرها را آوردم و مطابق قرآن مجید زمین‌ها و باغ‌ها را تقسیم کردم و حق همه را دادم اما درمورد ثلث خودم به بچه‌ها گفتم من که پول نقد ندارم و این‌هایی که به شما می‌دهم اضافه‌تر از چیزی است که قرآن می‌گوید، شما پول اضافه‌ها را به خودم بدهید که من هم ثلثم را ببرم گفت از داخل کوچه که داشتیم می‌آمدیم مسجد سر کوچه را دیدی چقدر قشنگ است؟ آن را هم از ثلث خودم ساختم حالا چه چیزی وصیت کنم؟ گفتم هیچ چیز، کسی که خودش وصی خودش شده و به حکم امیرالمؤمنین علیه السلام کارهایش را کرده است. گفتم حالا چه می‌خواهی؟ گفت از اول باید همین را از من می‌پرسیدی و دیگر وصیت و این‌ها را نمی‌پرسیدی، چه چیزی می‌خواهم؟ گفت من دو سال و نیم سه سال است که روی این تشک نشستم و نمی‌توانم بخوابم، روبه‌قبله هستم و سه سال است که چشمم به این در است و منتظر رفیقم هستم و چقدر هم دوستش دارم چرا نمی‌آید؟ گفتم رفیقت کیست؟ گفت عزرائیل، گفتم دوستش داری؟ گفت بله خیلی دوستش دارم، فرشته خداست. باطن که نورانی باشد آدم از هیچ چیز خدا و شئون خدا ترس نمی‌گیرد، ملک‌الموت چه ترسی دارد؟ او هم مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فرشته است، من وقتی حسابی باخدا و مردم ندارم ملک‌الموت می‌خواهد بیاید چه کار کند؟ دم مردن بیست تا لگد به کله یا به پهلویم بزند؟ می‌خواهد چه کار کند؟ ائمه علیهم السلام فرمودند: وقتی بالای سر این افراد می‌آید از پدر به آن‌ها مهربان‌تر است، خب آدم با یک رفیق مهربان برخورد کند لذت می‌برد.

شکل مختلف ملک‌الموت برای افراد مختلف

در کتاب بسیار پرقیمت «شافی» که کتابی بسیار عالی است و من شاید از اول طلبگی‌ام با این کتاب سروکار داشتم و قدیم‌ها به‌صورت یک جلد بزرگ بود و الآن دوجلدی چاپ کردند خیلی خوب است البته عربی است نمی‌دانم فارسی شده یا نه فکر نمی‌کنم فارسی‌اش کرده باشند، مرحوم فیض در این کتاب نقل می‌کند که یک روز حضرت ابراهیم علیه السلام نشسته بود که دید ملک‌الموت آمد و گفت باید برویم؟ گفت نه هنوز وقتش



نشده، حضرت گفت پس چطور آمدی؟ به قول ما به ابراهیم علیه السلام گفت دلم برایت تنگ شده بود آدم زیارتت کنم، ابراهیم گفت حالا که آمدی، بالای سر مؤمن که می‌روی و می‌خواهی جانش را بگیری با همین شکل اصلیات می‌روی؟ گفت نه، گفت چطوری جانش را می‌گیری؟ گفت سرت را برگردان که من آن حال و وضعی که بالای سر مؤمن می‌روم را نشانت دهم ابراهیم سرش را برگرداند و ملک‌الموت گفت حالا من را نگاه کن ابراهیم علیه السلام وقتی آن چهره را دید گفت: مؤمن دیگر چه بهشتی می‌خواهد؟ اگر مزد کل دوره عمر عبادت و خدمتش این زیبایی تو باشد کافی است، ابراهیم علیه السلام گفت جان بدکاران حرفه‌ای را چطوری می‌گیری؟ گفت آن را طاقت نداری ببینی! به ابراهیم علیه السلام به قهرمان توحید گفت نمی‌توانی آن را ببینی! اما ابراهیم اصرار کرد و ملک گفت صورتت را برگردان سپس گفت حالا نگاهم کن اما ابراهیم علیه السلام نتوانست نگاه کند، یک نعره زد و غش کرد. وقتی یک آدمی می‌گوید من سه سال است که منتظر رفیقم هستم و دوستش هم دارم، این برای نورانیتش است، نور وقتی در باطن بتابد این‌طور می‌شود، منبر پیغمبر است یا یک خطبه نماز جمعه ایشان که می‌فرمایند: «إِنَّ النُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ انْفَسَحَ لَهُ وَ انْشَرَحَ»^۱ این نور وقتی بتابد آدم گنجایش تمام خوبی‌ها و حقایق را پیدا می‌کند و یکی از خوب‌ها هم ملک‌الموت است که آدم گنجایش پیدا می‌کند و خیالش راحت است و دیگر از خدا و شئون خدا دچار ترس و وحشت نمی‌شود.

این مقدمه که امروز عرض شد در ذهن مبارکتان باشد تا فردا دنبال کنم، البته این بحثی که مطرح می‌کنم مربوط به یکی از جلسات ده شب عاشورا بود که تمام نشد، برای اینکه در یکی از آیات مربوط به تجارت و کسب و دنیا بازار است پروردگار مهربان عالم حدود ده مسئله را مطرح کرده، چه مسائلی که تجارت مردم مؤمن و دادوستدشان در این بازار این مسائل است، در عین اینکه زندگی طبیعی‌شان را هم دارند، زن و بچه و مغازه و کسب‌وکار هم دارند و خود آن‌ها هم اگر حلال باشد در این بازار یک‌رشته عبادت است، در این بازار

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۰، ص: ۱۲۲.

یعنی در این دنیا، که امام عسکری علیه السلام می‌فرماید: «الدُّنْيَا سُوقٌ رِيحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخِرُونَ.»^۱ دنیا بازاری است که گروهی در آن سود می‌کنند و گروهی در آن ضرر می‌کنند. به خواست و کمک خدا انشاءالله در این چند روزی که با همدیگر هستیم مطلب را ادامه بدهیم و بتوانیم از قرآن و روایات سود کلانی ببریم و خیالمان راحت شود دغدغه‌مان از بین برود و به قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یک آمادگی نرمی برای بی‌اضطراب و بی‌ترس و لرز رفتن به عالم آخرت پیدا کنیم، یعنی جاده‌مان جاده الهی است که جنس این جاده، انجام تکالیف است و پایان جاده هم ورود به بهشت است.

گوشه‌ای از مصیبت روز دوازدهم محرم

امروز روز دوازدهم محرم است یکی از نقاطی که اهل بیت خیلی رنج روحی‌شان سخت بود مربوط به امروز است، پدرشان در این شهر کوفه حاکم مملکت بوده اما حالا همه‌شان را اسیر کردند، سوار شتر کردند و سر بازار کوفه در معرض تماشا گذاشتنشان، خیلی سخت است. امام هشتم علیه السلام می‌فرماید: ما را خار کردند و چنان اشکی از ما درآوردند که پای چشممان زخم شد «أَفْرَحَ جُفُونَنَا»^۲ این مصیبت چنان ما را در گریه انداخت که این گریه پای چشم ما را زخم کرد، حالا سر بازار آوردنشان یک مسئله اما در این محمل‌ها یک‌مشت زن و بچه داغ‌دیده نشستند بودند اما این که در مقابل محمل‌ها یک‌مرتبه ببینند هجده سر بریده را بالای نیزه‌ها کردند، حالا جنایت کردید خب سرهای بریده را آن طرف می‌گرفتید که این زن‌ها و بچه‌ها نبینند، خواهر دو شبانه‌روز است برادر را ندیده وقتی چشمش به سر بریده افتاد:

به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی بریدی از چه با ما روزی آخر آشنا بودی

حسین من

۱. تحف العقول، ج ۱، ص ۴۸۳.

۲. الأملی (للسدوق)، النص، ص: ۱۲۸.



که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر مگر زخم تو را این گونه دارویی دوا بودی حسین من اگر با من حرف نمی‌زنی نزن من طاقت می‌آورم اما یک کلمه با این دختر کوچکت حرف بزن که قلبش دارد از کار می‌افتد. در نوجوانی از یکی از علما شنیدم، عالم بود ولی منبر می‌رفت دنباله‌اش را من از او شنیدم ایشان می‌فرمود این دختر همین طور که سربریده را نگاه می‌کرد گفت بابا اگر برگردی ما بچه‌ها دیگر آب از تو نمی‌خواهیم ما تو را ناراحت نمی‌کنیم برگرد...

دعای آخر جلسه

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علينا اللهم اهلك اعدائنا و اشف مرضانا واغفر لموتانا اللهم اجعل عاقبت امرنا خیرا برحمتک».



جلسه دوم

تنها معامله با خداوند است که

سراسر خیر و منفعت است

کسانی که با خدا معامله می‌کنند تسلیم محض اویند

در آیات و روایات کل مردم تاریخ را از زمان آدم تا الآن از این زمان تا برپا شدن قیامت در دادوستد و خریدوفروش به دو گروه تقسیم کردند هم قرآن مجید و هم روایات وضع دو گروه را بیان می‌کنند، قرآن و روایات گروهی را فروشنده میدانند که طرف خریدشان پروردگار مهربان عالم است البته این گروه با تعلیماتی که از انبیاء خدا گرفتند و با تکیه بر عقل نورانی خودشان با تکیه به کتابهای آسمانی، آنهایی که قبل از قرآن بودند از کتابهای آسمانی قبل از قرآن و آنهایی که بعد از نزول قرآن بودند با تکیه بر قرآن، زندگی را به صورتی نظام دادند که همهی وجود خود را با پروردگار عالم معامله میکنند زبانشان، چشمشان، گوششان، دست‌وپایشان، خوردن و خوابیدنشان، ازدواج کردنشان، بچه دار شدن و کسب‌وکار مادیشان را به طرف پروردگار عالم جهت می‌دهند. درک این معانی خیلی کار ساده ای است به خصوص که برای درک این دادوستد هم قرآن و هم روایات ما را آسان هدایت می‌کنند. در قرآن مجید آمده که حتی در پیشامدها تشنگی، گرسنگی و سختی کشیدنشان را هم به طرف خداوند جهت می‌دهند و در سوره توبه آمده است ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۱ این‌ها حوادثی که پیش می‌آید هرچه باشد جنگ، طوفان، سیل، زلزله، کمبودهای شدید اقتصادی، حتی اگر دچار تشنگی، رنج بدنی و روحی و گرسنگی شوند می‌گویند ما یک مهمان

۱. توبه: ۱۲۰.

هستیم و این خانه محبوب ماست ما که مالکش نیستیم پیچ و مهره و فرمان این جهان هم که در اختیار ما نیست مهماندار ما یک روز خواست سیراب باشیم اما امروز خواسته تشنه باشیم. ببینید مسئله را به کجا می‌کشند و چگونه جهت می‌دهند، چقدر کارشان زییاست. مهماندار یک روز می‌خواسته سیر باشیم امروز نمی‌خواسته، مهماندار یک روز می‌خواست ما از لحاظ بدنی و روحی راحت و آرام باشیم اما امروز نمی‌خواهد خب ما این تشنگی و گرسنگی و رنج را پای خودش حساب می‌کنیم یعنی می‌گوییم خواسته اوست. ﴿وَلَا يَطُؤْنَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ﴾^۱ قدمی برنمیدارند مگر اینکه دشمنان من از آن‌ها به غیظ آیند و خشمگین شوند که چرا حرفهای ما را گوش نمی‌دهید؟ چرا نمی‌گذارید نفت و گازتان را هر طوری دلمان می‌خواهد ببریم؟ چرا در مجلس‌تان این‌که زنان نیمه عریان بیرون بیایند را قانونی نمی‌کنید؟ کسی کاری با آن‌ها نداشته باشد «وَلَا يَطُؤْنَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ» این چهارتا برنامه یعنی تشنگی، گرسنگی، رنج و عصبانی بودن کافران را ﴿إِلَّا كَيْتَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ﴾^۲ ما این تشنگی را پایشان به‌عنوان عمل صالح می‌نویسیم و این‌یک معامله خیلی سودمندی است چون من دارم تشنگی، گرسنگی، رنج، خشم دشمن را از خودم که به من بیشتر فشار می‌آورد وقتی عصبانی می‌شود گرگ است دیگر سگ هار است این عصبانیت دشمن را از خودم که من را در تنگنای بیشتری هم قرار می‌دهد این را هم به خدا می‌فروشم و می‌گویم به خاطر تو می‌ایستم، صبر می‌کنم و تشنگی فروش هستم به تو، گرسنگی فروش هستم به تو، رنج فروش هستم به تو، خشم فروش هستم به تو که دشمن از من خشمگین است، اما دین فروش، کرامت فروش و انسانیت فروش به دشمن نیستم که بگوید بیا من دلار فراوانی دارم پایت می‌ریزم ولی فرهنگ من را قبول کن و فرهنگ آنکه می‌گویی پروردگار من است را رها کن، نه چنین معامله‌ای با کسی ندارم چون تو در قرآن گفتی این دنیا تجارتخانه است و امام عسکری علیه السلام فرموده این دنیا بازار است.

۱. توبه: ۱۲۰.

۲. توبه: ۱۲۰.

هر معامله‌ای با خداوند منفعت خالص است

به ما آموخته‌اند که در این تجارتخانه و بازار فقط با تو معامله کنیم چون هر نوع معامله‌ای که در همه جهات زندگی مان با تو بکنیم سود و برد خالص و منفعت دائم است چون سودی که پروردگار عالم می‌دهد **عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْدُودٌ**^۱ پایان ندارد و این سود به‌طور دائم به انسان برمی‌گردد. علت این که چرا این همه سود و منفعت در دنیا به ما بر نمی‌گردد روشن است چون سودی که می‌خواهند به ما بدهند دریاست ولی این دنیایی که در آن زندگی میکنیم یک لیوان است، برای همین است که آگاهان توقع بازگشت سود و منفعت معامله با خدا را در این دنیا ندارند چون هیچ‌وقت نمی‌آیند یک لیوان برابر پروردگار بگیرند و بگویند آن دریای منفعتی که می‌خواهی به ما بدهی را همین‌جا در دنیا به ما بده خب دریا که داخل لیوان جا نمی‌گیرد. گداترین فرد بهشت که دیگر آخرین نفر است که با عنایت، رحمت و شفاعت نجات پیدا کرده و وارد بهشت شده و دیگر بعد از او کسی داخل بهشت نمی‌آید، حضرت می‌فرماید مزد و جای این شخص هم بیش از کره زمین است خب این را خدا چطوری داخل یک لیوان بریزد و به من بدهد؟ نمی‌شود که شما بگویید خدا میتواند یا نه! حکما جواب می‌دهند نخیر اصلاً این بحث را طرف خدا نبر چون قدرت گر چه بی‌نهایت است تعلق به امر محال نمی‌گیرد پس حرف قدرت او را نزن، حرف اینکه این شایستگی ندارد را بزن، خدا می‌تواند کل این عالمی را که آفریده در یک جعبه انگشتر جا بدهد اصلاً بحث خدا نیست، بحث می‌تواند یا نمی‌تواند نیست بحث این است که خودت عاقلی و در این جعبه انگشتر خارج از ظرفیت جعبه چیزی جا می‌گیری؟ نه، چون این جعبه انگشتر استعداد ذاتی پذیرش شیء بزرگ‌تر از خودش را ندارد. این اشتباه را خیلی‌ها در دنیا دارند که مسئله را به طرف پروردگار می‌برند اما اصلاً مسئله نباید آنجا برود. این است که آگاهان که آگاهیشان را از انبیاء و کتابهای الهی گرفتند می‌دانند این بازار که اسمش دنیا است فقط جای دادوستد است اما سودش جای دیگری به آدم داده

۱. توبه: ۱۰۸.

میشود هزار آیه درباره آن جای دیگر در قرآن است که اسمش آخرت است، یوم حشر است آنجا چرا گنجایش دارد؟ چرا ظرفیت دارد؟ بیش از آنچه ما تصورمان است من این تشنگی، گرسنگی، رنج و خشم آمدن دشمن از دست این‌ها را به‌عنوان عمل صالح در نامه‌شان ثبت می‌کنم ﴿لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَّوْنُ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ إِلَّا كَتَبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ﴾^۱ در تمام کره زمین محضری را پیدا نمی‌کنید که سند دهی‌اش ریشه دارتر، قویتر و با بیان‌تر از قرآن کریم باشد. قرآن، کلام‌الله است و عده پروردگار تخلف‌ناپذیر است. برای چه تخلف کند؟ خزانه‌اش کم دارد؟ که وعده بدهد اما بعد به ما بگوید بیخشید ما به شما گفتیم کنار این کار پاک این قدر مزد به شما می‌دهیم ولی انبارها ته کشیده پس کم دارد و کم می‌آورد!

برای آرامش، درک و فهم عمیق لازم است

این دعاهایی که داخل این کتابهای مهم دعا وارد شده حالا آنکه در اختیار شماست مفاتیح است ولی ما تنها مفاتیح در اختیارمان نیست بلدالامین کفعمی، مصباح، فلاح السائل شیخ بهایی هم هست این دعاها دریایی از حقایق و معارف است و مطالب زیادی به آدم یاد میدهد و به او آرامش میدهد اینکه قرآن می‌گوید ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۲ ما اگر در همه جریانات زندگی مان که در آیات و روایت و دعاها داریم آیه‌ای که مربوط به این جریان خاص زندگی مان هست را بفهمیم خیلی آرامش پیدا میکنیم «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ» یعنی به آیات خدا یعنی به حرفهای اهل بیت علیهم‌السلام و اصلاً به شکل دیگری اصلاً آرامش پیدا نمیکنیم، میکنیم؟ اصلاً، اگر یک مصیبت سنگینی به من رسیده و تسبیح بردارم و مدام سبحان‌الله بگویم و بعد از مدتی که میگویم و خسته میشوم دوباره بر سر میزنم و پیراهنم را پاره میکنم این آرامشی که قرآن میگوید نیست و آن آرامش تنها با فهم عمیق آیات و روایات بدست می‌آید.

۱. توبه: ۱۲۰.

۲. رعد: ۲۸.



آیاتی که توجه به آنها انسان را از خوردن غیر حلال بازمی‌دارد

به یکی گفتند این همه دارند حرام می‌خورند، تو چرا نمی‌خوری؟ اتفاقاً حرام خوری خیلی هم راحت است حلال خوری یک‌خرده مشکل است چون آدم اگر بخواهد حلال بخورد محدود میشود. یک مسئله‌ای است که در تاریخ بوده، همه دارند می‌برند خب ما هم می‌بریم! همه دارند می‌خورند ما هم می‌خوریم! دشمن گوشواره را از گوش بچه اهل بیت علیهم‌السلام می‌کشد و وقتی به او می‌گوید چرا این کار را میکنی؟ به من بگو بازکنم و به تو بدهم، گوشم را چرا پاره میکنی؟ گفت اگر من نبرم همین الان یکی دیگر می‌رسد و می‌برد! اگر بنا باشد یکی دیگر ببرد خب من خودم می‌برم! این حماقت است. همه دارند می‌خورند تو چرا نمی‌خوری؟ گفت این چند آیه نمی‌گذارد حرام بخورم **﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾**^۱ **﴿مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً﴾**^۲ **﴿وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾**^۳ **﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾**^۴ خدا گفته من شکمت را اداره می‌کنم، لباس بدنت را هم من اداره می‌کنم اما به من ضمانتی نداده که کتوشلوار دومیلیونی به من بدهد، به من ضمانتی نداده که ماشین پانصد میلیونی بدهد، به من ضمانتی نداده که صبحانه و نهار و شامم متری در نوک شمیرانات به من بدهد، ضمانتی نداده که صبحانه و نهار و شامم یک میلیون باشد، من با یک نصفه نان تافتون و اگر هم محبت کند دلش بخواهد پنیر هم بدهد سیر می‌شوم، پنیر هم نداد که نداد! ظهر هم با یک قابلمه برنج سیر می‌شوم شب هم با حاضری سیر می‌شوم چون با این مقدار هم بدنم پوشیده می‌شود برای چه حرام بخورم؟ لباس من هشتاد هزار تومان باشد یا هشت میلیون تومان باشد می‌خواهد بدنم را بپوشاند. آدم وقتی عمق را می‌فهمد واقعاً آرامش پیدا می‌کند.

۱. ذاریات: ۵۸.

۲. طلاق: ۲.

۳. طلاق: ۳.

۴. هود: ۶.

علت عدم اعطای پاداش در این دنیا، عدم ظرفیت و گنجایش ماست

یکی از بچه‌های من در تصادف بسیار سختی از دست رفت و من یک مقدار بی‌اختیار وارد بی‌قراری شده بودم، اصلاً کاری به پروردگار نداشتم چون از آن طرف راضی بودم حرفی با پروردگار نمی‌زدم که چرا این‌طوری شد؟ یا مگر نمی‌شد جلویش را بگیری؟ چون این‌ها به ما ربطی ندارد، بچه ملک خودش است و وقتی این اتفاق برایش افتاده پس در پرونده‌اش نوشته شده بود. بی‌قراری یعنی بی‌تحملی یعنی آدم یادش بیاید و زارزار گریه کند، یکی بخواند زارزار گریه کند، نمیدانم روز هشتم نهم آن تصادف بود من در میدان شوش در مسجد مهدیه وقتی می‌خواستم از مسجد به آن طرف خیابان بروم چون یک ماشین دنبالم آمده بود و اصفهان منبر داشتم خیابان را نگاه کردم که بتوانم رد شوم فکر کنم یک‌قدم از پیاده‌رو در خیابان طرف مسجد گذاشته بودم که یک نفر از پشت سر آرام روی شانه من دست گذاشت و من خیلی هم مهلت پیدا نکردم که برگردم نگاهش کنم ببینم کیست؟ چیست؟ همان‌طوری که دست زد خیلی سریع گفت بیقراری درست نیست، اینجا گنجایش این بچه نبوده برای همین صاحبش برده و سریع هم رفت، من توانستم از هفت هشت قدمی نگاهش کنم چهره‌اش را نمی‌دیدم فقط دیدم یک لباس کهنه و یک جفت کفش معمولی پوشیده و سریع هم دارد می‌رود، آدم اگر عمق را بفهمد آرامش پیدا میکند، این اضطراب و دغدغه درون ما که در همه چیز ما هست برای این است که درون و فکر ما به آیات الله و روایات و دعاها وصل نیست، خب ما در این دعاها یک جمله می‌خوانیم «يَا مَنْ لَا يَنْقُصُ خَزَائِنُهُ»^۱ ای خدایی که از خزائنت برای کل آفرینش هر چه خرج و هزینه میکنی کم نمی‌آوری و باز پُر پُر است. یک چنین خدایی برای چه خلف وعده کند؟ می‌گوید من این تشنگی و گرسنگی و رنج و عصبانی شدن دشمن در مسیر زندگی‌تان را که با من معامله کردید، چون در آیه دارد «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در راه من و برای من را پای شما به‌عنوان عمل صالح می‌نویسم و این عمل صالحی که می‌گوید یعنی عمل صالح قبول شده، دیگر الکی که

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۴، ص: ۲۷۵.



نمی‌گوید عمل صالح، نمی‌خواهد سر ما شیره بمالد، وقتی می‌گوید عمل صالح ثبت می‌کنم مگر می‌شود؟ ما عمل صالحی را انجام ندادیم فقط گرسنه بودیم! گرسنگی که عمل نیست، تشنه بودیم تشنگی که عمل نیست! رنج روحی و بدنی داشتیم اینکه عمل نیست، الآن که ما نشستیم و داریم مسائل قرآن و روایات را گوش می‌دهیم این عمل است یا این که بعد از اذان که نماز خواندیم آن عمل است یا عزیزانی که امسال مکه بودند خب طواف عمل است، سعی صفا و مروه عمل است، اما اگر من یک گوشه نشستم و گرسنه هستم، این عمل است؟ نه، اما عمل است چون من با پروردگاری معامله کردم که کرمش بی‌نهایت است و می‌تواند کار اتفاق نیفتاده را پای من اتفاق افتاده بنویسد همین یک نفر هم هست که این کار را می‌کند، همین یک نفر است که اگر با او معامله کرده باشم حتی کاری نکردم و فقط گرسنه و تشنه بودم به من می‌گوید بیا یک مزد حسابی ابدی برای آن گرسنگی و تشنگی و رنجت به تو بدهم چون آن‌ها را عمل حساب کردم، حالا ببینیم در قرآن مجید اصلاً این مسئله مدرک دیگری دارد؟ قطعاً دارد لازم نیست داستانش را من بگویم چون منبرها این قدر برایتان گفتند که داستان کاملاً در ذهنتان ثبت است، ذبح اسماعیل، حال مادرش، خواب دیدن ابراهیم، برخورد با بچه چهارده‌ساله‌اش، همه این‌ها را میدانیم و در سوره شعرا می‌گوید من امر کرده بودم و ابراهیم هم اسماعیل را آورد ولی منی که امر کرده بودم خودم نخواستم که این بچه ذبح شود، درست است؟ اسماعیل که ذبح نشده و هیچ رنجی هم از اسماعیل به ابراهیم نرسید چون حتی کارد تیز هم پوستش را نبرید، هیچ رنجی نکشید فقط بعضی‌ها نوشتند که وقتی دید این کارد نمی‌برد یک‌خرده مثلاً ناراحت شد که من می‌خواهم امر خدا را اطاعت کنم، این کارد دیگر چه کاردی است؟ کارد را زد زمین، نوک کارد یک‌تکه سنگ را پراند، ابراهیم علیه السلام گفت برای چه نمی‌بری؟ از داخل کارد صدا شنید «خلیلُ یأْمُرُنِی» تو می‌گویی سر اسماعیل را می‌خواهم ببرم «وَ الْجَلِیلُ یَنْهَانِی» خدا به من می‌گوید ای کارد نبر، کاری انجام نداده دقیقاً در آیه مربوط به ابراهیم و اسماعیل می‌گوید **﴿إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾**^۱ ابراهیم آمد و بچه‌اش را هم قربانی



کرد و من هم قبول کردم و پاداشش را هم میدهم. کجا قربانی کرد؟ اما خدا می‌گوید کارنکرده بنده مؤمنم را کار کرده حساب می‌کنم.

فقط نیت انجام کار هم کافی ست تا خداوند پاداش عمل را بدهد

من یک وقتی داشتم از شهر تربت حیدریه عبور می‌کردم و با آن عالم بزرگ تربت هم یک سابقه آشنایی داشتم، به آن راننده سواری که داشتیم از داخل شهر رد میشدیم گفتم از یکی پیرس که خانه فلانی کجاست. آدرس خانه آن عالم را دادند و وقتی رفتم بیست تا عالم هم داخل آن اتاق نشسته بود وقتی من را دید خیلی خوشحال شد، این عالم خیلی هم امام حسینی است الان دیگر خیلی پیر شده و نزدیک نود سالش است تا چشمش به من افتاد گفت کجا بودی؟ کجا می‌روی؟ گفتم از تهران با ماشین آمدم و جای دیگری هم میخواهم بروم گفت قبل از رفتن یک ذکر مصیبت میخوانی؟ گفتم بله. خیلی گریه کرد حالا نمی‌دانم چه چیزی پیش آمد که این حرف را به من زد من این کار را از او یاد گرفتم که گفت من هر وقت به حرم امام رضا علیه السلام می‌روم قبل از اینکه مفاتیح را بازکنم می‌گویم خدایا، امام هشتم را به نیابت از هر چه آدم خلق کردی و میخواهی خلق کنی زیارت میکنم، به نیابت کل فرشتگان و اجنه و کل موجودات. حالا به من چه ربطی دارد؟ ثوابی که این زیارت دارد را در پرونده هر کس که لیاقت را دارد بنویس. من یک زیارت خواندم، میلیاردها زیارت به تعداد ملائکه یا انس و جن که نخواندم، اما طبق آیات و روایات خدا کل آن ثواب را در نامه عمل ما ثبت می‌کند. من همیشه می‌گویم خدایا هنوز که امام عصر علیه السلام نیامده، هفت میلیارد نفر گرفتارند و من اگر پول و قدرت و صدلی داشتم فقط دنبال حل گرفتاری این هفت میلیارد نفر می‌دویدم، روایاتمان می‌گوید وقتی قیامت وارد محشر می‌شوی پرونده ات را که می‌خوانی می‌بینی گرفتاری هفت میلیارد نفر را برطرف کردی. یک گروه آگاهان هستند که دنیا را بازار می‌دانند، طرف معامله ای که سود می‌دهد فقط خداوند است. گروه دوم طرف معامله شان چند نفر هستند و چند چیز است هوای نفس، عناصر مادی، شهوات، قدرتها، شیاطین، ابلیس این‌ها همه موجودیت خودشان را



هزینه آن‌ها می‌کنند و هیچ چیز که گیرشان نمی‌آید و در قیامت بدهکار به خدا هم وارد محشر میشوند، بدهیشان را هم ندارند بدهند و قرآن می‌فرماید ﴿فَكَانُوا لِحَبَّتِهِمْ حَطَبًا﴾^۱ این‌ها هیزم دوزخ هستند. آدم در معامله با غیر خدا هیچ سودی نمیکند ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ﴾^۲ «اشتری» یعنی خرید و فروش، ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى﴾^۳ آن‌هایی که صراط مستقیم خدا، قرآن و ایمان را می‌فروشند و در مقابل گمراهی می‌گیرند ﴿فَأَرْبَحْتَ تِجَارَتَهُمْ﴾^۴ این خرید و فروششان هیچ سودی ندارد بلکه ضرر هم دارد.

عاقبت افرادی که با غیر خدا معامله می‌کنند و افرادی که فقط با خداوند معامله می‌کنند

من یادم نیست در چه کتابی دیدم اما دیدم من هم در کتاب دیدن، در روایت و تفسیر دیدن واقعاً وسواس و ترس دارم، می‌گویم می‌خواهم برای مردم دین بگویم، چیزی روی منبر نگویم که به دین مردم زخم بخورد یا یک فکر پریشان یا شبهه‌ای ایجاد شود ولی دیدم و به نظرم درست هم هست از روز یازدهم به بعد هرکدام از این سی هزار نفری که زنده ماندند تا روزی که گیر مختار افتادند و نابود شدند رفتند جهنم، حدود دو سال دو سال و نیم بیشتر زنده نماندند، این‌هایی که کربلا بودند در این دو سال و نیم هرکدام هم مرده بودند مختار پول داد گفت بروید قوم و خویش‌هایشان را جستجو کنید و آدرس قبرشان را بگیرید و قبرشان را بشکافید و اسکلت کثیفشان را دریاورید و آتش بزنید که قبر نداشته باشند. این‌ها با چه کسی معامله کردند؟ یزید، یعنی خودشان و دست و چشم و گوش و نیرویشان را به یزید فروختند. نوشتند در این یکی دو ساله که زنده بودند از روز یازدهم که دیگر اوجش بود و الا از عصر عاشورا شروع شد، ذکرشان این شده بود ﴿خَسِرَ الَّذِينَ﴾

۱. جن: ۱۵.

۲. بقره: ۱۶.

۳. بقره: ۱۶.

۴. بقره: ۱۶.

الْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿۱﴾ ما هم دنیا و هم آخرت‌مان را باختیم و دیگر هیچ چیز برایمان نماند، اما کسی که طرف معامله‌اش خدا بود شما ببینید یک بچه شش‌ماهه را با خدا معامله کرد و هزار و پانصد سال است که میلیاردها چشم برای این بچه گریه کرده الان هم تا امسال پنجاه‌وپنج شش تا کشور حتی در اروپا و کشورهای دیگر هم برای این بچه شیرخواره روز علی‌اصغر علیه السلام گرفتند، این معامله با خدا است.

یک کسی دیروز آمد پیش من با من کار داشت و از سایت‌های مهم برای من پرینت گرفته بود، عکس یک خانمی در این پرینت بود که نوشته بود شیعه نیست اما با شوهر و دوتا پسر و یک نوه‌اش کنار یک دیگ بزرگ بود دیگ داشت بخار میکرد و در عکس نوشته بود که بیست‌وشش سال است داروندار طول سالش را ذخیره میکند که عاشورا به مردم غذا بدهد البته آخرش خدا این‌ها را نجات می‌دهد و شیعه می‌شوند. عکس یک دسته پرجمعیتی هم در یکی از این پرینت‌ها که به من داده بود دیدم که تعداد زیادی مسیحی با کشیش‌هایشان با صلیب به کربلا آمده بودند، ما پرچم بر میداریم آن‌ها صلیب را برده بودند پشت این صلیب هم سیاه پوشیده بودند و گردن‌ها کج و سینه میزدند. هر کس کمترین راهی به ابی‌عبدالله علیه السلام پیدا کند نجاتش می‌دهند، این معامله با خدا است.

روضه سر مبارک ابی‌عبدالله علیه السلام

خیلی تلخ بود سر بازار کوفه، دیروز خیلی شنیدید امروز یک مرحله دیگرش را برایتان بگویم:

به نوک نیزه چون خورشید تابان	نمایان شد سر شاه شهیدان
یکی لبخند بودی بر دهانش	هزاران سر پنهان در نهانش
همه هستی به راه دوست داده	رخش بر روی خاکستر نهاده
نگاهش گاهی در آسمان بود	گهی چشمش به سوی خواهران بود
ز ابرو بودش تا زینب اشارت	همی میداد خواهر را بشارت



جلسه دوم / تنها معامله با خداوند است که سراسر خیر و منفعت است



که من بر عهد خود بس استوارم به پیمان تو هم امیدوارم
خواهر تو پیمان شکیبایی ببستی چه شد پیشانی از محمل شکستی؟
حسین من تمام مصائب تو را جدم و مادر و پدرم به من خبر داده بودند اما هیچ کدام
نگفتند یک روزی میرسد سربریده‌ات را بالای نیزه....



جلسه سوم

در بازار دنیا فقط معامله با خداوند

سودمند است

گروهی با معامله با خداوند آخرت خود را آباد و گروهی سرمایه‌های وجودی خود را تباه می‌کنند

دنیایی که خداوند در اختیار انسان قرار داده بازار و تجارتخانه است. در این تجارتخانه مردم بر دو گروه هستند گروهی که امام عسکری علیه السلام می‌فرماید: همه سرمایه‌های وجودی خودشان را تباه و نابود می‌کنند و علتش هم این است که این‌ها تمام جنس وجودی خود را با شیاطین، هوای نفس، شکم و با غرایز حیوانی معامله می‌کنند و سرمایه‌های وجودی خود را می‌فروشند در حالی که خریداران آن‌ها قیمتی به آن‌ها پرداخت نمی‌کنند چون قیمتی ندارند. یکی از آیات سوره مبارکه ابراهیم در رابطه با همین گروه و جمعیت است، آیه سنگینی است که من یکی دو مصداق از این آیه را برایتان بیان می‌کنم که دریافت آیه آسان شود. پروردگار می‌فرماید: در قیامت وقتی که کار از کار می‌گذرد گروهی به خاطر اینکه من همه سرمایه‌های وجودی آن‌ها را خریدم و چون هفتاد هشتاد سال یا زمان کمتری که در دنیا بودند با من معامله کردند، چراکه من در دنیا اعلام کرده بودم من خریدار وجود و مال و عمل و اخلاق و فعالیت مؤمن هستم این‌ها هم از طریق مدرسه نبوت و ولایت اهل بیت علیهم السلام و قرآن این حقیقت را یافته و باور کرده بودند به آن‌ها هم وعده داده بودم که من خریدار، قیمت جنس فروخته شده شمارا می‌پردازم. خود او هم جنس را قیمت‌گذاری کرده نه ما و گفته است که قیمت وجود و جان و مال و فعالیت‌های شما اهل ایمان جنت است. من خودم در اینجای آیه در جهل هستم و



نمی‌دانم این جنت یعنی چه؟ بله اگر بخواهیم لغت را معنی کنیم کاری ندارد، جنت یعنی یک باغ آباد البته باغ آبادی که خراب‌شدنی نیست و دائمی است و نعمت‌هایش هم پایان نمی‌پذیرد اما این چه جنتی است؟ کجاست؟ چیست؟ آیا با آن آیاتی که می‌گوید ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۱ فرق دارد؟ در آن آیات می‌گوید بهشت‌ها، که طبق برآورد روایات، هشت مقام یا درجه است اما در این آیه می‌گوید جنت. یکی از سوره‌های قرآن سوره فجر است که ابتدای سوره با چند قسم شروع می‌شود، بعد از بسم‌الله الرحمن الرحیم ﴿وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ﴾^۲.

قرآن از ابتدا همین بوده و می‌ماند و دست بردن در آن ممکن نیست

سوره‌های قرآن هرکدام یک اسم، دو اسم یا چند اسم دارد که این نام‌ها را هم خود پروردگار انتخاب کرده نه پیغمبر ﷺ. همه‌چیز قرآن انتخاب و گفتار خداست حتی همین نظمی که الآن می‌بینید که اول سوره حمد بعد بقره و آل عمران و نساء و مائده و اعراف و انفال و توبه و یونس تا سوره ناس است، این شکل‌بندی هم به دلیل این آیه ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾^۳ کار خود پروردگار است. نظام دادن این کتاب و اینکه کدام سوره اول، دوم یا سی‌ام باشد بر عهده خود من است، نوع قرائتش هم بر عهده من است و همان‌گونه که جبرئیل بر تو قرائت کرد همان را برای مردم قرائت کن ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾^۴ است «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» نیست. جمع قرآن بر عهده خود حضرت حق بوده و این قرآن همان است که از زمان پیغمبر ﷺ تا الآن در اختیار مردم بوده و تنها کاری که شده این است که به سرپرستی امیرالمؤمنین علیه السلام برای آیات قرآن اعراب گذاری شد یعنی آمدند در «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» حرکات حروف را مشخص کردند و بقیه آیات را هم همینطور، که مردم زیر و

۱. ابراهیم: ۲۳.

۲. فجر: ۱ تا ۵.

۳. قیامه: ۱۷.

۴. حمد: ۴.



زَبْرَش را اشتباه نخوانند و درست بخوانند چون فارسی زبان‌ها و هر ملتی غیر عرب یعنی عجم نمی‌توانستند آیات را از نظر زیر و زَبْر صحیح بخوانند و گرنه بقیه قرآن مجید جمع و قرائتش با پروردگار عالم بوده و تا قیامت هم به همین صورت می‌ماند یعنی راه تصرف به روی این کتاب بسته است. از نظر حقیقت نمی‌فهمم، لغت که معلوم است جنت مفرد است، جنات جمع است یعنی از سه به بالاست اما جنت یک‌دانه است. اسامی سوره‌ها هم کار خود حق بوده که یک اسم، دو اسم یا چند اسم داشته باشند مثلاً سوره حمد چند تا اسم دارد، یکی همین سوره «حمد»، یکی «أُمُّ الْكِتَابِ»، یکی «تَبِيعُ الْمَثَانِي» است.

گرفتن جان مبارک امام حسین علیه السلام توسط خداوند

سوره فجر هم یک اسم دیگری دارد که من وقتی روایات را بررسی می‌کردم و دنبال مطلب دیگری می‌گشتم این مطلب را دیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: نام دیگر سوره فجر «اِقْرَأُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ نَوَافِلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ»^۱ که امام صادق علیه السلام می‌فرماید به خاطر آخرین آیه این سوره نام سوره، «سُورَةُ الْحُسَيْنِ» است. آخرین آیه چیست؟ باز امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند در لحظه شهادت حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام به ملک‌الموت که کارگزار جان مردم است یعنی از زمان آدم تا قیامت او و فرشتگان همراهش، خودش تنها نیست بلکه گروهی به سرپرستی ملک‌الموت هستند که جان مردم را می‌گیرند ولی مردم فکر می‌کنند این کار بر عهده همین یک نفر است، نه سوره‌های مختلف قرآن هم بیان می‌کند که جمعی از ملائکه مأمور گرفتن جان مردم هستند فقط ملک‌الموت نیست «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ»^۲ این یکی از آیاتش است، آنان که ملائکه جانشان را می‌گیرند، ملائکه جمع است

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۴، ص: ۹۳: «قَوْلُهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي إِنَّمَا يُعْنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَهُوَ ذُو النَّفْسِ الْمُطْمَئِنَّةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانُ [هُمُ الرِّاضُونَ] عَنِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ رَاضٍ عَنْهُمْ وَ هَذِهِ السُّورَةُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً فَمَنْ أَدْمَنَ قِرَاءَةَ الْفَجْرِ كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ».

۲. نحل: ۲۸.

یعنی یک گروهی از ملائکه. در لحظه شهادت خداوند اجازه نداد نه ملک‌الموت و نه فرشتگان دیگر جان امام حسین علیه السلام را بگیرند، امام صادق علیه السلام می‌فرماید پروردگار خودش مستقیم جان ابی‌عبدالله علیه السلام را گرفت. من نمی‌دانم در این عالم هستی لذتی بالاتر از این هست که دست محبت و لطف و کرامت و عظمت پروردگار جان انسانی را در آغوش بگیرد؟ اینجا هم جزء جاهایی است که هیچ‌کس در دنیا کیفیتش را نمی‌فهمد، واقعاً قابل فهم نیست. بعد از آن گفتگوی خداوند در لحظه جان دادن ابی‌عبدالله علیه السلام با ایشان است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این آخرین آیه، گفتگوی خداوند با امام حسین علیه السلام است ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾^۱ خود این هم داستان عجیبی است، ای نفس مطمئنه یعنی ای وجود مقدسی که از ولادت تا نقطه شهادت با قرار گرفتن در انواع جریان‌ات تلخ و طوفان‌های سخت که آخری در روز عاشورا بوده ذره‌ای اضطراب برایت نیامد و کل این پنجاه‌وهفت سال عمرت را آرام بودی، خب آرام به چه چیزی بوده؟ به چه چیزی یعنی چه؟ باید بیرسیم آرام به چه کسی؟ بوده. آرام به پروردگار مهربان عالم. خیلی عجیب است آدم پنجاه‌وهفت سال انواع حادثه‌ها، طوفان‌ها و تلخی‌ها را ببیند و یک روزی هم برایش بیاید که امام حسن علیه السلام به خود ابی‌عبدالله علیه السلام گفته بود «لَا يَوْمَ كَيْفُومِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»^۲ در تمام عالم خلقت، هیچ روزی مانند روز تو نبوده و این فقط برای تو اتفاق افتاده است که یک نفر داغ هفتادویک نفر را ببیند.

دیه قتل به شهدای کربلا تعلق نمی‌گیرد!

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید این هفتادویک نفر در شخصیت و عظمت چه در گذشتگان و چه در آیندگان نمونه نداشتند، نه گذشتگان به مقام این‌ها می‌رسند نه آیندگان و خودش هم شب عاشورا برگردد بگوید «فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي»^۳ هیچ پیغمبر و امام و امتی، فردی بهتر از شمارا نداشته نه پدرم نه برادرم نه جدم نه عیسی نه موسی نه ابراهیم

۱. فجر: ۲۷.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۵، ص: ۲۱۸.

۳. ارشاد مفید، ص ۲۵۰.



اصلاً در عالم بهتر از شما وجود ندارد لذا دیه قتل هم به این‌ها تعلق نمی‌گیرد، یعنی چه؟ یعنی یزید روزهای آخری که می‌خواست اهل بیت علیهم‌السلام را به مدینه برگرداند به زین‌العابدین علیه‌السلام گفت چند نفرتان کشته شدند؟ حالا مشهور است هفتادودو نفر بعضی‌ها هم می‌گویند بیشتر تا صد و سه نفر هم گفتند حالا معروف هفتادودو نفر است، امام فرمود: هفتادودو نفر. دیه قتل هزار مثقال طلاست پس به امام زین‌العابدین علیه‌السلام گفت من به شما هفتادودو هزار مثقال طلا بدهم راضی می‌شوید؟ طبق فقه نفری هزار مثقال که اگر حالا به پولی که حساب کنند می‌گویند صد میلیون می‌شود. ام‌کلثوم علیها‌السلام از جا بلند شد و گفت یزید دهانت را ببند، این هفتادودو نفر دیه ندارند چون حالا که چیزی نداری گدا، اما اگر تمام عالم ملکت باشد و بخواهی به‌عنوان دیه به ما پردازی جبران خون علی‌اکبر ما را نمی‌کند، نگفت قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام این‌ها دیه هم ندارند، دیه برای ماست که بدن ما نهایتاً هزار مثقال طلا می‌ارزد اما بدن و خون آن‌ها نه. خون زنده است یا مرده؟ اگر خون از بدن بیرون بیاید زنده است یا مرده؟ خب مرده و باید دور بریزند اما یکی از سلام‌های وجود مبارک امام دوازدهم علیه‌السلام این است «السَّلَامُ عَلَى الدَّمَاءِ السَّائِلَاتِ»^۱ سلام بر خون‌های ریخته شده. به مرده که سلام نمی‌کنند، به خون مرده که سلام نمی‌کنند، خون وقتی از بدن بیرون می‌آید مرده و ارزشی ندارد اما اینکه امام زمان علیه‌السلام می‌گوید سلام بر خون‌های ریخته شده‌تان خب معلوم است که خونشان حیات محض است.

بازگشت روح مبارک ابی‌عبدالله علیه‌السلام به آغوش ربّ خود

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾^۲ این شکی گرفتن جان ابی‌عبدالله علیه‌السلام است. ارجعی، بدنت را رها کن، ای روح مطمئن از دنیا برگرد، تو را پنجاه‌وهفت سال در دنیا فرستادم اما حالا برگرد، به چه کسی برگرد؟ کجا برگرد؟ ﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ﴾^۳ به آغوش خودم برگرد. خب

۱. زیارت ناحیه مقدسه.

۲. فجر: ۲۷.

۳. فجر: ۲۸.

این هم از جاهایی است که ما درک نمی‌کنیم «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ» چرا نمی‌گوید «ارْجِعِي إِلَىٰ اللَّهِ؟ إِلَىٰ الرَّحْمَنِ؟ إِلَىٰ الرَّحِيمِ؟» اگر اینها را می‌گفت، آیه کم می‌آورد. رب یعنی چه؟ من بیست جلسه در مدرسه فیضیه فقط رب را برای بزرگوارانی که در درس شرکت می‌کردند توضیح دادم، رب یعنی چه؟ و چرا تمام انبیاء در گرفتاری‌هایشان به این اسم تکیه می‌کردند، چرا؟ سوره حمد را که می‌گفتم زحمت کشیدند درس‌ها را از نوار پیاده کردند کتاب شده و چاپ کردند و حدود پانصد صفحه شد که یک بخش عمده آن برای همین کلمه رب است. الآن من بخواهم برایتان بگویم باید جلسه را تا بیست روز ادامه دهیم که رب یعنی چه؟ ولی گفتم، نوار هست و چاپ هم شده. «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ» اما این رجوعت چه رجوعی است؟ «رَاضِيَةً» ای روحی که با همه وجودت از خدا راضی هستی. رضایت از خدا کم مقامی نیست که من مثلاً دو سه شبانه‌روز است نان خالی هم گیرم نیامده که بخورم و یک نفر به من بگوید که چطوری؟ من هم قلباً بگویم خیلی خوبم و خیلی هم از خدا راضی هستم، اصلاً دارم با خدا عشق می‌کنم. رضایت، مقام کمی نیست «رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»^۱ حسین من، نه تنها تو با همه وجود از من راضی و خوشنودی، من هم با همه خداییم از تو راضی هستم، این همان نقطه‌ای است که باباطاهر به یک‌شکل دیگر بیان کرده:

چه خوش بی‌مهربانی هر دو سر بی که یکسر مهربانی دردسر بی
اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت دل لیلی از آن شوریده تر بی

«فَادْخُلِي فِي عِبَادِي»^۲ این کلام امام هشتم علیه السلام است که من یک مصداقش را عرض می‌کنم مصداقش که به اندازه مؤمنان واقعی است، لحظه شهادت، تمام انبیاء، اولیاء، پیغمبر صلی الله علیه و آله، صدیقه کبری علیها السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام و امام مجتبی علیه السلام به استقبال ابی‌عبدالله علیه السلام صف کشیده بودند «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»^۳ این هم با آن جنت فرق می‌کند. در آیه

۱. فجر: ۲۸.

۲. فجر: ۲۹.

۳. فجر: ۲۹ و ۳۰.



سوره توبه می‌گوید من خدا، در این بازار خریدار وجود و مال و حرکات و اعمال مؤمن هستم و قیمتش هم جنت است ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَا بِالتَّوْبَةِ خَيْرًا مِنْ أُولَئِكَ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُبَدِّلُوا كَلِمَاتِ اللَّهِ فِى دِينِهِ إِنَّا سَمِعْنَا الْمُشْرِكِينَ يَدْعُونَ التَّوْبَةَ عَلَى كُفْرِهِمْ فَأَسْرَفُوا وَهُمْ قَدْ ضَلُّوا﴾^۱ اما اینجا به ابی‌عبدالله علیه السلام می‌گوید «وَأَدْخُلِي جَنَّتِي» که با آن جنت سوره توبه فرق می‌کند و این‌جا می‌گوید وارد جنتم شو. من یک‌بار در سخنرانی امام علیه السلام بودم که گفتند ما معنی «جَنَّتِي» را اصلاً درک نمی‌کنیم و نمی‌دانیم چیست، «جَنَّتِي» نه جنت، حالا آن‌ها کلاسشان این است که آیه قرآن فرمود.

شیطان همه مثل هم نیست! یکی یزید است و دیگری فرعون و دیگری فرزندش

امیرالمؤمنین علیه السلام و امام عسکری علیه السلام می‌گویند: این دنیا بازار است، فقط یک خریدار قیمت شما را دارد که آن‌هم خداست و اگر از خدا روی برگردانی و خودت را با هر کس معامله کنی، مفتی معامله کرده‌ای چون هیچ چیزی ندارد که به تو بدهد فقط باخت است و بردی در آن نیست. مسائل امروز به برنامه‌های مختلف قرآنی خیلی پیچیده شد. در آیه سوره ابراهیم می‌گوید وقتی بهشت را در اختیار بهشتی‌ها گذاشتند و تمام شد دوزخیان با شیطان روزگار خودشان یعنی آن کسی که گمراهشان کرده است و سرمایه‌های وجودی‌شان را تباه کرد روبه‌رو می‌شوند. هرکسی با شیطان زندگی خودش، یکی شیطانش بچه‌اش بوده و نابودش کرده امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید «مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ الْمَشْتُومَ عَبْدَ اللَّهِ»^۲ همان که پیغمبر درباره سلمان فرمود «سَلَمَانٌ مِّنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»^۳ عین همین را امیرالمؤمنین علیه السلام دارد که نهج‌البلاغه هم نقل کرد «الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ» البته تا وقتی که پسرش عبدالله بزرگ نشده بود، وقتی این پسر بزرگ شد زبیر را که پدرش بود از خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ما اهل بیت علیهم السلام دزدید و برد و شیطان پدرش شد و به پدرش گفت تو از

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۵۵۵.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰، ص: ۱۲۳.

نظر قدرت و مقام اجتماعی از علی بن ابیطالب علیه السلام چه چیزی کم داری؟ برای چه او حاکم مملکت شود؟ تو حاکم شو. زبیر هم با آن خانم و با رفیقش طلحه آمد و جنگ جمل را راه انداخت و چهل هزارتا را به کشتن دادند و خودشان هم کشته شدند و در این معامله هیچ چیز که گیرشان نیامد بلکه تمام مایه‌های وجودی‌شان را از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تا جنگ جمل را نابود کردند و رفتند جهنم. هرکسی به شیطان خودش می‌گوید ما که بود و نبودمان را با تو معامله کردیم، تو گفתי بروید کربلا این هفتاد و دوتا را بکشید ما دستور را اطاعت کردیم و خودمان را با تو معامله کردیم. تمام زنان بی‌حجاب به رضاخان می‌گویند ما دستور تو را اطاعت کردیم و چادر قرآن را پاره‌پاره کردیم و ریختیم دور الآن برای ما چه کار می‌کنی؟ ما الآن گرفتاریم دارند ما را می‌اندازند داخل جهنم. شیطان هر زمانی مثلاً ابن زیاد، رضاخان، فرعون، شاه، این اواما یا آمریکایی‌هایی که مطیعیش بودند و آمدند عراق و افغانستان و دو میلیون نفر را تا حالا بی‌علت کشتند. برای ما چه کار می‌کنید؟ آن‌ها هم جواب می‌دهند که **﴿وَمَا كَانُوا لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ﴾**^۱ ما در قدرتی نبودیم که اختیار شما را سلب کنیم و ما شما را وادار به جنگ با ابی‌عبدالله علیه السلام یا بی‌حجابی یا کشتن مردم عراق کنیم، ما که توان نداشتیم اختیار شما را سلب کنیم **﴿إِلَّا أَنْ دَعَوْتُمْ﴾** ما فقط شما را دعوت کردیم و گفتیم زن‌ها چادرتان را بردارید زور دیگری که نداشتیم، گفتیم شما سی هزارنفر بروید کربلا و حسین بن علی علیه السلام را بکشید، شما سربازهای ارتش امریکا بروید عراق و افغانستان هر کس را دیدید از دم دروکنید! چشمتان کور می‌خواستید گوش ندهید، مثلاً شما سی هزارنفر اگر می‌گفتید نمی‌رویم کربلا من چه کاری می‌توانستم بکنم؟ هیچ چیز. اگر کل شما زن‌های ایران در روزگار حکومت من رضاخان چادرهایتان را بر نمی‌داشتید و آن وقت جمعیت ایران چهارده میلیون بود من که زورم به شما هفت میلیون زن نمی‌رسید چون من یک نفر بودم و چهارتا آژان بی‌دین هم مأمور من بودند، به قرآن کرده بودند می‌توانستید صدایشان را بکشید و آرام می‌شد و دیگر بی‌حجاب هم نمی‌شدید... امام عسکری علیه السلام می‌گوید در این بازار یک عده‌ای



وجود و اعمال و مالشان را باکسانی معامله می‌کنند که آن‌ها کمترین قدرتی برای پرداخت قیمت جنس این‌ها را ندارند و فقط در این معامله نابود می‌شوند. من نمی‌دانم در این چهل پنجاه‌ساله چقدر جوان با هروئین و تریاک و کراک و شیشه مردند، چه داغ‌هایی به دل مادرها و پدرها آمد، این‌ها فردا به شیطان‌هایشان می‌گویند شما ما را کراکی، هروئینی و شیشه‌ای کردید که بی‌دین هم شدیم چون کراکی که نمی‌آید صف اول مسجد بایستد و با اشک چشم بگوید الله اکبر، حالا دارند به خاطر خودکشی با این جنس‌ها ما را می‌برند جهنم، برای ما چه کار می‌توانید بکنید؟ آن فروشنده یا آن رفیق می‌گوید به من چه ربطی دارد؟ می‌خواستی به من گوش ندهی، من گفتم بکش می‌خواستی نکشی من زور دیگری نداشتم. خوش به حال آن‌هایی که در این بازار با خریداری مثل خدا معامله می‌کنند. این هفتاد و دو نفر وارد چه دادوستدی شدند الله اکبر از کیفیت داد و ستدشان.

به قتل رساندن ابی‌عبدالله علیه السلام به قتل صبر

نمی‌دانم نیستند هم بپرسیم که برای کشتن یک نفر چند نفر و چقدر اسلحه لازم بود؟ این آخرین نفری را که می‌خواستید بکشید حتی اگر نمی‌کشید معلوم نبود با این زخم‌هایی که خورده بود و با این هفتاد و دو داغی که دیده بود و با آن تشنگی و گرسنگی تا غروب آفتاب زنده بماند یا نه، که امام صادق علیه السلام می‌فرماید جدم آخرین نفر بود به او هجوم کردند. امام باقر علیه السلام که خودش در کربلا بود و خودش دیده بود می‌گوید جدم ابی‌عبدالله علیه السلام را به قتل صبر کشتند. قتل صبر چیست؟ یعنی محاصره کردن دایره‌وار دور یک نفر که تمام راه‌های خروجی را به رویش ببندند و حمله کنند و نتواند از این حمله بیرون بیاید. نامردها، پست‌ها چند نفر به یک نفر؟ با یک نیزه هم می‌توانستید او را از پا دریاورید اما چه کار کردید؟ که وقتی خواهر آمد خواهری که پنجاه‌وشش سال است از ابی‌عبدالله علیه السلام جدا نبوده چه بدنی درست کرده بودید؟ که زینب علیه السلام باید سه‌تا سؤال کند «أ أنت أخی؟» «درست آمدم؟ تو برادر منی؟» «وَ ابْنُ الْوَالِدِ؟» تو پسر امیرالمؤمنین علیه السلام پدر منی؟ «وَ ابْنُ أُمِّی؟» تو پسر فاطمه زهرا علیه السلام مادر منی؟ از اینجا به بعد دیگر چیزی نوشتند نمی‌دانیم با

چه نشان یا علامتی بدن را شناخت اما بچه‌ها دیدند عمه روی زمین نشست و زیر بغل بدن قطعه‌قطعه‌ای را گرفت و روی دامن گذاشت، سکینه بود اولین کسی بود که سؤال کرد این بدن کیست؟ «عَمَّتِي هَذَا نَعَشُ مَنْ؟» این بدن کیست عمه جان؟ این بدن پدرت ابی‌عبدالله علیه السلام است...

اگر جویم گلم را در بیابان به اشک دیدگان می‌شویم او را
ای آن که داغ‌های جگرسوز دیده‌ای اکنون به اشک دیده مداوا کنم تو را
«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وحب له حق علينا اللهم اشفِ
مَرْضَانَا اهلک اعدائنا سلم دیننا و دنیانا واحفظ مراجعنا و فقہائنا و اجعل عاقبت امرنا خیرا».

جلسه چهارم

فقط با خداوند وارد دوستی شوید

خداوند جنس مؤمن را خریدار است

دانستیم دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم از نگاه قرآن کریم تجارتخانه و به تعبیر ساده‌تر از نگاه ائمه طاهرین علیهم‌السلام به‌ویژه امام یازدهم علیه‌السلام بازار است. در این تجارتخانه و بازار، یک خریدار، پروردگار مهربان عالم است که با همین عنوان در قرآن مجید در سوره مبارکه توبه در دو آیه پشت سر هم خودش را معرفی می‌کند که در این دو آیه، نه مسئله بسیار مهم را به‌عنوان جنسی که می‌خرد توضیح می‌دهد. در ابتدای آیه اولش می‌فرماید **﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ﴾**^۱ «إِنَّ» یعنی یقیناً، قطعاً «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ» خدا خریدار است و بعد در ضمن همین آیه اول با یک سبک بسیار دل‌نشینی مسئله خرید خودش را مطرح می‌کند. در آیه دوم هم به نه مسئله معنوی و اجتماعی اشاره می‌کند و روی هم‌رفته نتیجه دو آیه این است که من خریدار هستم، از چه گروهی؟ از چه طایفه‌ای؟ از چه جمعیتی؟ ابتدای آیه شریفه می‌فرماید من خریدار جنس، از مردم مؤمن هستم یعنی کسانی که از برکت تعالیم انبیاء خدا و اولیاء الهی یا با مطالعه فرهنگ آنان یا با شنیدن، من را شناختند و باور کردند و به من ایمان دارند و به این نقطه رسیدند که تنها خریداری که قیمت جنس مردم مؤمن را دارد من هستم و غیر از من کسی قیمت جنس مردم مؤمن را ندارد لذا مردم مؤمن با غیر خداوند وارد دادوستد نمی‌شوند چون به این حقیقت بینا، آگاه، عالم و دانا هستند که



غیرخدا قیمت جنسشان را ندارند بنابراین نسبت به غیر پروردگار در بخل کامل هستند یعنی در پیشگاه پروردگار در کمال جود و سخاوت هستند و در فروش جنس دریغ ندارند ولی نسبت به غیر خدا در کمال بخل هستند، وجود مبارک امام مجتبی علیه السلام این معنا را در یک روایت بسیار مهم فرمودند: که مؤمن نسبت به دین و جنس دینی‌اش در برابر غیر خدا در کمال بخل است و خریداران غیرخدا هر چه می‌خواهند که او و دینش را بخرند زیر بار نمی‌رود. خیلی از این‌هایی که در مسئله دین و ارزش‌های الهی نسبت به خریداران غیرخدا بخل ورزیدند، این قدر دشمن را عصبانی کردند که فرمان قتل آن‌ها را داد آن‌ها هم خیلی راحت کشته شدن را قبول کردند.

اسیر زرق و برق کفار نشوید که دین خود را از دست می‌دهید

این چندروزه در یادداشت‌هایم می‌دیدم نمی‌دانم از چه کتابی نقل کردند قبلاً خیلی رسم هم نبود که آدرس مطالبی را که نقل می‌کردم بنویسم اما چند سال است که وقتی مطالب مهمی را یادداشت می‌کنم منبعش را هم می‌نویسم و آن‌هایی هم که نوشتم به محض اینکه پیدا کنم آدرسش را ذکر می‌کنم. در یک جنگی دوازده مؤمن اسیر ارتش روم شرقی شدند، روم شرقی همین منطقه ترکیه است، سلطان روم گفت این‌ها چه جامعه‌ای هستند که با نفرات کم و با سازوبرگ جنگی اندک در بیشتر میدان‌ها پیروز می‌شوند؟ ما این همه اسلحه و نفرات و جمعیت داریم اما با این حال قدرت مقاومتمان در مقابل این‌ها خیلی کم است و افراد ما حاضر به جان دادن نیستند و فرار می‌کنند و هر چه هم می‌گوییم وطن و قومیت تحرکی در این‌ها ایجاد نمی‌کند، گفتند ما دوازده‌تا از این‌ها را اسیر کردیم گفت بیاوریدشان آن‌ها را ببینم، این دوازده‌تا، آدم‌های مؤمن و متدین و الهی مسلک مثل من و شما را از زندان به داخل دربار آوردند، دربار رومیان هم از قدیم خیلی پرزرق و برق و چشم پرکن بود. در قرآن مجید خدا یک نصیحت به ما مردم مؤمن کرده که زندگی شکل دار و زیبا و پُر زرق و برق غیر مؤمنان به چشم شما بزرگ نیاید و چشمتان را پُر نکند که نگاه شما به زندگی دیگران هوستان را تحریک کند که مگر ما از این‌ها کمتر هستیم؟ ما هم



یک زندگی مثل این‌ها درست کنیم. بعد وقتی که اسیر طوفان هوس شدید دیگر از به دست آوردن حرام هم خودداری نخواهید کرد، بالاخره به هوس افتادی که یک‌خانه بسیار زیبا پُر زرق و برق پُر عتیقه، پُر فرش با ساختمان آن‌چنانی به دست بیاوری، نداری ولی می‌بینی راه به چنگ آوردن پول حرام مخصوصاً در روزگار ما خیلی باز است حالا قدیم بستر حرام این‌قدر پهن نبود ولی الآن سفره حرام به اندازه کره زمین پهن است خوب هم داخلش پول و نان هست اما قرآن می‌گوید این زندگی‌ها چشمتان را پُر نکند که تماشای شما تماشای برانگیزاننده هوس خواهد شد.

همه چیز غیر از خدا در چشم عاشقان خدا باور کوچک است

این دوازده‌تا اسیر وقتی وارد این کاخ شدند هیچ کدامشان مسحور تماشای این ساختمان عظیم و پر زرق و برق نشدند یعنی اصلاً هیچ چیز توجهشان را جلب نکرد، اینجا دوتا مطلب برایتان بگویم یکی از نهج‌البلاغه و یکی از جلد دوم کتاب شریف کافی. اما نهج‌البلاغه چقدر زیباست من حالا دقیق یادم نیست همین جمله نهج‌البلاغه را قبل از انقلاب سه سال در ماه رمضان توضیح دادم که خیلی هم در مستمع مؤثر بود، امیرالمؤمنین علیه السلام درباره عاشقان خدا باور، پاک‌دامنان و پاک‌نهادان که در عالم بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله خودش در رأس همه آن‌ها بوده می‌فرماید: «عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ»^۱ خدا در باطن آن‌ها بزرگ بود و فقط همین یک‌دانه بزرگ بود «فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»^۲ همه چیز غیر از خدا در چشمشان کوچک بود، نمی‌گویند در باطنشان می‌گویند خدا در باطنشان بزرگ بود و همین یک‌دانه بزرگ را می‌دیدند و غیر خدا هر چه بود در مقابل دید و تماشایشان کوچک بود یعنی چیزی را در درونشان راه نداده بودند که از بیرون درونشان را ببینند که مثلاً این ساختمانی که حالا عکسش در باطنم است کوچک است، قدرتهای پوشالی قلبی که خودشان را حقیقی نشان دادند و وارد باطنم شده عکسشان کوچک است حضرت صلی الله علیه و آله

۱. خطبه ۱۹۳ نهج‌البلاغه.

۲. همان.

می‌فرماید اصلاً راه نداده چون اینجا که جای بیگانه و گرگ و سگ نیست اینجا جای خداست. اما در جلد دوم کتاب اصول کافی نوشته شده که پیغمبر ﷺ بعد از نماز صبح یک جوانی را دیدند که حال و نگاه و قیافه‌اش با بقیه نماز جماعت خوان‌ها فرق می‌کرد، حضرت ﷺ فرمودند حالت چطور است؟ عرض کرد «أصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا»^۱ من به تمام حقایقی که شما و قرآن گفته‌اید یقین کامل دارم و اصلاً در هیچ چیزی از قرآن و مطالب تو شک ندارم حضرت فرمودند: یقین علائم و نشانه‌هایی دارد نشانه‌های یقینت را بگو، چند تا گفت حالا من بحکم سر این بزرگوار نیست یکی‌اش این بود که گفت «عَرَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا»^۲ من از دنیا و هر آنچه در آن است دل بریده‌ام این حال معنوی یک حال عجیب الهی است، نزد چنین فردی زینت‌های دنیا هیچ ارزشی ندارد نزد او طلا و نقره با سنگ هیچ تفاوتی ندارد.

سخن خوب و درست از دهان هر کسی که باشد، از آن استفاده کنیم

یک روز معاویه خیلی سرحال بود، مست حکومت و ارتش و اموال و برنامه‌های زندگی‌اش بود، این مستی‌ها آدم را می‌برد جهنم و در همان حال گفت که ای اطرافیان و درباریان من، امروز بهترین انسان روی زمین کیست؟ یکی از این سرهنگ سرتیپ‌ها از این وزیر و کلای دربارش بلند شد و گفت امروز در روی زمین بهتر از تو کسی نیست! معاویه گفت هم خودت و هم من می‌دانیم که دروغ می‌گویی، بنشین. خب معلوم بود که قضاوت کننده داشت دروغ می‌گفت و معاویه هم حالی‌اش بود که این دارد دروغ می‌گوید. نودونه‌تا از صد حرفی که در کره زمین زده می‌شود، تملق و دروغ است. پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرمود به دهان آدم‌های متملق خاک بپاشید بلکه خفه‌خون بگیرند. دیگر کسی جرئت نکرد حرف بزند همه سکوت کردند معاویه گفت کسی جوابی ندارد بدهد؟ هیچ‌کس هیچ چیزی نگفت، گفتند خودت بگو گفت امروز بهترین انسان در کره زمین علی بن ابیطالب ع است.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۷، ص: ۱۵۹.

۲. همان.

است و این یک حرف راست و صدق است خب خیلی از این گونه چهره‌ها در تاریخ حرف‌های خوبی زدند. شخصی به حافظ گفت که معروف است که شاعر اولین مصرع غزل اول دیوانت یزید است! شما چرا این مصرع شعر را در اولین غزل در صفحه اول در دیوانت آوردی؟

أَلَا يَا أَيُّهَا الشَّاقِي أَدِرْ كَأَسَأَ وَ نَاوِلَهَا که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلهما

گفت بی خودی به من ایراد می‌گیرید من دیدم یک گوهر پرقیمت از دهان سگ افتاده آن را برداشتم و داخل کتاب آوردم و نگه داشتم. حرف صادقانه‌ای بود بهترین انسان کره زمین علی بن ابیطالب علیه السلام است بعد گفت اگر دلیلش را از من بخواهید من می‌گویم بهترین انسان علی بن ابیطالب علیه السلام است چون به روح و قلب و دل علی آگاه هستم، راست هم می‌گفت برای اینکه از فتح مکه تا سال آخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را کاملاً شناخته بود. گفت من آگاهم که اگر همین الآن وزیر دارایی علی علیه السلام بیاید و به علی علیه السلام بگوید که نوبت تقسیم بیت‌المال به آن‌هایی است که باید به آن‌ها برسد به قول امروزی‌ها یارانه که به همه باید برسد، امیرالمؤمنین علیه السلام به وزیر دارایی اش می‌گوید چیزی که باید بین همه تقسیم کنیم چیست؟ به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید آقا چند انبار گاه و چند تا هم انبار طلا و نقره است، علی علیه السلام می‌گوید اول کل آن طلاها و نقره‌ها را به مردم بدهید و بعد اگر نوبت رسید که گاه را هم تقسیم کنیم، برای حیوان‌های مردم تقسیم کنید. پیش علی علیه السلام گاه با طلا و نقره یکی است چون علی وابسته به خداست نه وابسته به اسکناس و دنیا، دلش غرق ایمان به خداست و طلا و نقره و دنیا و کاخ و باغ داخلش راه ندارد. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود علامت یقینت چیست؟ گفت از دنیا و هر آنچه که در آن است دل بریده‌ام؛ طلا و نقره و سنگ پیشم مساوی است! حالا سنگ یا طلا در حیاطم ریخته باشد، سنگ که سنگ است اما برای طلاها هم در را باز می‌کنم و می‌گویم ملت خود و خدا هر کدام نیاز دارید بیایید بردارید و بروید این‌ها در خانه ما اضافه است، ما چیزی نمی‌خواهیم.

مؤمن در این دنیا فقط پایبند به خداوند است

این دوازده‌تا اسیر وقتی وارد کاخ پادشاه روم شدند هیچ کدامشان مشغول تماشا نشدند که عجب مهندسی و معماری زیبایی، عجب ستون‌هایی، عجب طاق و پنجره‌هایی، خیلی معمولی وارد شدند. کار می‌خواهد تا آدم به اینجا برسد که اسیر غیر خدا نباشد. رسول خدا ﷺ یک روایتی دارند که مفصل و حدود یک صفحه است من یادداشت کردم و یک وقت هم دیدم سنی‌ها همین روایت را با یک مختصر تفاوتی در کتاب «کَنْزُ الْعُمَّالِ» شانزده جلدی شان نقل کردند. یک کتابی دارند که یکی از علمای اهل سنت هند نوشته که شانزده جلد است و هر جلدش حدود هشتصد صفحه است و تماشش هم روایت از پیغمبر ﷺ است اصلاً هیچ چیز اضافه‌ای ندارد، از اول این کتاب تا آخر قال رسول الله ﷺ است در همه بخش‌های زندگی‌اش که این روایت را هم آنجا دیدم اول روایت پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ لَدَى الْحَقِّ أَسِيرٌ» مؤمن در این دنیا فقط پایبند خداست و هیچ چیز دیگری او را از جا در نمی‌آورد و تکانش نمی‌دهد یعنی در این بازار، خوب برنامه‌ها را شناخته که جنسش چیست و خریدارش کیست و قیمتش چیست؟ فقط با خدا وارد دادوستد می‌شود. پادشاه روم به این دوازده نفر گفت شماها بیاید ارتش من را تعلیم بدهید که این‌ها در جنگ‌ها کُپ نکنند، فرار نکنند و به دشمن پشت نکنند و شجاعتشان نهایی شود آیا شما می‌توانید در کلاس‌هایی که ما می‌گذاریم این نیروهای ما را مثل خودتان تربیت کنید؟ دوازده‌تایی گفتند ما حاضر به این کار نیستیم. گفت چرا؟ گفتند برای اینکه خدا در قرآن مجید گفته ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ﴾^۱ خدایا نعمت‌هایی که به ما دادی را خرج دشمنان و مجرمین نمی‌کنیم، ما نمی‌آییم دانایی و روش‌ها و روحیه‌ای که خدا به ما داده را هزینه‌ی شما مردم مجرم و کافر کنیم، ما به یک نفر از شما هم درس نمی‌دهیم، پادشاه دید این‌ها عجب آدم‌های مقاوم



نترسی هستند، یکی از گماشتگانش را خواست و آهسته در گوشش گفت خوشگل‌ترین دخترها را با آرایش برای آنها حاضر کنید، آن‌ها حجاب که نداشتند.

راهکار اروپایی‌ها برای از بین بردن دین مسلمانان

اروپا در گذشته برای نابودی دین در کشورهای اسلامی در حدود هفتصدتا پیشنهاد داده که هفتادتايش را قبول کردند و کارگردان‌ها از هفتادتا هفت‌تایش را پذیرفتند و از هفت‌تا یکی را پذیرفتند و گفتند ما با این یکی که هیچ هزینه و خرجی ندارد می‌توانیم دین را در ایران و عراق و در مراکزی که مسلمان‌ها زندگی می‌کنند نابود کنیم آن‌هم این است که زن‌ها و دخترهایشان را نیمه‌عریان از خانه‌ها بیرون بکشیم که به ادارات، پارک‌ها، خیابان‌ها و قطارها بروند و مردم خودبه‌خود وقتی این‌ها را ببینند دینشان از بین می‌رود، درست هم گفت. اگر کارگردانان امروز مملکت فکری برای این اوضاع نکنند بیست سی سال دیگر دین‌داران ما جمعیت اقلیت این کشور می‌شوند و بعد برای اقلیت قانون می‌گذارند که شما باید هر کاری می‌کنید از ما اجازه بگیرید و آن‌هایی که سی سال دیگر سرکار آمدند، می‌گویند که شما محرم و صفر را باید تعطیل کنید چون اکثریت با ماست و در این کشور مردها و زن‌ها و دولت بی‌دین هستند شما حق ندارید بدون قانون و اجازه ما زندگی کنید. ما اصلاً داریم رو به اقلیت شدن می‌رویم الآن در بعضی از شهرهای شیعه‌نشین و غیر شیعه‌نشین بافت جمعیتی دارد عوض می‌شود، ما تا ده سال پیش در شهرهای شیعه‌نشین و غیر شیعه‌نشین هفتاد به سی بودیم اما الآن چهل به شصت شدیم که یعنی داریم به‌طرف اقلیت شدن حرکت می‌کنیم، همه چیز که اقتصاد و شکم نیست، الآن یک خطرات عظیمی دارد ما را دور می‌زند و محاصره کرده است. گفت دخترهای خوشگل تا بیست سال سن را با آرایش و لباس نیمه در کلیسا ببرید صف بکشند و این دوازده‌تا را هم ببرید آنجا که این دخترها را ببینند و به آن‌ها بگویید هرکدامتان هر تعداد از این دخترها، یکی دوتا سه‌تا می‌خواهید به شما می‌دهیم تا بین مسلمان‌ها پخش شود که هر کس به روم برود راحت در آغوش هر چند تا از دختران و زنان زیبا چهره که می‌خواهد

قرار می‌گیرد و خرجش را هم می‌دهند، روحیه را بشکنید. دوازده‌تا را بردند و به محض اینکه از در کلیسا وارد شدند همه سرها را پایین انداختند آن مأمور گفت که چرا سرهایتان را انداختید پایین؟ گفتند ما در اینجا را که دیدیم فکر کردیم اینجا معبد است اما حالا که آمدیم داخل می‌بینیم اینجا شهوت‌خانه کثیف است، اینجا معبد است؟ فایده‌ای نکرد و دوازده‌تا را آوردند بیرون و پیش پادشاه آوردند و گفتند این‌ها که حاضر نیستند سربازهای ما را تعلیم دهند بعد هم بردیم بت‌خانه یکی‌شان هم به این دخترها نگاه نکردند و همه گفتند اینجا به‌جای معبد و عبادتگاه، شهوت‌گاه کثیف و آلوده است، معلوم است چون امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه متقین می‌گوید مؤمن، زیباترین چهره‌های بی‌دین را دیو می‌بیند و گناهان را هم آتش فروزان دوزخ، خب عاشق نمی‌شود، آدم که عاشق دیو نمی‌شود. زیر خیلی از این صورت‌ها هیولاها عجیب‌وغریبی قرار دارد که اگر خدا پرده از جلوی چشم ما بردارد آن چهره دوم این بی‌حجاب‌ها، بدحجاب‌ها و عوضی‌ها را ببینیم از ترس سکنه می‌کنیم. پادشاه گفت من الآن حکم اعدام هر دوازده‌نفر شما را می‌دهم، بسیار خوشحال شدند و گفتند شاه، ما در به‌در دنبال مرگ با شهادت می‌گشتیم و گیرمان آمده عجب مرگی، حکم بده. مؤمن خیلی خوب حالی‌اش است که جان، اعضای بدن، چشم، گوش، زبان و پولش را با چه کسی معامله کند ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾^۱ اینجا یک نکته بسیار مهمی هم هست که فردا اگر خدا بخواهد توضیح دهد و آن این است که مؤمن می‌داند این خریدار فقط جنس پاک می‌خواهد و جنس آلوده نجس نمی‌خرد حالا این مسئله توضیح خیلی مهمی دارد بماند برای فردا.

روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

واقعاً داستان عجیبی است که آدم نمی‌تواند تحمل کند دکترها قدیم که شیشه‌شیر و این درجه‌های روی شیشه‌ها نبود تا به مادرها بگویند دو سی‌سی، یک سی‌سی که لفظ خارجی

هم هست، همه اطبا می گفتند بچه را تا شش ماهگی غذا و آب ندهید و شیر مادر برای بچه کافی است، من یادم است بچه بودم و در همین خانه های خودمان عمه، خاله، دایی و عمو که بچه کوچک داشتند مادرها از دکتر یا تجربه دیده های قبلی خانواده می پرسیدند که دیگر به این بچه آب بدهیم؟ تابستان است، می گفتند آب بدهید اما این گلو کوچک است و تحمل ندارد، ما در یک نعلبکی آب بریزیم و داخلش پنبه بگذاریم و آرام به لب های بچه بکشیم که این آب کمتر از قطره داخل دهانش برود و فروبدهد و چند روز عادت کند و بعد با قاشق چای خوری آب بدهیم. ای یزیدیان امام حسین علیه السلام برای این بچه فرات را می خواست؟ یعنی گفت این رودخانه را در اختیار من بدهید؟ چقدر آب برای این بچه می خواست؟ آقای بهاری برایتان خواندند، شنیدید من یک طرف دیگر این جریان را بگویم که کمتر از این طرفی که شنیدید نیست طبیعی هم هست اگر داخل کتاب ها هم نمی نوشتند خود آدم می توانست به دست بیاورد و استحصال کند. هوا دیگر کاملاً تاریک شده بود خیمه ها هم سوخته بود و بدن ها هم روی خاک افتاده بود دستور دادند برای این زن و بچه ها آب ببرید چون اگر آب به آن ها نرسد از تشنگی می میرند. البته طبق آن روایتی که نقل شده خدا به جبرئیل فرمود برو برای موسی روضه بخوان و این روضه را بخوان، یعنی اولین کسی که برای ابی عبدالله علیه السلام روضه خوانده پروردگار است و اولین مستمع روضه هم جبرئیل بود برو به آدم بگو «صَغِيرُهُمْ يُمِيتُهُ الْعَطَشُ»^۱ این غیر از تیر خوردن بچه شیرخواره است ببینید جمله را «صَغِيرُهُمْ يُمِيتُهُ الْعَطَشُ» بعضی از بچه های کوچکش از تشنگی می میرند «وَ كَيْبَرُهُمْ جِلْدُهُ مُنْكَمِش» بزرگ ترها از شدت تشنگی پوستشان مثل ماهی ای شده که دارند سرخ می کنند و پوست جمع می شود، خودش را جمع می کند البته بعضی از بچه ها از تشنگی مرده بودند آب که آوردند دیگر آن ها نبودند آب بخورند، آب را تقسیم کردند یک ظرف آب هم به رباب دادند در آن بیابان تاریک آب را نگاه می کرد و زبان گرفته بود که پسر من تو که پا نداشتی بروی جنگ، تو که دست

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۴، ص: ۳۰۸.

دنیا، تجارتخانه‌ای سودمند و پرمفعت

نداشتی با مردم بجنگی حالا بلند شو بیا آب آزادشده من آب می‌خورم سینه‌ام پر از شیر می‌شود بیا تو را شیر بدهم نمی‌توانم بقیه‌اش را برایتان بگویم...
«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن و جب له حق علينا اللهم ارحم موتانا اشف مرضانا اصلح امورنا اهلک اعدائنا اید و احفظ امام زماننا».



جلسه پنجم

دنیا بهترین بازار برای به دست

آوردن آخرتی آباد است

دنیا محل نعمت است هر ایرادی هست از خودمان است نه از دنیا

وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا را به زیباترین صورت و به بهترین شکل معرفی می‌کنند و حضرت علیه السلام با این تعریف و معرفی کردنشان اندیشه‌های غلط این‌هایی که به دنیا ایراد، اشکال و نگاه بد دارند را رد می‌کنند و مردود می‌دانند. یک مطلبی را عیسی بن مریم علیه السلام دارد که در امور این مطلب را اغلب می‌شود بکار گرفت و یکی‌اش هم همین جاست که حضرت می‌فرمایند برای بیمار پرمایه‌ترین، بهترین و خوب‌ترین غذا را هم که می‌آورند اول می‌گوید میل ندارم و بعد هم که به او اصرار می‌کنند بخور، یکی دوتا قاشق می‌خورد و می‌گوید مثل زهر می‌ماند، تلخ و بی‌مزه است! حضرت می‌فرمایند این غذا که تلخ و بی‌مزه و بد نیست، نظام اشتهاهای این خورنده به خاطر بیماری به‌هم‌ریخته است و به‌جای اینکه بگوید نظام ذائقه من به‌هم‌ریخته و ذائقه من تلخ است و در قدرت چشایی من این غذا بد است، همه تیرها را به‌طرف غذا رها می‌کند، عیب از خودش است اما از غذا گله می‌کند. آنکه از دنیا گله و شکایت دارد و آن را رد می‌کند عیب از خودش است، عاقلانه، حکیمانه، با مشورت و با تکیه بر قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام عمل نکرده و حالا به مضیقه، به‌سختی و به دردسر افتاده و به‌جای اینکه عیب‌ها را از خودش بداند، عیب و مشکل را متوجه دنیا می‌کند، واقعاً دنیا چه مشکلی دارد؟ یک محلی که ترکیبی از نعمت‌های پروردگار مهربان عالم است و کشتزاری است که از نگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله از این کشتزار است که آخرت آباد به دست می‌آید. یک محل دادوستدی است که مشتری انسان



در این دادوستد خداوند است، هر لحظه، هر آن، هر وقت، هر غروب، هر شب، هر هفته، هر ماه و هر سال هر چه که انسان بخواهد، می‌تواند دخلش را از فیوضات پروردگار عالم پر کند نه این در به رویش بسته است و نه خریدارش بخیل است و نه خریدارش در دادن قیمت اهل چانه زدن یا اهل تخلف است.

قدر رنج‌هایی که ائمه علیهم‌السلام و بزرگان دین برای حفظ دین متحمل شده‌اند را بدانیم

گاهی آدم که این مستحبات را در کتاب‌های معتبر می‌بیند، مستحباتی که از ائمه طاهرین علیهم‌السلام نقل شده و با قلم پاک بزرگان دین و علمای معروف نوشته شده از این تجارتخانه ماتش می‌برد، مستحب است و زوری هم پشتش نیست. یک‌وقت پروردگار عالم اعلام می‌کند که تارک الصلاة اهل دوزخ است خب پشت این واجب زور و فشار و نیرو هست و آدم هم از خطر و ضرر می‌ترسد و عقلش حکم می‌کند که برای دفع ضرر مواظب خودت باش و حالا که خدا می‌گوید بی‌نماز می‌رود جهنم خب این ضرر و زیان را با نماز خواندن رد کن، اما یک‌وقت یک امر مستحبی است که گفتند خوب است انجام بدهید اما اگر هیچ‌چیزش را هم انجام ندهی در قیامت یک‌دانه سؤال هم از تو نمی‌کنند. حالا عمری را گذراندی و حوصله انجام مستحب نداشتی ایرادی به تو نیست. یک‌وقت در این کتاب‌های مرحوم فیض کاشانی دیدم، فیض چهارصد سال پیش در گوشه کاشان که خانه‌اش هم در حاشیه شهر بود و در مرکز شهر هم نبود از همین خانه‌های گلی گنبدی، کاشان هم در شش هفت ماه از سال خیلی گرم است مخصوصاً تیر و مردادش که بالای پنجاه درجه است. در این خانه‌ها که فقط یک بادبزن وسیله خنک کردن بوده و هیچ‌چیز دیگری نبوده، فیض سیصد جلد کتاب نوشته که به چاپ روزگار ما بالای پانصد جلد است و کمکی هم نمی‌گرفته، خودش می‌نوشته و بعضی کتاب‌هایش مثل کتاب وافی نزدیک بیست و پنج هزار صفحه است. کتاب‌ها هم همه علمی و با بنیان است و تا کسی اهل قلم نباشد نمی‌تواند درک کند که این بزرگواران برای حفظ این دین در چه گرما و سرماها و

سفرهایی چه رنج‌هایی را تحمل کردند و از دست مردم زمانشان هم راحت نبودند، چه تهمت و غیبت و حرف‌های دری‌وری می‌گفتند، مثلاً بعضی‌ها در زمان فیض حکم کفرش را دادند! گفتند این آدم با این کتاب کافر است! و در دهان‌ها می‌چرخید که این آخوند کافر است خودش می‌بینید جوی که ساخته می‌شد چقدر باعث اذیت بود و حالا این‌ها دچار آدم‌های حسود و تنگ‌نظر و ریاست‌طلب بودند و تحملشان را نمی‌کردند اما این‌ها کارشان را برای خدا ادامه دادند. حسودها و تنگ‌نظرهای زمانشان مردند و اسمشان هم به بادرفت و الان ما در تمام کاشان بگردیم نمی‌دانیم آن زمان مخالف فیض چه کسی بوده، اما شما در طول هفته می‌بینید چقدر برای زیارت سر قبر فیض می‌آیند، آن کسی که مقبره‌اش را اداره می‌کند به من می‌گفت هرچند وقت یک‌بار از یک شهری یک اتوبوس می‌آید سر قبرش و دوساعتی می‌مانند و می‌روند، یک‌وقت پرسیدم چه خبرتان است یک اتوبوس با این راه دور؟ گفتند ما هر وقت مشکل پیدا می‌کنیم، خجالت می‌کشیم به ائمه علیهم‌السلام بگوییم چون ما لایق آن‌ها نیستیم می‌آییم و به ایشان می‌گوییم تو پیش خدا و ائمه علیهم‌السلام شفاعت کن که مشکل ما حل می‌شود.

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

ذکر باید قلبی و با عمل باشد و تنها ذکر زبانی بی‌فایده و بی‌ارزش است

چون عالم هستی یک کلیددار و گرداننده دارد که رحمت بی‌نهایتی دارد. چرا انبیاء به مردم اصرار می‌کردند که عمقی و قلبی و باعقلتان بگویید «لا اله الا الله»، نه با زبانتان؟ با زبان که خرجی ندارد همه می‌گویند «لا اله الا الله»، یک کسی ظلم کرده بد کرده و مال مردم را خورده و حالا که آمدند او را بگیرند چشم‌هایش را ببندند و به زندان ببرند ده دفعه در ماشین زندان می‌گوید «لا اله الا الله»، به چه وضعی دچار شدم! این «لا اله الا الله»، باینکه آدم برود روی پشت‌بام و عربده بکشد که کلاغ پرید چه تفاوتی دارد؟ من نوجوان بودم و در محل ما یک نزول‌خوار بود و همه می‌دانستند نزول‌خوار است و خیلی هم پول داشت، سر برج می‌رفت و این پول‌های ربا را جمع می‌کرد، یک دفتر داخل جیبش بود و درمی‌آورد مثلاً



به صد نفر ربا داده بود از هفت صبح می‌رفت که سر برج پول‌هایش را بگیرد، من او را دیده بودم گاهی که خسته می‌شد یا پشت ترافیک می‌ماند می‌گفت «لا اله الا الله»، عجب روزی بود خب این «لا اله الا الله»، با گفتن کلاغ پرید چه فرقی می‌کند؟ زینب کبری علیها السلام دید از وسط میدان کربلا صدای تکبیر می‌آید و همه دارند «الله اکبر» می‌گویند، از خیمه بیرون آمد ببیند چه خبر است که دید سربریده را بالای نیزه زدند و برای پیروزی‌شان دارند می‌گویند «الله اکبر»! این «الله اکبر» چه ارزشی دارد؟ چیست؟ «الله اکبر» یا زنده‌باد خودم یا مرده‌باد چه کسی؟ یا ماهی داخل آب سریع دارد حرکت می‌کند همه‌اش یکی است.

فیض کاشانی از بزرگانی بود که نقش مؤثری در حفظ دین داشت

فیض با این همه بلایی که متوجهش بود و حتی یک‌بار گفت این‌ها تحمل من را ندارند اصلاً بلند شوم زندگی‌ام را از کاشان ببرم چون داماد صدرالمؤمنین شیرازی هم بود قصد کرد به اصفهان یا شیراز یا قم برود چون به این سه شهر وابسته بود، زمستان بود و هوا سرد و آخرین بچه‌اش هم یک دختر ده دوازده‌ساله بود آمد که سفر را ادامه بدهد بیرون شهر به هر مقصدی که می‌خواست برود یک مقدار برف هم آمده بود و حیوان‌ها گرسنه بودند، یک گرگ حمله کرد و دخترش را کشت، برگشت و گفت حتماً خدا نمی‌خواهد من از اینجا بروم کارم را ادامه بدهم. این‌ها زحمت کشیدند که ما امروز راحت و بی‌دردسر و بی‌مشکل می‌آییم دورهم می‌نشینیم، کفش‌هایمان را که جفت می‌کنند، به ما احترام که می‌گذارند، محل گرم که به ما می‌دهند، صبحانه هم می‌دهند فقط برای اینکه نیم ساعت دین خدا را یاد بگیریم، این را خیلی باید قدردانی کرد. حالا اگر من در خانه‌مان تا هشت صبح بعد از نماز بگیرم بخوابم و بگویم حالش را ندارم منبر بروم و شما هم بگویید حالا شب که یک آقا می‌آید سخنرانی می‌کند همان بسمان است، نه این خوب نیست، باید ببینیم گذشتگان ما برای رساندن این دین به ما چه کار کردند و ما هم یک ساعت از وقت و گوش و دل و از قلبمان مایه بگذاریم. در هر صورت صحبت مستحب و واجب بود و صحبت تجارت و کاسبی و فروختن به خدا و خریدن خدا. گاهی قیمت دادن به جنس

مستحبش آدم را مات می کند که چند می خرنند حالا هر کسی هیچ کدام از مستحبات را هم انجام نداد کاری به او ندارند چون برای مستحبات یک قیمت اضافه به ما می دهد و ترکشان ما را جهنم نمی برد و دردسری ندارد، واجبات باید برای ما خیلی مهم باشند چون ترکشان هم در دنیا هم در برزخ و هم در قیامت در هر سه جا دردسرساز است، اما اگر یکی دلش نمی خواهد مستحب انجام دهد و می گوید من اضافه نمی خواهم و همینی که از واجبات به من می دهند بس است مشکلی پیش نمی آید.

بودن با پیغمبر ﷺ با انجام واجبات و رعایت سه مسئله

فیض نقل می کند می گوید یک عرب وارد مسجد شد و معلوم بود از این چادر نشینان قبیله های بیابانی است و به قول ما خیلی بی رودربایستی به پیغمبر اکرم ﷺ گفت اگر فکر کنید من یک دانه مستحب انجام بدهم، نمی دهم چون نه وقتش را دارم نه حالش را و نه خوشم می آید اما به واجباتی که به ما گفتید پایبندم و واقعاً نمازم را می خوانم و روزه ام را می گیرم و اگر کار واجب دیگری پیش بیاید مثل زکات، چون شتر و گاو دارم می دهم اما هیچ چیز دیگری از مستحبات انجام نمی دهم، قیامت جای من کجاست؟ من خیلی کم دارم؟ حضرت ﷺ فرمود نه، قیامت با ما هستی اما باید سه مسئله را رعایت و سه عضو بدنت را حفظ کنی، یکی زبانت است. زبان چند تا گناه می تواند مرتکب شود؟ مرحوم فیض گناهان زبان را شمرده و این یک ذره گوشت نوک زبان نه همه زبان چون همه زبان که حرف نمی زند، حرکات نوک زبان و ماهیچه های گلو و دندان عامل حرف زدن است. مرحوم فیض از آیات و روایات رده بندی کرده که زبان به تنهایی قدرت مرتکب شدن به بیست گناه را دارد! من یک بار خودم نشستم از طریق کتاب معجم المفهرس آیات مربوط به زبان را شمردم که در قرآن چند تا آیه صریحاً درباره زبان است یا زبان به نحوی در کار انسان است و دیدم که خداوند متعال برای کل فقه پانصدتا آیه و برای زبان به تنهایی دویست و هشتاد و سه آیه! دارد. پیامبر ﷺ گفت اگر نجات می خواهی، فقط واجبات نیست که آدم را نجات می دهد درست است که واجبات زور دارد اما نه زور صد درصد، به قول

طلبه‌ها واجبات علت تامه نیست و برای نجات چند علت دیگر هم باید کنارش بیاید که این‌ها دست‌به‌دست همدیگر بدهند و آدم را نجات بدهند. به عرب فرمود زبانت را از آنچه خدا منع کرده نگهدار یعنی غیبت نکن، تهمت نزن، فحش نده، کسی را تحقیر نکن، سرزنش نکن، عیب‌جویی نکن، با کسی تلخ و بد و زمخت حرف نزن، این‌ها گناهان زبان است پس زبانت را نگهدار. دوم این‌که این‌یکی امروز با آن بعدی‌اش در دنیا معرکه کرده و اصلاً کره زمین را نجس کرده و سفره فساد را در پنج قاره پهن کرد فرمود: شکمت را نگهدار. خب شکم چه کار باید بکند، کار دوم ندارد؟ نه. خداوند فقط یک کار برای شکم مقرر کرده و آن خوردن حلال است. همین الآن شما فکر کنید ببینید اگر کار دومی دارد بعد از منبر به من بگویید. خوردن حلال، دروازه شکم دهان است پس این دهانت را به روی لقمه حرام ببند، حرام خیلی خطرناک است. یک قبری هست در تهران من الآن دقیق جایش را نمی‌دانم ولی احوالات صاحب آن قبر داخل کتاب‌ها هست الآن دقیق هم اسمش را یادم نیست که برایتان بگویم، این در زمان ناصرالدین قاجار زندگی می‌کرد و ارادتمند زیادی داشت و می‌گویند از اولیاء خدا بود صاف و پاک بود و ناصر قاجار اسمش را از درباری‌ها شنیده بود و خیلی از او خوبی می‌گفتند و مثل اینکه به حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار نخست‌وزیرش می‌گوید که این مرد را به یک نهار دعوت کن که من او را ببینم چون می‌گویند تو هم به او ارادت داری پس حتماً حرفت را گوش می‌دهد. گفت باشد دعوتش کرد اما گفت نمی‌آیم، گفت شاه دعوت کرده، گفت بی‌خود دعوت کرده. یکی از نشانه‌های اهل خدا این است که از هیچ‌کس غیر از خدا حساب نمی‌برند و دغدغه هم ندارند و شاکی هستند وزیر کیست؟! وکیل کیست؟! پولدار کیست؟! مگر این‌ها ما را خلق کردند؟ یا مگر ما نان‌خور این‌ها هستیم؟ طرف معامله ما باید پروردگار باشد. ما اگر عبدالله باشیم خدا کل دنیا را در استخدام ما درمی‌آورد. وزیر اصرار کرد و گفت حالا که اصرار می‌کنی می‌آیم، چه وقتی باید بیایم؟ گفت فردا ظهر. آمد و دیگر سفره دربار را که من و شما تا حالا ندیدیم و نمی‌بینیم، معلوم است چه سفره‌ای است ما آن را در خواب هم نمی‌بینیم. این شاهان دنیا خودشان را خدای ملت‌ها می‌دانند و می‌گویند همه‌چیز برای ماست، سفره من و شما را که نمی‌اندازند.



هارون الرشید هر شب غیر از غذاهای دیگر یک بشقاب غذا در سفره‌اش بود که جزو خوراکی‌هایش بود مثلاً صبح یک لقمه می‌خورد با زعفران با روغن با شکر و از هزار عدد زبان ماهیان کوچک برایش سرخ می‌کردند! هزارتا ماهی می‌گرفتند و زبانشان را بیرون می‌کشیدند و بقیه‌اش را به این کارمندهای آشپزخانه می‌دادند و با زبانش برای این بی‌شعور احمق قاتل غذا درست می‌کردند. من در کتاب‌های سنی‌ها دیدم که هر شب از وقتی که آفتاب غروب می‌کرد تا صبح دربار هارون در بغداد پنجاه هزار دینار طلا هزینه‌اش بود! درحالی‌که در بغداد شیعیانی بودند که به آن‌ها کار نمی‌دادند برای همین یواشکی دنبال حملات می‌رفتند که اگر نان یا خرمایی روی خاک‌ها افتاد، بردارند تمیز کنند و برای بچه‌هایشان ببرند. سفره را انداختند مثلاً بهترین برنج مازندران، بهترین گوشت کبابی بوقلمون و... بعد شاه به این مرد گفت میل کن، گفت میل ندارم، شاه گفت من شما را برای نهار دعوت کردم، نهار خوردید؟ گفت نه نهار هم نخوردم. گفت گرسنه‌ات نیست؟ گفت چرا هست. گفت خب بخور، گفت میل ندارم، شاه گفت نمی‌شود که هم گرسنه باشی و هم میل نداشته باشی! گفت که اصرار نکن اما شاه گفت نه نمی‌شود حالا که آمدی و مهمان ما شدی باید بخوری، گفت اگر مجبوریم بخوریم که باشد، آن وقت‌ها هم هنوز خیلی قاشق و چنگال رسم نبود دستش را دراز کرد در قاب برنج و یک مشت برنج برداشت، مثل شمالی‌ها که می‌خواهند برنج بخورند برمی‌دارند و برنج را داخل مشتشان به همدیگر می‌مالند و بعد می‌خورند، برنج را برداشت و دستش را پر کرد و روی دیس گرفت و به هم مالید و قطره قطره خون ریخت! به ناصرالدین شاه گفت این سفره خون دل این ملت مظلوم است به من می‌گویی بخور، چطوری بخورم؟ من که می‌بینم آلوده به خون ندارها و مستحق‌ها و آن‌هایی‌ست که حقوقشان را حاکمانی مثل تو پایمال کردند، من چطوری بخورم؟ پیامبر ﷺ به عرب فرمود: یکی هم این که شکمت را نگهدار، خون و آتش نخور ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ آلِهِمْ طُلْمًا إِذْ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾^۱ متن قرآن است.

حرام‌خور همان وقتی که دارد حرام می‌خورد، دارد آتش می‌خورد اما آتش‌ها را نمی‌بیند، شصت‌سال مدام این‌ها را می‌خورد و وقتی روز قیامت وارد محشر می‌شود می‌بیند که آتش جهنم همین گناهانش است و از تمام وجودش آتش شعله می‌کشد. سوم این‌که غریزه جنسی‌ات را حفظ کن و با زن یا دختری رابطه نامشروع برقرار نکن، رابطه عملی حرام نداشته باش، هیچ مستحبی را هم انجام ندادی نداده باش، تو می‌گویی واجبات را انجام می‌دهم، کنار این واجبات، زبان و شکم و غریزه جنسی خودت را از آلودگی‌ها، گناهان و معاصی حفظ کن و این‌طور قیامت با من هستی. آدم در این تجارتخانه و بازار از مستحبات هم ماتش می‌برد. کسی در غیر واجبات هم یعنی جنس مستحب با پروردگار عالم وارد معامله می‌شود.

پاداش زیارت امام حسین علیه السلام

یک روایت از غیر شیعه نقل می‌کنم، اهل سنت کتاب‌های مفصل و روایات قابل قبولی هم نقل کردند البته بعضی از روایاتشان قابل نقد و نظر است اما بعضی از روایاتشان متین است. این روایت برای آن‌هاست که درباره یک مستحب است، نقل‌کننده روایت عایشه است که می‌گوید رودررو و با دو گوشم از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم، چقدر این روایت پرقیمت است، روایت این است که هرکسی به زیارت حسین من برود، یقین بدانید که رفتن زیارت را نه طیاره‌ای حساب می‌کنند نه ماشینی بلکه شما از خانه که بیرون می‌آید، از اتاق که بلند می‌شوید و اولین قدمی که برمی‌دارید که بروید کربلا، قدم زمینی پای شما را حساب می‌کنند، این‌که از در اتاقتان تا حرم ابی‌عبدالله علیه السلام چند قدم است را حساب می‌کنند، این‌که مسیر با هواپیما و قطار و ماشین چقدر است را حساب نمی‌کنند چون اگر بنا بود که به ما می‌گفتند با مرکب، اما این‌طور نیست و هرکسی زیارت برود، خداوند به اندازه هر قدمی که برمی‌دارد پاداش نود حج و عمره مقبول را در پرونده‌اش می‌نویسد. این یک کاسبی، اگر ما در دنیا نبودیم که این‌طور کاسبی نمی‌کردیم برای همین دنیا بهترین بازار است. عیسی علیه السلام می‌گوید آنکه ایراد می‌گیرد خودش مریض است و اشتهايش به هم‌خورده



و یک لقمه چلوکباب را که داخل دهانش می گذارد، می گوید چقدر تلخ است! نمی خواهم. چلوکباب که تلخ نیست تو مذاقت به هم ریخته است. تو صدتا اشتباه کردی، تو عاقلانه زندگی نکردی، تو با قرآن زندگی نکردی، تو با هدایتگری اهل بیت زندگی نکردی و همه چیزت به هم خورده به دنیا چه ربطی دارد؟ به خدا چه ربطی دارد؟ در نگاه پروردگار اینجا تجارتخانه است و خریدارش هم خداست و فروشنده هم مؤمن است، چون مؤمن است که با خدا سروکار دارد، بقیه که سروکار ندارند. دنباله مطلب ان شاء الله فردا. ﴿إِنَّ اللَّهَ إِشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾^۱ این آیه خیلی زیباست و آیه بعدش که در معامله با خدا نه مسئله را مطرح می کند هم آیه شگفت انگیزی است و فکر نمی کنم اگر تا روز آخر هم زنده بمانم بتوانم اصلاً به ظاهر آیه برسم، اینها همه مقدمات است اگر این دو آیه اینجا تمام نشود و بحثش به میان نیاید اگر خدا بخواهد برای یا ده روز یا ده شب جلسات بعد می گذاریم.

شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

ابی عبدالله علیه السلام چه معامله ای با پروردگار کرد، چه جنس هایی به پروردگار فروخت، این اعتقاد من است و کاری به نظر دیگران ندارم چون هرکس برای خودش نظری دارد و خوب است، که هر یک از این جنس هایی که امام به پروردگار فروخت را اگر در یک کفه ترازو می گذاشت و عالم را در کفه دیگر می گذاشتند جنس ابی عبدالله علیه السلام سنگینی می کرد، این یک جنسش است و خود ابی عبدالله علیه السلام دارد قیمت می دهد که «اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلِي هُوَ لَاءِ الْقَوْمِ إِنَّهُ قَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسَ خُلُقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِكَ وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى لِقَاءِ نَبِيِّكَ نَنْظُرُنَا إِلَيْهِ»^۲ ببینید خودش دارد قیمت جنس را می گوید کلی هم می گوید اما آن قیمت اصلی را خدا می داند چون معامله با خدا است.

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، النص، ص: ۱۱۳.

پس بیامد شاه معشوق الست بر سر نعل علی اکبر نشست
سر نهادش بر سر زانوی ناز گفت کی بالید سرو سرفراز
ای بطرف دیده خالی جای تو خیز تا ببینم قد و بالای تو
این بیابان جای خواب ناز نیست کایمن از صیاد تیر انداز نیست
خیز و تا بیرون از این صحرا رویم نک بهسوی خیمه لیلا رویم
رفتگی و بردی ز چشم باب خواب اکبرا بی تو جهان بادا خراب

بابا دیگر بعد از تو باکسی حرف نمی‌زنم اگر بنا باشد حرف بزنی اول حرفم علی علی گفتن
است پسر، بابا «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا»^۱ بابا «يَا بُنَيَّ لَقَدْ اسْتَرَحْتَ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَ غَمِّهَا
و بَقِيَ ابوك وحيداً فَرِيداً»^۲.



۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، النص، ص: ۱۱۴.
۲. مبلغ الهدایه (راه سعادت) از دیدگاه منابع شیعه و سنی ج ۱، ص ۲۸۶.

جلسه هشتم

دنیا، بازار است و خریدار واقعی

خداوند است

عقل، محبوب‌ترین مخلوق پروردگار که واسطه انتقال حقایق به انسان است

دنیایی که در اختیار انسان قرار داده شده از ابتدای زندگی انسان به عنوان تجارتخانه و بازار در اختیار او گذاشته شد و هر انسانی مرد یا زن می‌تواند، قدرت و استعداد دارد که در این تجارتخانه و بازار تاجر بسیار خوبی باشد البته زمانی انسان تاجر بسیار خوبی خواهد بود که بفهمد چه جنس و مال التجاره‌ای را باید در معرض فروش بگذارد و بفهمد که خریدار واقعی اجناسش کیست و بداند که در این بازار و تجارتخانه دزد و غاصب و کلاه‌بردار و حيله‌گر و متقلب کم نیست و باید دائم مواظب تولید جنسش باشد و این جنس را هم فقط با یک خریدار که قیمت جنسش را دارد معامله کند و گول بازیگری‌های مشتری‌های دیگر را که گدا، پوک، پوچ و باطل هستند و قیمت جنسش را ندارند نخورد، همه این مسائل را از کجا بفهمد؟ اولاً خداوند مهربان به او عقل داده که از اعظم نعمت‌های اوست و امام صادق علیه السلام به نقل از کلینی در جلد اول اصول کافی فرموده که عقل محبوب‌ترین مخلوق در پیشگاه پروردگار است. البته این عقل که محبوب‌ترین مخلوق در پیشگاه حق است در لباس‌های مختلفی آفریده شده مثلاً وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله کل عقل است پس او محبوب‌ترین موجود زنده عاقل در پیشگاه پروردگار است و به دنبال او ائمه طاهرين علیهم السلام و انبیاء الهی محبوب‌ترین‌ها هستند چون هویت و وزن و گنجایش عقلشان قابل محاسبه نیست. طبق آیات قرآن و روایات به هر اندازه‌ای که عقل به هر کسی عنایت شده به همان اندازه آن عقل واسطه انتقال حقایق جهان به انسان است. مثلاً بچه وقتی به مدرسه می‌رود جدول ضرب



بلد نیست اما جدول ضرب موجود بوده است و وقتی داخل کلاس می‌نشیند و معلم با هنرمندی جدول ضرب را روی تخته و با انگشتانش توضیح می‌دهد مثلاً چهارتا انگشتش را به بچه‌ها نشان می‌دهد و می‌گوید انگشتان من را بشمارید، یک دوسه‌چهار و بعد دوتا انگشتش را نشان می‌دهد و می‌گوید چند تاست؟ دوتا و دوتای دیگر را کنار آن دوتا می‌گذارد و می‌گوید چندتاست؟ چهارتا. می‌گوید ضرب معنی‌اش این است که این دوتا را با این دوتا روی هم بریزند و جمع کنند می‌شود چهارتا و بعد به بچه‌ها می‌گوید حالا دو دوتا چند تا می‌شود؟ چهارتا. بچه قبلاً نمی‌دانست که دو را اگر ضرب در دو کنند چهارتا می‌شود، پنج را اگر ضرب در پنج کنند بیست و پنج تا می‌شود، جدول ضرب بود اما این بچه‌ها نمی‌دانستند و معلم توانست جدول ضرب را به بچه انتقال بدهد و واسطه این انتقال در وجود بچه نه پوست و استخوانش است و نه چشم و موی سرش بلکه واسطه عقل است، آن است که حقایق موجود در بیرون را می‌فهمد و بچه که آن حقیقت موجودی را نمی‌دانسته و حالا می‌داند و در کتاب وجود خودش نگه می‌دارد را با همین واسطه و نعمت فراگرفته است. عظمت این نعمت تا جایی است که خدا را با همین نعمت می‌توان شناخت یعنی خدا وجود دارد ولی من نمی‌دانستم که او وجود دارد و بعد در مسیر و علم و شنیدن افتادم و آن وجودی که بوده و من نمی‌دانستم را به واسطه عقلم دانستم. به واسطه عقلم باور کردن او به من و به دل و باطن و قلب من منتقل می‌شود.

همه مردم وجود خدا را قبول دارند اما اختلاف در مبحث توحید است

قرآن مجید برای انتقال توحید و رفع تهمت از توحید، عقل را مطرح می‌کند چون به توحید حق، خیلی تهمت‌زده شده مثلاً مردم مکه طبق آیات قرآن کریم قبل از بعثت پیغمبر ﷺ خدا را قبول داشتند، هیچ‌کدام نمی‌گفتند عالم خدا ندارد. این که عالم خدا دارد را گذشتگان‌شان از طریق مطالعه و شنیدن یافته و انتقال داده بودند البته نه به صورت علمی بلکه از اول بچه‌ها را در خانه‌ها طوری بار آورده بودند که عالم خدا دارد. مردم فکر می‌کنند اهل مکه منکر خدا بودند یعنی پایشان در یک کفش بود که عالم کارگردانی ندارد



نه این طور نبود خداوند در قرآن به پیغمبر ﷺ می فرماید: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۱ این مردم مکه را می بینی، اگر از تک تکشان سؤال کنی و بپرسی این آسمان های به این با عظمتی و کره زمین را چه کسی خلق کرده؟ چه کسی به وجود آورده؟ همه یک جواب می دهند همه می گویند آنکه قدرت داشته آسمان ها و زمین را خلق کند، الله است. تا اینجا مسئله معلوم است اما این ها به وحدت حق حقیقی الهی و به توحید و به ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾^۲ تهمت زده بودند، چطور می تهمت زده بودند؟ از قرن ها قبل زمان پدران شان تا زمانی که پیغمبر ﷺ به رسالت مبعوث شد در خانه کعبه، سیصد و شصت بت گذاشته بودند، مجسمه سنگی و چوبی و آهنی و مسی و هر کدام از این ها هم شکل داشتند که وقتی پیغمبر ﷺ به رسالت مبعوث شد فرمود این ها چیست؟ گفتند ﴿هُؤُلَاءِ سُفْعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾^۳ خدایی که ما قبولش داریم به تنهایی قدرت کارگردانی ندارد و این ها شریکان قدرت خدا هستند و به او کمک می دهند که جهان را اداره کند! خب این یک مسئله صددرصد دروغی بود و دروغش هم خیلی واضح بود چون آن وقتی که انسان آفریده نشده بود و بتی وجود نداشت مگر آسمان ها و زمین وجود نداشتند؟ مگر دریاها نبود؟ مگر کوه ها نبود؟ مگر بیست میلیون سال قبل از خلقت آدم بعضی از حیوانات نبودند؟ پس آن وقت خدا چه کار می کرده؟ چطور در کارگردانی شریک داشته؟ شما انسان ها که نبودید بت های تان هم که نبود آن وقت چه کسی شریکش بوده؟

خداوند یار و شریک ندارد و علت ظهور انبیاء الهی، اثبات این موضوع بود

انبیاء الهی نیامدند که خدا را ثابت کنند برای اینکه خدا امری ثابت هست یعنی انسان وقتی می نشیند دو دقیقه فکر می کند خدا را پیدا می کند دو دقیقه، به کمک عقل از

۱. توبه: ۶۵

۲. اخلاص: ۱-۳

۳. یونس: ۱۸

خودش سؤال می‌کند که آفریننده این جهان خودش است؟! یعنی خود جهان خودش را آفریده؟ اگر جهان بوده که دیگر آفریدن خودش را لازم نداشته در عقل خودش این مسئله را طرد می‌کند که نه، عالم خودش را نساخته چون اگر بوده که دیگر لازم نبوده که بسازد. دایره‌ی مطلب را کوچک‌تر می‌کنیم، من خودم که خودم را نساختم چون اگر بودم که دیگر ساختن لازم نداشتم؟ خب این مسئله غلط است و هیچ‌کس خودش باعث ساختن خودش نشده چون وقتی من باشم که نیازی نیست خودم را بسازم چون هستم. اگر بگوییم این جهان اتفاقی به وجود آمد و اصلاً خودش نبوده و اتفاق افتاده خب این اتفاق که در این عالم آفرینش افتاده چرا در ریزترین کارها این اتفاق نمی‌افتد؟ چرا؟ مثلاً ما می‌رویم چاپخانه به مدیر چاپخانه می‌گوییم آقا این ماشین چاپ را ده دقیقه بده دست ما و بعد به او می‌گوییم این حروف الف و ب را هم به ما بده و ما از الف تا ی را که قبلاً فلزی بوده و حالا نوع دیگرش اختراع شده را مخلوط می‌کنیم و در دهان ماشین می‌ریزیم و بعد از نیم ساعت یک کتاب هفتاد صفحه‌ای به ما بدهد و صفحات و عنوان‌ها و مطالب هم منظم و شماره‌ی سر صفحه‌ها هم منظم نوشته شده باشد! این اتفاق تا میلیون‌ها سال دیگر نمی‌افتد، اصلاً چنین اتفاقی نمی‌افتد. یک‌خرده بیاوریمش بالاتر مثلاً ما می‌آییم هفتاد هشتاد تا کامیون آجر و میل‌گرد و آهن و کابل و سیم و سیمان و گچ در یک زمین خالی می‌کنیم و بعد وقتی یکی به ما می‌گوید که این همه مصالح را برای چه اینجا ریختی؟ می‌گوید منتظر می‌مانم یک ساختمان با مهندسی دقیق اتفاقی به وجود بیاید! شما ده میلیون سال هم که کنار این مصالح و زمین روی صندلی بنشین، دوتا آجر منظم روی هم نمی‌آید خودت را معطل نکن. کارگردان و کلیددار عالم یک نفر است و اینکه در نماز واجب به ما اصرار شده که در رکعت‌های اول و دوم سوره توحید بخوانیم و در تشهد بگوییم «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و تمامش نکنیم و دنباله‌اش «وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» را بگوییم برای این است که بفهمیم عالم در دستان یک نفر است. خدا در کارگردانی‌اش یار ندارد و قدرت دیگری کنارش نیست و آنچه را که جنس دو پا به‌عنوان شریک برای خدا عَلم کرده دروغ است. پیغمبران آمدند که تهمت به توحید را پاک کنند و بگویند «لَا شَرِيكَ لَهُ»، خدا شریک



ندارد. مثل دولت‌های عربی نباشید که از یک طرف بگویند ما خادم‌الحرمین هستیم و از یک طرف بگویند اگر به امریکا تکیه نکنیم زندگی‌مان نمی‌چرخد! زندگی چرخان تمام موجودات یک نفر است، امریکا سگ کیست؟ پول کدام صیغه‌ای است؟ قدرت‌ها، در کنار پروردگار کدام صیغه‌ای هستند؟ لذا ملاحظه می‌کنید حالا بت که سر جای خودش است خیلی زنده‌ها و خیلی عناصر قیمتی گاهی یا بلای جان انسان می‌شوند یا کمترین گریهی را نمی‌توانند از زندگی باز کنند و معلوم می‌شود که کار دست دو هزارتا نیست و کار دست یک نفر است. ای کاش همه این نزدیک دو میلیارد مسلمان حداقل صدتا آیه قرآن را می‌فهمیدند. یکی این آیه است که تهمت‌ها را از توحید پاک می‌کند ﴿إِنْ يُرِيدُكَ خَيْرًا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾^۱ اگر من برای تو خیری را بخواهم یک زندگی خوب، علم و اولادی را بخواهم اگر تمام جهان هستی دست‌به‌دست هم بدهند که جلوی این خیر را بگیرند که به تو نرسد، نمی‌گذارم و خیری که من می‌خواهم به تو می‌رسد، اگر عالم هم در برابر من بایستند و بخواهند نگذارند، آن‌ها خیلی ضعیف‌تر از این هستند که در برابر قدرت من بایستند. آدم ورزشکار و صد درصد سالم راست‌راست دارد راه می‌رود اما می‌افتد و می‌گویند مُرد! اما صدبار اتفاق افتاده که بچه از طبقه ششم با کله پایین آمده اما هیچ چیزش نشده! خب معلوم است که پشت این پرده کارگردانی هست که یک نفره کارها را می‌گرداند و به هیچ عنوان نیازی به یار و شریک ندارد ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾^۲ و اگر من گره در زندگی‌ات بیندازم، هیچ دستی پیدا نمی‌شود که این گره را باز کند و فقط خودم میتوانم باز کنم و به کار خیلی‌ها هم گره انداخت و باز نشد که نشد تا از بین رفتند.

تفاوت در مخلوقات امری حکیمانه است

خداوند به هر انسانی عقل داده و عقل هرکسی هم گنجایش خاص خودش را دارد و این تقسیم، تقسیمی عادلانه و حکیمانه است و در تقسیم تفاوت هست که اگر نبود اصلاً نظام

۱. یونس: ۱۰۷.

۲. یونس: ۱۰۷.

عالم برپا نمی‌شد، مثلاً شما درخت‌ها را نگاه کنید چقدر باهم تفاوت دارند، یک درخت سیب می‌دهد دیگری گلابی می‌دهد، یک درخت نارنگی می‌دهد دیگری پرتقال می‌دهد و دیگری گردو می‌دهد. اگر می‌خواست وحدت را در درخت حاکم کند فقط یک‌جور درخت باید می‌ساخت و کل درخت‌های جهان در پنج قاره مثلاً فقط درخت سیب بودند، خب اگر کل رویدنی‌ها گندم بود و نه جو نه عدس نه نخود نه گل نه سویا نه پنبه نبود که زندگی اداره نمی‌شد. اگر کل قیافه‌های انسان‌ها همه یک‌شکل بود می‌دانید چه فاجعه‌ای می‌شد؟ یک مجرم را نمی‌توانستند تشخیص بدهند و می‌گفت من نبودم اشتباه گرفتید، چون همه یک شکل هستند. وجود تفاوت‌ها چه در شکل خلقت و چه در گنجایش‌ها حکیمانه است، اگر بنا بود گنجایش همه گنجایش پیغمبر ﷺ باشد خب کل انسان‌ها پیغمبر اسلام ﷺ می‌شدند! و در کل عالم یک‌نواختی می‌شد خب این‌طور که نمی‌شود البته نیازی هم نبود که گنجایش همه مانند گنجایش پیغمبر ﷺ باشد، چه نیازی بود همه علی ﷺ باشند؟! بعضی‌ها می‌گویند خب خدایا ما را که آفریدی ما را هم به اندازه علی ﷺ خلق می‌کردی! مگر تو آگاهتر از خدایی که به پروردگار دستور می‌دهی؟ این مثل این است که بوته خربزه بگوید خب میوه من را ببینید دو کیلو است و باید من را ده برابر درخت گردو خلق می‌کرد! گیاهان بوته‌ای باید روی زمین بخوابند و درختان هم باید با قامت راست باشند، حیوانات هم باید باهم تفاوت داشته باشند، این نقطه بسیار نقطه مهمی است که انسان از پروردگارش راضی باشد. این خیلی مهم است که من به این شکل خلقتم، به گنجایش عقلم، به عمرم، به بچه‌دار شدن و بچه‌دار نشدنم، به حیاتم و ممات و اقتصادم راضی باشم چون اگر من در نقطه رضایت قرار نداشته باشم اغلب شبانه‌روز به پروردگار ایراد می‌گیرم و بهانه می‌آورم که چرا این‌طور شد؟ چرا آن‌طور شد؟ چرا به برادرم سه تا بچه دادی؟ اما ده سال است به ما بچه ندادی، پس تو چه کارگردانی هستی؟ در عدم رضایت، آدم با پروردگار وارد جنگ می‌شود و یک جنگی است که پیروزی هم ندارد و نتیجه شکست است. ارزش انبیاء و ائمه طاهرين ﷺ به این بود که هیچ‌چون‌وچرایی با پروردگار نداشتند و راضی بودند.



اگر شخصی حقایق را عمقی درک کند، دائماً آرام و راضی است

یک مطلبی را برایتان بگویم که جواب خیلی‌ها را هم در این مطلب می‌توانید ببینید، آیا اگر دوم محرم ابی‌عبدالله علیه السلام به خدا می‌گفت یک تکانی به زمین شام بده و همه یزید و یزیدیان را در زمین فروببر، خدا گوش می‌داد یا نمی‌داد؟ قطعاً گوش می‌داد. اگر صبح یا شب عاشورا به پروردگار می‌گفت یک صاعقه بزن که این سی هزارتا خاکستر شوند خدا گوش می‌داد یا نمی‌داد؟ گوش می‌داد. اگر صبح عاشورا به پروردگار می‌گفت وسط این خیمه‌های من یک چاه آرتزین بده که آب از زمین سه متری بجوشد خدا گوش می‌داد یا نمی‌داد؟ اگر بنا باشد خدا دعای ابی‌عبدالله علیه السلام را مستجاب نکند، دعای او با ما را مستجاب می‌کند؟! دعای مستجاب آنجاست، اما چرا ابی‌عبدالله علیه السلام این چیزها را از خدا نخواست؟ برای اینکه خدا فرمان داده که در مقابل کفر به جهاد برخیز و امام راضی به فرمان خداست، نه راضی به دل خودش که مسائل را تغییر بدهد بلکه راضی به فرمان خدا و راضی به شهادت است، به داغ بچه‌ها و اسارت اهل‌بیتش راضی است، به آتش گرفتن خیمه‌ها راضی است، درحالی‌که می‌توانست با یک دعا همه این‌ها را تغییر بدهد اما می‌داند اگر این شهادت اتفاق نیفتد، توحید و نبوت و امامت و قرآن تا قیامت چراغشان خاموش می‌شود و از بین می‌رود. من باید به گنجایش عقلی‌ام راضی باشم ولی همین مقدار عقلی هم که به من داده می‌تواند دلالتی کند و واسطه شود که من سلمان بشوم، همین مقدار کافی است که ابودر، مقداد و عمار بشوم. من این عقل را باید به کار بگیرم، اما کجا؟ در کنار سفره علم کدام علم؟ در این مرحله علوم الهی گوشم را به چه کسی بسپارم؟ که عقل من که می‌تواند واسطه‌گری بکند و حقایق را که نمی‌دانم اما موجود است را از طریق عقل به من انتقال بدهد؟ گوش را باید به انبیاء و ائمه علیهم السلام و به عالم ربانی، به قرآن مجید بسپارم و وقتی گوشم را به آن‌ها سپردم، می‌یابم که دنیا بهترین تجارتخانه و بازار در طول هستی است یعنی از زمانی که خدا خلقت را شروع کرده تا زمانی که قیامت را برپا کند هیچ بازاری بهتر، سودمندتر و عالی‌تر از دنیا نساخته و نیست و باید قدر این

بازار را بدانم. ننشینم به خاطر یک دندان درد، یک سردرد، یک داغ، یک پول کم آوردن بگوییم که ای دنیا، کدام دنیا؟ خراب شوی دنیا، کن فیکون شوی دنیا، قیافهات سیاه شود دنیا، این‌ها که حرف‌های دروغی است و تحقق هم پیدا نمی‌کند. حالا من هزار دفعه هم بگویم روی دنیا سیاه، خدا یک‌قلم برمی‌دارد سیاهش می‌کند؟! اینجا بازار است و داغ‌ها خودش یک نوع تجارت است و بلاها یک نوع تجارت است، اگر من بفهمم چگونه با داغ و بلا و بیماری و کم‌پولی و پرپولی برخورد کنم، اگر بفهمم باخدا، انبیاء، ائمه علیهم‌السلام، قرآن، زن و بچه و مردم چگونه باید برخورد کنم تمام برخوردهای من می‌شود جنس من و خریدارش هم می‌شود پروردگار و سودش هم می‌شود بهشت ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾^۱ اشتري یعنی خدا می‌گوید من مشتری و خریدارم نه از همه، فقط از کسانی که ایمان دارند و من و قیامت را باور دارند همه وجودشان را که دارد هزینه عبادت، هزینه خدمت به خلق و هم مالشان را که درآمد داشتند و آمدند مسجد و مدرسه و درمانگاه ساختند و به درستی بچه‌های خودشان را زن دادند، دخترهای خودشان را شوهر دادند، تمام این‌ها جنس مورد خرید من است و قیمتش هم بهشت است اگر آدم این را بفهمد، در دنیا آرام آرام زندگی می‌کند و هر پیشامدی هم بشود می‌گوید من یک فروشنده هستم و پروردگار هم خریدار من است. یکی از جنس‌ها هم شهادت است، حالا آن مردک در امریکا بگوید تمام گزینه‌ها روی میز است، خب روی میز باشد مثلاً می‌خواهی چه کار کنی؟ می‌خواهی یک بمب در تهران بیندازی و صد هزار نفر را در یک چشم به هم زدن بکشی؟ آن‌هایی که کشته می‌شوند اهل ایمان هستند و شهید هستند و خود این معامله باخداست، اگر آدم این‌ها را بفهمد شب آرام می‌خوابد و دیگر او با ما برایش دغدغه ساز و ترس‌آور نمی‌شود، می‌گوید من در این بازار فروشنده هستم و این هم‌جنسم است و خریدارم هم پروردگار است، حالا اگر نقطه مرگ من شهادت باشد چه بهتر، ما در سجده زیارت عاشورا چه می‌خوانیم؟ «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ؛

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رِزْقِي^۱ این همین است که امروز یک ساعت شنیدید، یعنی ما داریم برای شهادت شکر می‌کنیم، برای حادثه کربلا شکر می‌کنیم، که چه؟ که هفتادودو نفر بهترین جنسشان را که جانشان بود با مشتری‌شان که خدا بوده معامله کردند و حالا ما هم موفق شدیم اگر کربلا نبودیم اینجا هستیم و زیارت عاشورا می‌خوانیم و گریه می‌کنیم، منبر گوش می‌دهیم پس ما هم کنار آن‌ها در این بازار تجارت می‌کنیم، یکی‌اش هم زیارت عاشوراست، یکی‌اش هم گریه است، یکی‌اش هم پول خرج کردن برای ابی‌عبدالله علیه السلام است این بازار خیلی بازار خوبی است.

عظمت زیارت امام حسین علیه السلام

ما کتابی در باب زیارت و گریه داریم که نمونه این کتاب در این هزار و دویست‌سال نوشته‌نشده و تک کتاب است، تمام علمای بزرگ شیعه هم در این دوازده سیزده قرن به این کتاب تکیه کردند، در این کتاب نقل می‌کنند که امام صادق علیه السلام به مسمع که یکی از یاران‌شان بود فرمودند حسین علیه السلام را زیارت می‌کنی؟ گفت یا بن‌رسول الله صلی الله علیه و آله شما خودتان ابی‌عبدالله علیه السلام را زیارت می‌کنید؟ فرمود: ای مسمع کسی که خدا او را زیارت می‌کند چگونه زیارت نکنم؟ ما معنی زیارت خدا را نمی‌فهمیم یک چیزهایی می‌گویند ولی من که تا حالا قانع نشدم و از هر عالم بزرگی که پرسیدم این که خدا حسین علیه السلام را زیارت می‌کند یعنی چه؟ مثلاً گفته به امام حسین علیه السلام درود می‌فرستد، گفتم خب این درود را که در سوره احزاب می‌گوید به مؤمنین هم می‌فرستم، این درود را در سوره بقره می‌گوید به مصیبت‌زدگان هم می‌فرستم ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ﴾^۲ این زیارت یعنی چه؟ این یک چیز خاص است و عام نیست، اگر معنی عام داشته باشد که امتیازی ندارد چون خدا به مؤمنین درود می‌فرستد، به مصیبت‌زده‌های مؤمن هم درود می‌فرستد. فرمود

۱. ذکر سجده زیارت عاشورا.

۲. بقره: ۱۵۷.

مسمع چگونه کسی را که خدا او را زیارت می‌کند زیارت نکنم؟ امشب که شب جمعه است، خدا دستور می‌دهد، این خیلی مهم است و باز هم درکش برای ما مشکل است که خدا دستور می‌دهد که ارواح صدویست و چهار هزار پیغمبر، پیغمبر اسلام ﷺ، صدیقه کبری ﷺ، امام مجتبی ﷺ، امیرالمؤمنین ﷺ و هفتاد هزار فرشته ویژه امشب به حرم ابی‌عبدالله ﷺ بیایند و ابی‌عبدالله ﷺ را زیارت کنند و این دستور را برای کس دیگری نداده است پس مسئله حسین ﷺ یک مسئله خاص است. امشب صدویست و چهار هزار تا پیغمبر و ائمه ﷺ و ارواح مؤمنین رده‌بالا و هفتاد هزار فرشته حسین ﷺ را زیارت می‌کنند اگر ما چشممان باز بود و این‌ها را می‌دیدیم، می‌گفتیم زیارت شما کیفیتش بالاتر است که الآن به حرم با آینه‌کاری و گنبد و صحن آمدید یا زیارت آن خواهری که بدن قطعه‌قطعه را زیارت کرد؟ کدام یکی از این زیارت‌ها باکیفیت‌تر است؟

روضه اباعبدالله ﷺ

کنار بدن روی خاک نشست، نگاه کرد دلش آرام نشد، بدن را روی دامن گذاشت باز آرام نگرفت، حالا زینب کبری ﷺ دارد به شما پیغام می‌دهد که چه اتفاقی برایم افتاد:

کسی گل را ز من بهتر نبوسید	کسی گل را به چشم تر نبوسید
کسی چون من گل پریز نبوسید	کسی چون من گلش نشکفت در خون
به تنهایی تن بی سر نبوسید	کسی غیر از من زینب در آن دشت
به آن جا که پیغمبر نبوسید	به عزم بوسه لعل لب نهادم



جلسه، مقسم

معامله با خدا، سودمندترین معامله

تاجر خوب از بازار دنیا بهترین بهره را می برد

در توضیح روایتی از امام عسکری علیه السلام بودیم این کلام حضرت ریشه در آیات قرآن کریم دارد. به ما یاد دادند که متن و مفهوم و مطالب روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام نقل شده هماهنگ با قرآن مجید است، این روایات، روایاتی است که به طور یقین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام صادر شده است. این روایت امام عسکری علیه السلام بیش از نصف خط نیست، خیلی کوتاه است. هنر انبیاء و ائمه طاهرين علیهم السلام این بود که زیباترین، بهترین و سودمندترین مطالب را در جملات کوتاه می ریختند. امام علیه السلام می فرمایند: «الْدُّنْيَا سُوقٌ رِيحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخِرُونَ»^۱ این دنیایی که در آن زندگی می کنید بازار است خب این بازار ساخت چه کسی است؟ پروردگار عالم؛ یعنی از اول بنای این محل را در رابطه با انسان به عنوان بازار به وجود آورده و برای موجودات زنده دیگر، بازار نیست به قول امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه برای موجودات دیگر چراگاه است چون موجودات دیگر می خورند، لذت می برند و عمری را می گذرانند، اگر حرام گوشت هستند که پرونده شان با مردن تمام می شود و اگر حلال گوشت هستند که پروردگار به عنوان یک ماده غذایی برای سفره انسان قرار داده که البته انسان هم اگر در این بازار، بازاری خوبی باشد و در این محل کسب، کاسب بیدار و آگاهی باشد این خوراکی ها را از

۱. تحف العقول، ج ۱، ص ۴۸۳.

سر این سفره می‌خورد و خوراک را تبدیل به دوتا کار می‌کند که برای همه هم شدنی است، یکی تبدیل به عبادت الله می‌کند چون بالاخره هر کاری انسان می‌خواهد بکند نیرو یا به قول خارجی‌ها انرژی لازم دارد و آدم اگر نخورد ضعف می‌کند و اگر نخوردن را ادامه بدهد می‌میرد، ولی وقتی که می‌خورد قدرت و توان پیدا می‌کند. بازاری آگاه و تاجر بینا در این بازار آنچه از سفره مادی برداشت می‌کند را در تمام دوره عمرش تبدیل به دوتا کار می‌کند، یکی تبدیل به عبادت الله می‌کند چون مثلاً نماز خواندن، مصرف کردن انرژی است، طواف مصرف کردن انرژی است، عبادات دیگر مصرف کردن انرژی است، خواندن قرآن و گریه کردن و گوش دادن، همه این‌ها مصرف کردن انرژی است و یک بخش از این انرژی را هم تبدیل به خدمت به خلق الله می‌کند یعنی کار مردم را راه می‌اندازد و مشکل مردم و اقوامش را حل می‌کند، صلۀ رحم می‌کند، یتیم را نوازش می‌کند و اگر هم یک نفره نتواند این خدمت‌رسانی را به بندگان خدا بکند، چهارتا را هم دور خودش جمع می‌کند و این‌ها همه آبرو و پولشان را روی هم می‌ریزند و برای حل مشکل مردم در حد توان خودشان می‌دوند، این می‌شود خدمت به خلق الله. خدمت به خلق الله هم در حقیقت عبادت الله است، چرا؟ چون خدمت به خلق الله، دستور و خواسته خداوند است ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾^۱ ﴿أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾^۲ ﴿مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ﴾^۳ ﴿أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾^۴ همه این‌ها دستورات پروردگار است و تمامشان هم خدمت‌های پرارزش است و پاداش‌های مهمی هم برایشان قرار داده شده است. نهایت این دوتا کار چه می‌شود؟ یعنی آنکه از سفره مادی خدا یا از طریق کسب مشروع یا مالی که به او داده شده یا مالی که به او هبه شده یا از طریق کشاورزی، صنعت و کاسبی، از این طرق مواد خوراکی را به قول امام عسکری علیه السلام در این بازار از سفره الهی به برمی‌دارد و می‌خورد و این‌ها را تبدیل به

۱. مائده: ۲.

۲. یس: ۴۷.

۳. حدید: ۷.

۴. انفال: ۱.



عبادت الله و خدمت به خلق الله، می‌کند. به کجا منتهی می‌شود؟ این زحمت و کوشش و رفت‌وآمد و این رسیدگی به مردم آخر از کجا سر درمی‌آورد؟ قرآن مجید آدرس داده که پایان عبادتِ الله و خدمت به خلقِ الله، بهشت و رضای خداست، این آخر کار است.

چگونه چشم دل باز می‌شود؟

کسانی که با کمک قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام، دنیا را درست می‌بینند چون خیلی‌ها هم بینایی ندارند و قرآن مجید از آن‌ها به «أعمى» تعبیر کرده است که چشمشان قوی است و چشم سرشان باز است ولی کوردل هستند. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: تمام انسان‌ها دو نوع چشم دارند، یکی چشم سر است که همه موجودات زنده این چشم سر را دارند، ما عالم را به هر شکل و رنگی که می‌بینیم حیوانات هم به همین شکل و رنگ می‌بینند، ما آسمان و شب را می‌بینیم و آن‌ها هم می‌بینند، ما آسمان را پرستاره می‌بینیم و آن‌ها هم می‌بینند، ما رنگ‌ها را می‌بینیم و آن‌ها هم می‌بینند، ما غیر خودمان را می‌بینیم و آن‌ها هم می‌بینند این برای چشم سر است، اما برای انسان‌ها چشم دیگری هم قرار داده به نام چشم دل، که این چشم دل وقتی ما متولد می‌شویم مثل روزهای اول که چشم سرمان بسته است و یواش یواش باز می‌کنیم، چشم دل هم هنگام ولادت بسته است. چطور می‌شود باز می‌شود؟ آن چشم دل با فهم و یادگیری و باور و عمل به مسائل الهی، با نبوت انبیاء، با امامت امامان و آیات قرآن آرام آرام باز می‌شود، برای بعضی‌ها که هنر دارند و خودشان را به هیچ گناهی آلوده نمی‌کنند یعنی تقوا را رعایت می‌کنند، چشم دل آن‌ها قوی‌تر باز می‌شود و میدان دیدش بیشتر است. مثلاً ما الآن میدان دید داریم، یعنی انبیاء و ائمه علیهم‌السلام را در حد خودمان درک می‌کنیم، قرآن را درک می‌کنیم و باور داریم و بر اساس این باورمان هم با کمک و توفیق خدا عمل می‌کنیم اما خب این چشم دل محدود است ولی برای بعضی‌ها به خاطر تقوای بالا، ورع و زهدشان میدان دیدش وسیع‌تر است. در زمان امام باقر علیه‌السلام یک آدم کوری بود به نام ابراهیم مکفوف، این مادرزادی کور بود و یک روز به حرم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده بود، حرم هم از اول بزرگ بود یعنی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وقتی این مسجد را ساختند، طبق مساحت روزگار زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هزار و

دویست متر بود و مدینه هم خیلی جمعیت نداشت و مسجد جوابگو بود، چند سال بعد از شهادت پیغمبر ﷺ، مسجد را بزرگ کردند و تا زمان امام باقر علیه السلام بیش از دو برابر شده بود. یک روز در محوطه مسجد جمعیت زیادی بود و این کور مادرزاد هم لابه‌لای جمعیت نشسته بود، کسی به او گفت جناب ابراهیم ما بخواهیم خدمت امام باقر علیه السلام برسیم کجا باید خدمتشان برسیم؟ گفت همین‌جا داخل مسجد. گفت چه وقتی؟ گفت همین حالا. گفت مگر امام باقر علیه السلام به داخل مسجد آمده‌اند؟ گفت چند لحظه پیش وارد مسجد شدند و الآن هم کنار جمعیت نشسته‌اند. گفت مگر تو کور نیستی؟ گفت چرا من کور مادرزادم. گفت از کجا می‌گویی امام باقر علیه السلام بین مردم است؟ گفت آنکه لیاقت دارد امام باقر علیه السلام را ببیند چشم سر لازم ندارد که او را ببیند. گاهی وسعت دید زیاد می‌شود، چرا؟ چون حجاب‌های گناه نیست. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: هر گناه یک نقطه سیاه است.

تکرار گناه، مانع فهم و شعور قلب می‌شود

در جلد دوم عربی کتاب شریف اصول کافی نقل شده که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: بعد از اولین گناهی که انسان مرتکب می‌شود یک نقطه سیاه روی قلبش می‌افتد، نه این قلب گوشتی، کار این قلب گوشتی فقط رساندن خون به بدن است. قلب یک چهره ظاهری و یک چهره باطنی دارد و تمام آیات قرآنی که قلب را مطرح کردند مربوط به چهره باطنی قلب هستند. کاری به این شکل گوشتی قلب ندارم، همه ما زن و بچه‌ها و پول و خانه و رفیق‌هایمان را دوست داریم، خدا را دوست داریم، پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را دوست داریم و این دوستی برای این شکل گوشتی قلب نیست چون گوشت که شعور ندارد، قرآن خیلی صریح می‌گوید قلب برای فهمیدن شعور بالایی دارد و از آن‌هایی که جلوی فهم و شعور قلب را با تکرار گناه گرفتند گلایه می‌کند و می‌گوید ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾^۱ فقه در لغت به معنی فهم است و به معنی حلال و حرام نیست، اصلاً کلمه فقه یعنی فهمیدن.

۱. اعراف: ۱۷۹.



به مراجع تقلید می‌گویند فقیه یعنی می‌توانند احکام خدا را از آیات قرآن و روایات بفهمد « قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا » باطن دل است که فهم و شعور و چشم دارد نه ظاهر گوشتی دل. امام علیه السلام می‌فرمایند: اگر گناه دومی در کار بیاید آن نقطه سیاه بزرگ‌تر می‌شود و اگر گناه تکرار شود، کاملاً جلوی چهره دل را می‌گیرد و وقتی چهره را گرفت آن وقت است که صاحب آن قلب می‌گوید من از نماز و روزه خوشم نمی‌آید، حوصله این مسجدها و منبرها را ندارم، پانزده قرن قبل دو نفر باهم دعوا داشتند یکی پیروز شد و یکی هم با هفتادویک نفرش کشته شد چه خبرتان است هر سال میلیاردی خرج می‌کنید؟ و گریه می‌کنید و سینه می‌زنید و جلسه می‌گیرید و سیاه‌پوش می‌کنید؟ چون نمی‌فهمد، یعنی قلبش به جایی رسیده که حضرت سیدالشهدا علیه السلام را درک نمی‌کند، خدا و قرآن و این مجالس پرفایده علم اهل بیت علیهم السلام را درک نمی‌کند و خوشش هم نمی‌آید و نمی‌گذارد بعضی‌ها هم بیایند، مثلاً بچه‌ها و اقوامش را منع می‌کند.

ولی هر چه گناه کمتر باشد میدان دید چشم قلب بازتر است و گناه ترک و درون تصفیه شود میدان دید بسیار وسیع می‌شود. این‌ها هم همه کار آن قلب ملکوتی و الهی است. وقتی نتیجه برداشت از سفره مادی عبادت الله و خدمت به خلق الله بشود، پایان این دو کار، دو حقیقت بهشت خدا و رضایت خدا می‌شود. کل این حرف‌هایی هم که الان شنیدید فارسی آیات قرآن مجید بود یعنی من آیاتش را نمی‌خوانم چون برای خواندن آن آیات به اندازه همین حرف‌های فارسی باید وقت گذاری شود، بعضی از آیات هم جنت و هم رضایت خدا را معنی کرده، مثل یکی از آیات بسیار زیبای سوره مبارکه توبه ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۱ بار معنوی رضایتم از بندگانم، از بهشت، سنگین‌تر و بهتر است و از بهشت هم لذت بیشتری برایشان دارد وقتی که حس می‌کنند من از آن‌ها راضی هستم همین احساس رضایت خدا، از جنت خدا لذتش برای بندگان بیشتر است، چون می‌گوید «رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ».

۱. توبه: ۷۲.

وسعت چشم دل مرحوم آیت‌الله آقا شیخ محمد بهاری^۱

شخصی با چشم دل را برایتان معرفی می‌کنم که البته فکر کنم کمتر از صدسال است که از دنیا رفته و در بهار همدان دفن شده است. مرحوم آیت‌الله آقا شیخ محمد بهاری، آدمی بوده که گستره دید دلش زیاد بوده. من در همدان که منبر می‌رفتم یک پیرمردی که چند سال قبل حدوداً نزدیک به هشتاد سالش بود و خیلی مورداحترام علما و جمعیت مذهبی همدان بود و بسیار آدم والایی بود، من نزدیک به چهار پنج سال با این آدم معاشرت کردم و سفرهای مختلفی هم با او رفتم مشهد، خرم‌آباد و بروجرد و البته آن سفرها هم علت داشته و من خدمت ایشان که بودم و در این شهرها که می‌رفتیم و شب را که می‌خواستیم بخوابیم و چون هردو مهمان بودیم، هردو داخل یک اتاق بودیم و فرقی ندارد چه ایامی بود، تابستان یا زمستان، این مرد دقیقاً دو ساعت به اذان صبح بیدار بود! شب آدم هشتادساله باید دو رکعت نماز بخواند و پنج شش تا آخ و واخ و خسته شدم بگوید و بیفتد، ولی او اینگونه نبود چه توانی برای نماز و گریه بعد از نماز صبح داشت! معمولاً آدم وقتی دو ساعت به اذان بیدار است وقتی نماز صبحش را می‌خواند می‌خوابد، اما او تا تمام دعاهای بعد از نماز صبح را با گریه نمی‌خواند و آفتاب نمی‌زد، نمی‌خوابید و وقتی هم می‌خوابید فقط یک ساعت می‌خوابید. من نمی‌دانم یک روزی به چه مناسبت گفتم که یکی از همشهری‌های شما یک دیوان شعر دارد و یک نفر آن دیوان شعر را به من هدیه کرده، گفت کیست؟ گفتم اسمش این است. یک فکری کرد و گفت دیوانش چاپ شده؟ گفتم بله اتفاقاً عکسش هم اول دیوان هست، فُکُل کراواتی و امروزی است و بعضی از شعرهایش هم انگار بو دارد. ایشان به من گفت همین آقای که می‌گویی عکسش با فُکُل کراوات اول دیوانش هست زمانی که من نوجوان بودم این در یکی از مسجدهای مهم همدان پیش نماز بود و مسجدش همیشه شلوغ بود و پر می‌شد! گفت یک بار با یک آخوند دیگر که او هم آدم معتبری بود تصمیم گرفتند به کربلا بروند و گفت کارهایشان را کردند

۱. محمد بهاری (۱۲۶۵-۱۳۲۵ق)، عالم و عارف شیعه قرن سیزدهم و چهاردهم هجری و از شاگردان ملاحسینقلی همدانی است. تنها اثر باقیمانده از او تذکره المتقین است که در بیان آداب سیر و سلوک، نوشته شده است.



و دوتایی رفتند و دوتایی در نجف خدمت آقا شیخ محمد بهاری رسیدند همان که یک روز باهم سر قبرش رفتیم. گفتم من مرحوم آقا شیخ محمد بهاری را از کتاب «تذکره المتقین» او می‌شناسم و این کتاب خیلی مهمی است. گفت وقتی این دوتا روحانی بر آقا شیخ محمد وارد می‌شوند و ده دقیقه یک ربع می‌نشینند و وقتی دوتایی‌شان بلند می‌شوند که بروند بیرون، آقا شیخ محمد به آن یک‌دانه روحانی می‌گوید دو دقیقه با شما کار دارم و این آخوندی که دیوان شعرش به دست شما افتاده این از اتاق می‌رود بیرون، آقا شیخ محمد بهاری به این آخوند می‌گوید با این زندیق دیگر جایی هم‌سفر نشو! این آخوند هم خیلی تعجب می‌کند که چرا آقا شیخ محمد بهاری به این آخوند که در اوج تقواست و هر کلمه‌ای که از دهانش بیرون می‌آید حساب کرده است گفت زندیق؟!

اشتباه، مربوط به چشم سر است، چشم دل هیچ‌گاه اشتباه نمی‌کند

یک روایتی هست اما الآن من یادم نیست که از چه امامی صادر شده ولی خودم دیدم و جزء شنیده‌هایم نیست چون من کمتر شنیده‌هایم را می‌گویم، باید در کتاب‌های مهم ببینم بعد بگویم، یک کتابی هست که ای‌کاش مرتب چاپ می‌شد و همه می‌خواندند به نام «مهدی منتظر» که تألیف مرحوم «آقا شیخ محمد جواد خراسانی»^۱ است که من خیلی خدمت ایشان می‌رسیدم و یکی از ناب‌ترین کتاب‌ها درباره امام عصر علیه السلام است که خودش می‌گفت در عالم رؤیا به من گفتند، این کتاب را بنویس و خرج چاپش هم چهارده هزار تومان است و ما می‌دهیم، گفت با همان چهارده هزار تومان هم چاپ شد، این را خودش به من گفت که در این کتاب یک روایت دارد که امام علیه السلام می‌فرماید: زندیقی از قزوین قیام می‌کند و با همه

۱. شیخ محمدجواد خراسانی (۱۳۳۱-۱۳۹۷ ق)، از مفاخر علمی و فقهی شیعه معاصر و از شاگردان سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء‌الدین عراقی بود. بخش زیادی از حیات علمی آن عالم ربانی به تحقیق و نگارش صرف شد و اکثر نوشته‌های وی به معرفی درست فرهنگ اهل بیت علیهم السلام اختصاص داشت.

«الامامة عند الشيعة الامامية» و «هداية الأمة إلى معارف الأئمة» از جمله این آثار است

۲. الغيبة (للطوسي) / کتاب الغيبة للحجة، النص، ص: ۴۴۱: «قُلْتُ لَهُ قَدْ طَالَ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى مَتْنِي قَالَ فَحَرِّكَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ وَ لَمْ يَعْصُ الزَّمَانُ أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ وَ لَمْ يَجْفُوا الْإِخْوَانُ أَنِّي يَكُونُ

وجودش به دین ما حمله می‌کند و مشخص شد که این زندیق هم رضاخان بود که از قزوین با سید ضیاء یزدی همدست شدند و با طرح انگلیس‌ها آمدند تهران را گرفتند و بعد هم دیگر پدران‌تان برایتان نقل کردند که نسبت به دین و ناموس و حجاب و مجالس ابی‌عبدالله علیه‌السلام چقدر جنایت کردند. ائمه ما رضاخان را زندیق نامیده‌اند و آقا شیخ محمد بهاری به این آخوند گفت دیگر با این زندیق هم‌سفر نشو! این آخوند می‌گفت من ماتم برده بود که این آدم معمم که پیش‌نماز مسجد به این شلوغی است چرا آقا شیخ محمد گفت زندیق؟ گفت تا کودتای رضاخانی شد و مسئله بی‌حجابی و مدارس جدید و کلاه شاپو و کراوات در کار آمد این هم عبا و عمامه‌اش را درآورد و تا کرد و دور انداخت و کراواتی شد و یک جلسه‌ای هم در همدان درست کرد که فقط جوان‌ها می‌آمدند و می‌گفت بی‌دینی همدان در نسل گذشته کار این بود و می‌گفت همه را از خدا و از روحانیت و از امام حسین علیه‌السلام و از دین برید و اولین کسی هم که در همدان زنش را بی‌حجاب کرد همین بود و در جلسات شهربانی که برای زن‌های بی‌حجاب تشکیل می‌دادند شرکت کرد، آن وقت بود که من فهمیدم میدان دید چشم دل آقا شیخ محمد چقدر باز و وسیع است آن وقت به من گفت این زندیق است، این می‌شود چشم دل باز. آن کسی که چشم دلش با وحی و نور نبوت و نور امامت و نور قرآن و نور عمل باز می‌شود، دنیا را که نگاه می‌کند، دنیا را مثل امام عسکری علیه‌السلام می‌بیند یعنی دنیا را به همان حقیقتی که هست می‌بیند و اشتباه نمی‌بیند، چشم دلی که با آن وسایل باز شده نمی‌تواند اشتباه ببیند، اما اگر چشم دل بسته و چشم‌سر باز باشد چشم‌سر روزی صدا اشتباه می‌کند، حق را باطل و باطل را حق می‌بیند، درست را نادرست می‌بیند. در طول تاریخ ملاحظه کردید که بدنه عمده‌ای از مردم مصر می‌گفتند حق با فرعون است و با موسی علیه‌السلام نیست! یعنی موسی علیه‌السلام را باطل می‌دیدند! بدنه مهمی از جامعه زمان ابی‌عبدالله علیه‌السلام

→
ذَلِكَ وَ لَمْ يَظْلِمِ السُّلْطَانُ أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ وَ لَمْ يَقِمِ الزُّنْدِيقُ مِنْ قَزْوِينَ فَيَهْتِكُ سُورَهَا وَ يَكْفِرُ صُدُورَهَا وَ يُغَيِّرُ سُورَهَا وَ يَذْهَبُ بِهَجَّتِهَا مَنْ فَرَّ مِنْهُ أَدْرَكَهُ وَ مَنْ حَارَبَهُ قَتَلَهُ وَ مَنْ اعْتَزَلَهُ افْتَقَرَ وَ مَنْ تَابَعَهُ كَفَرَ حَتَّى يَقُومَ بَاكِيَانِ بَاكِ يَبْكِي عَلَى دِينِهِ وَ بَاكِ يَبْكِي عَلَى دُنْيَاهِ»



می گفتند حق با یزید است! و حسین بن علی علیه السلام باطل است! بدنه مهمی از جامعه می گفتند حق با معاویه است نه با علی بن ابیطالب علیه السلام! یعنی وقتی آدم کوردل شود و چشم باطن که کار نکند و فقط چشم ظاهر کار کند، روزی صدتا اشتباه می بیند ولی وقتی چشم دل باز شود، آدم دنیا را که نگاه می کند مثل امام عسکری علیه السلام نگاه می کند و می بیند عجب بازاری است، عجب جایی برای تجارت است. بالاترین سرمایه برای تجارت خود انسان است و بالاترین جنس تجارت عبادت الله و خدمت به خلق الله است و سود این دوتا سرمایه جنت خدا و رضایت خداست، آدم این گونه بی حزن و بی ترس می شود.

عوض نعمت هایی که در دنیا مصرف کردیم را در آخرت می گیریم

این آیه را عنایت کنید که با مقدماتی که شنیدید خوب در ذهنتان تجلی می کند ﴿قُلْنَا إهْبِطْ أَمْثَلُهَا جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِئِّي هُدًى﴾^۱ وقتی که هدایتگری من آمد و قبول و باور کردی ﴿فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِئِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲ دیگر با وجود خودت، پول و فکر، رفت و آمدت داری عبادت الله می کنی و به خلق الله خدمت می کنی و در این بازار بهترین کاسبی را می کنی، دیگر از چه چیزی می ترسی؟ از چه چیزی غصه می خوری؟ از اینکه پیر شدی؟ این که غصه ندارد، چشم ما کهنه شده اما رفته آن طرف و یک چشم نو شده، گوش ما اینجا کهنه شده چون هفتادسال با آن کار کردیم و عبادت الله و خدمت به خلق الله کردیم و الآن گوش ما پشت پرده در آن طرف یک گوش نو است، بدن نو است یعنی ما وقتی وارد عالم بعد می شویم نو هستیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: اهل بهشت در قیامت همگی جوان های بیست و پنج ساله هستند و دیگر هم فرو نمی ریزند، یعنی ما هر چه خودمان را خرج کردیم، فرستادیم آن طرف، آن طرف الآن نو است و آن واقعیت نو ما الآن منتظر ماست که ما برویم ما بشویم. اگر خدا نخواهد شما را

۱. بقره: ۳۸.

۲. بقره: ۳۸.

به بهشت برود و از شما هم راضی نباشد پس آمریکایی‌ها را می‌خواهد ببرد بهشت؟ یا اسرائیلی‌ها و قاتلان ائمه علیهم‌السلام را؟ یا رباخواران و بی‌حجاب‌ها و بدمست‌ها را؟ خب شما را می‌برد، شمایی که همه چیزتان را در این بازار کهنه کردید و فرستادید آن طرف و خدا نو کرده، حالا باید بروید آن طرف و نو شوید **﴿مَا تَقَدَّمُوا إِلَّا أَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾** هر چه قدر خودتان را هزینه خوبی کردید و فرستادید آن طرف من برایتان نگه داشتم وقتی بیایید تحویل خودتان می‌دهم، من چه نیازی به چشم و گوش و شکم و بدن شما دارم، شما بدنتان را با اعضایتان در عبادت و خدمت کهنه کردید من هم گرفتم و نو کردم منتظرم بیایید این طرف و یک چشم نو به شما بدهم که دیگر کهنه نشود، یک گوش نو به شما بدهم که دیگر سنگین نشود، یک شکم نو بدهم که نعمت‌های بهشت من را تا ابد بخورید و دیگر کهنه نشود، این نگاه مردم پاک و درست است.

مصائب شهادت ابا عبد الله علیه‌السلام

واقعاً انسان گاهی سرگردان می‌شود که کدام‌یک از مصائبی که در کربلا اتفاق افتاد را بخواند و توضیح دهد. خواهر با قدم‌های آهسته آمد و بالاخره بدن گمشده را پیدا کرده بود مگر بدن گم‌شده بود؟ بله. این قدر اسلحه روی این بدن ریخته بودند که گم‌شده بود و قدیمی‌هایمان هم می‌گفتند که زبان حال خواهر این بود:

«گلی گم کرده‌ام می‌جویم او را»

دید این بدن، غلتان به خون شده یعنی همه جای بدن را خون گرفته، چرا؟ چون به همه جای بدن اسلحه زده بودند.

زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک	از دل کشید ناله به صد درد سوزناک
کای خفته خوش به بستر خون، دیده باز کن	احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن
ای وارث سریر امامت ز جای خیز	بر کشتگان بی‌کفن خود نماز کن



بلند شو بین خیمه‌هایمان را آتش زدند، بلند شو بین زن‌ها و بچه‌ها را دارند کتک می‌زنند، بلند شو بین می‌خواهیم برایت گریه کنیم اما نمی‌گذارند...

طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر دستی به دستگیری ایشان دراز کن
سیرم ز زندگانی دنیا، یکی مرا لب بر گلو رسان و ز جان بی‌نیاز کن
حسین من نماز خواندن به بدن میت که واجب است این‌ها که نگذاشتند ما نماز بخوانیم
اقلاً خودت بلند شو و نماز شهدا را بخوان.

یا دست ما بگیر و از این دشت پر هراس بار دگر روانه به سوی حجاز کن
حسین من کار ما به جایی رسیده که باید شمر و خولی و سنان ما را ببرند، خودت بلند شو
و ما را برگردان.

جلسه هشتم

دنیابازاری پر منفعت

برای مؤمنان

خداوند پاک و ممتزه است و فقط خریدار جنس پاک از مؤمنان پاک می باشد

دنیا به تعبیر دیدگاه قرآن، پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ بازار و تجارتخانه‌ای است فقط برای انسان نه برای موجودات دیگر. برای این بازار یک خریدار معرفی شده که پروردگار عالم است، چنان که در قرآن می‌خوانیم ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ﴾^۱ خدا خریدار و انسان هم فروشنده است. جنسی که خداوند از انسان می‌خرد وجود اوست، وجودی که می‌تواند و امکان این را دارد که تمام فعالیت‌ها، کوشش‌ها و حرکات خودش را مثبت قرار دهد. جنس دیگری که خداوند در قرآن می‌فرماید از انسان خریدارم مال است و کانال‌های خریدش را هم بیان می‌کند که انفاق، زکات، خمس و انجام کار خیر با مال است و قیمت خرید جنس هم بنا به اعلام صریحش در قرآن بهشت است ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾^۲ مسئله خیلی مهمی که شاید کمتر به آن دقت شود این است که این خریدار فقط از انسان پاک و مؤمن، جنس پاک می‌خرد. یک مقدمه‌ای از قرآن مجید و بعضی از روایات در کتاب‌های بسیار معتبرمان مانند کتاب شریف کافی، در این زمینه برایتان عرض کنم. پروردگار مهربان عالم از هر عیبی پاک است و از سوره بقره تا پایان قرآن مکرراً پاکی خودش را با کلماتی مثل «سبحان الله» و جملاتی مثل «يُسَبِّحُ لِلَّهِ»،

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. توبه: ۱۱۱.



«سَبَّحَ لِلَّهِ» و «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»^۱ اعلام می‌کند. لغت سبحان به معنی منزّه بودن است پروردگار عالم پروردگاری است که هیچ عیب و نقصی ندارد، کسی که در حد خودش اهل ایمان است یعنی خدا، قیامت، انبیاء، ائمه علیهم‌السلام، قرآن کریم و فرشتگان را باور دارد، آدم پاکی است البته به شرطی که پاکی خودش را آلوده نکند که این آلودگی به جنسش هم سرایت کند چون اگر شخص و جنسش آلوده شوند خداوند دیگر مشتری و خریدار او نیست. مثلاً نماز، عبادت پاکی است چون تمامش از «اللَّهُ أَكْبَرُ» تا «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» ذکر خداست، حالا یک آدمی وارد مسجد می‌شود، وقت نماز جماعت هم نیست اما ده پانزده نفر داخل مسجد نشستند این آدم چشمش که به این ده پانزده نفر می‌افتد خیلی سر شوق می‌آید و یک نماز منظم و باحال هم می‌خواند و نظرش هم این است که این نماز را به رخ این ده پانزده تا بکشد! که آن‌ها در باطن خودشان بگویند چه نمازی! چه آدمی! و بیرون هم که می‌روند از او تعریف کنند که قرآن مجید اسم این حالت را ریا گذاشته است، یعنی نشان دادن خود و عمل برای جلب توجه دیگران و تعریف کردن.

ریا و ریاکار از دیدگاه قرآن کریم

ریا جزء آلودگی‌هاست یعنی جزء خصلت‌های منفی است و انسان درحالی که دارد ریا می‌کند آلوده می‌شود و این آلودگی از آن آلودگی‌هایی است که به عمل هم سرایت می‌کند و چنین وضعیتی یک وضعیت منفی است. اینجا خیلی عجیب است، ببینید چقدر ریا خطرناک است که پروردگار عالم عمل ریایی انسان را به تکذیب دین تفسیر می‌کند. دین و عمل باید خالص باشد اما اگر آدم و در یک نماز این دین و عمل خالص را منکر شدم درحالی که ممکن است قبلش این کار را نکرده باشم و بعدش هم این کار را نکنم، دین، عمل و اعتقاد باید سالم باشد، اگر آن دین و اعتقاد و عمل سالم را منکر شوم یعنی



بگویم فعلاً آن‌ها را نمی‌خواهم و چیزی که الان می‌خواهم این است که مردم عمل من را ببینند و تعریف کنند و من لذت ببرم ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ﴾^۱ یعنی این آدم، فعلاً منکر آن دین سالم و حقیقی و روش درست است و می‌گوید فعلاً آن را نمی‌خواهم! این آدم ممکن است در عبادت هم منکر شود یعنی هم دین سالم و هم عمل سالم را منکر شود لذا هر دو را بیان می‌کند ﴿فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ﴾^۲ کسی که اهل پس زدن است و می‌گوید من فعلاً این دین سالم و این کار سالم را نمی‌خواهم، یعنی عملاً منکر است و می‌گوید چیز دیگری می‌خواهم، این آدم در این حالت وقتی کسی نیست یتیم را از خودش می‌راند اما اگر چهار نفر باشند و ببینند یتیم را نمی‌راند ﴿يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ﴾^۳ و حتی پول خوبی هم به یتیم می‌دهد چون می‌بیند یک عده‌ای دارند نگاه می‌کنند که بروند بگویند فلانی آدم کریم و شریفی است و در محل نمونه ندارد! اما وقتی هیچ‌کس نیست یتیم را می‌راند و به یتیم می‌گوید برو گم شو! چقدر پررویی، در خانه ما را نزن اما اگر چهار نفر او را ببینند ﴿يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ﴾ راحت پول می‌دهد برای چه می‌دهد؟ «رِئَاءَ النَّاسِ» که مردم ببینند. ﴿وَلَا تَحَاصُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ﴾^۴ این فرد وقتی هیچ‌کس نمی‌بیند اهل زمینه‌سازی برای سیر کردن گرسنگان از پا درآمده نیست اما اگر در دید مردم باشد می‌گوید آقا پنج‌تا از این آدم‌های ازکارافتاده را هم پای ما بنویس و الان هم بفرست چکش را بگیرند اما اگر کسی نبیند هیچ چیزی نمی‌گوید و هیچ زمینه‌ای هم آماده نمی‌کند. ﴿الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ﴾^۵ این‌ها اهل ریا هستند. دوتا آیه اول را معنی کردم با این مضمون که اگر کسی نبیند یتیم را می‌راند و به کارافتاده هیچ محل نمی‌گذارد اما اگر

۱. ماعون: ۱.

۲. ماعون: ۲.

۳. نساء: ۳۸.

۴. فجر: ۱۸.

۵. ماعون: ۶.

کسی ببیند در هر دو قسمت کمک می‌کند «الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ»، ﴿قَوْلُ الْمُصَلِّينَ﴾^۱ دوزخ برای این نمازگزاران باد. کدام نمازگزاران؟ آن‌هایی که در نماز خودشان را آلوده می‌کنند و آلودگی را به نماز هم سرایت می‌دهند، خودشان را به ریا آلوده می‌کنند، ریا یک‌گونه شرک است. خدا در قرآن می‌گوید عبادت را برای من انجام بدهید اما اگر من ده‌تای دیگر را برابر خدا علم کنم و بگویم برای خوشامد این‌ها انجام می‌دهم در واقع دارم در عبادت برای خدا شریک قرار می‌دهم و می‌گویم هم او ببیند هم این‌ها ببینند. ﴿قَوْلُ الْمُصَلِّينَ﴾ «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»^۲ این‌ها اصلاً پیوندی با عمق نماز ندارند، «الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ» ﴿وَيَمْتَعُونَ الْمَاعُونَ﴾^۳ اهل ریا هستند یعنی اگر مردم باشند و ببینند، هم به یتیم و هم به مسکین کمک می‌کنند «رئنا الناس» هم نماز می‌خوانند برای «رئنا الناس» «و يمتعون الماعون» مثلاً امشب همسایه یک روضه خانگی دارد و دوتا دانه فرش می‌خواهد قرآن می‌گوید می‌آید در خانه این فرد ریاکار را می‌زند می‌گوید ببخشید ما امشب یک جلسه داریم دوتا فرش به ما قرض بدهید آخر شب برایتان می‌آوریم اما او می‌گوید ما فرش نداریم و از اینکه جنسی را که مردم فقط دو ساعت لازم دارند کمک کند و به آن‌ها بدهد خودداری می‌کند. یا مثلاً همسایه‌اش می‌آید در خانه را می‌زند و می‌گوید آقا نفس بچه من دارد از سرفه بند می‌آید و من هم وسیله‌ام خراب‌شده یک ساعت ماشینت را بده من این بچه را ببرم دکتر و بیاورم اما او می‌گوید آقا دینامش خراب است، استارت نمی‌زند در صورتی که ماشین صد درصد سالم است «يَمْتَعُونَ الْمَاعُونَ»، این را مثال زدیم برای اینکه اگر یک‌زمانی مؤمن در باطن آلوده شود و این آلودگی در عمل سرایت پیدا کند، خدا در این بازار دیگر خریدار جنس نیست.

۱. ماعون: ۴.

۲. ماعون: ۵.

۳. ماعون: ۷.



بهشت پاک است و فقط افراد پاک به آن راه پیدا می کنند

برویم سراغ آیاتی که مربوط به پاکی است ﴿الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ﴾^۱ اگر بنا باشد با پاکان وارد معامله شوی فقط جنس پاک فایده‌ای ندارد بلکه خودت هم باید پاک باشی، پاک از ریا، پاک از بخل، پاک از حرص و کینه البته، هم خودت باید پاک باشی و هم جنست که خداوند پاکی خودت و جنست را بخرد. در اصول کافی روایت مهمی وارد شده که امام باقر علیه السلام درباره بهشت صحبت می‌کنند، بهشت از همه نظر پاک است، جا و مکانش، تمام نعمت‌هایش، ظاهر و باطنش پاک است. حضرت می‌فرماید: «وَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا طَيِّبٌ»^۲ فقط فرد پاک می‌تواند وارد بهشت شود بنابراین اگر کسی با فکر خیلی گل‌وگشادش آمد و گفت که از شمر هم می‌گذرند و نجاتش می‌دهند! شما صد درصد باور نکنید. اگر یکی آمد و گفت فلان بنده خدا پنجاه سال ربا خورده اما الآن که مرده خدا کریم است و حالا چیزی نیست! اگر خدا بخواهد از یک مقدار مال حرام گذشت کند گذشت می‌کند! اگر مال حرام را گذشت کند کل این بدنی که پنجاه سال است آجرچینی‌اش از حرام بوده و کل ساختمانش نجس است را چه کار کند؟ اینکه دیگر قابل گذشت نیست برفرض از پول بگذرد و بگوید در این پنجاه سال پول‌هایت نجس بوده و ما چشم‌پوشی کردیم اما از تک‌تک این سلول‌های نجس و این قطره خون‌ها و گوشت‌های نجس که اصلاً جزء وجودش شده چطور گذشت کند؟ قابل گذشت نیست، به شما می‌گویند خدا می‌تواند او را پاک کند و به بهشت ببرد اما این‌طور نجاست‌ها با آب پاک نمی‌شود و پاک شدنش فقط با آتش است آن‌هم آتش جهنم. اگر کسی را داخل جهنم بیندازند به نظر این آقا که می‌گوید خب حالا برود جهنم پاک شود و بعد خدا او را بیرون بیاورد! اصلاً این‌طور نیست و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اگر کسی درگیر دوزخ شود «و لَا يُفَلِّكُ أُسْرُهَا»^۳ ابداً نجات ندارد. دیگر چه پاک شدنی که در جهنم

۱. نور: ۲۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۶۹.

۳. کنز العمال: ۴۴۲۲۵.



پاک هم بشود؟ او را از جهنم بیرون نمی‌آورند «و لا يُجْبَرُ كَسِيرُهَا»^۱ کسی که زخم آتش را بچشد این زخم تا ابد دوا ندارد و می‌ماند.

گناه‌های باطنی انسان او را به هیزم آتش جهنم تبدیل می‌کنند

قضاوت‌ها باید بر اساس قرآن و روایات باشد نه بر اساس خیالات، بعضی افراد بیخود می‌گویند که در قیامت یک عده‌ای را در جهنم می‌ریزند، اصلاً این‌طور نیست، خدای کریم که کباب‌پزی باز نکرده مگر جهنم را خدا ساخته؟ جهنم به خدا چه ربطی دارد؟ کجای قرآن و روایات آمده است که معمار جهنم پروردگار است؟ شما تا فردا، بیست و چهار ساعت دیگر وقت دارید یک آیه دیگر پیدا کنید که عنوان شده جهنم را خدا مهندسی کرده، خدا ساخته و چال‌هاش را خدا کنده است! در همه آیات قرآن آمده است که آتش دوزخ نه با نفت می‌سوزد نه با بنزین نه با گاز و نه با مواد دیگر ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ﴾^۲ هیزم آتش جهنم خود مردم هستند، آتش‌زای جهنم خود انسان است، نفت و گاز و بنزینش خود انسان است و از جای دیگری نمی‌آورند. انسان چطور می‌شود که آدم آتش‌زای جهنم باشد؟ خدا در قرآن بیان می‌کند که تمام گناهان ذاتاً آتش هستند و وقتی مردم این‌ها را در باطن خود جمع می‌کنند به محض اینکه پرده کنار برود از همه بدن فرد آتش شعله می‌کشد. میلیون‌ها نامحرم را دیده و در چشم ریخته، میلیون‌ها حرف‌های دری‌وری را قبول کرده و در گوش ریخته، چقدر لقمه حرام خورده و در شکم ریخته، چقدر شهوت‌رانی حرام کرده که در غریزه جنسی‌اش ذخیره شده و به محض اینکه پرده کنار برود از همه بدن فرد آتش شعله می‌کشد، به خدا چه ربطی دارد؟

مصالح بهشت، اعمال نیک انسان هستند

اگر بگوییم بهشت را خدا ساخته، بله از فضل و احسان و لطفش است که البته آنجا را هم خدا نمی‌گوید من ساختم و می‌گوید بهشت را هم خود شما ساختید. مصالح بهشت همین

۱. کنز العمال: ۴۴۲۲۵.

۲. بقره: ۲۴.



عبادات، نشستن‌هایتان در مجلس علم، گریه کردن‌ها و کارهای خیر است که از دنیا تأمین می‌شود، چنانکه پیغمبر ﷺ فرموده: «الدنيا مَرْعَةُ الْآخِرَةِ»^۱ اگر بگوییم معمار بهشت خداست حرف بی‌ربطی نزدیم اما جهنم را نه، اصلاً یک‌ذره از جهنم را خدا نساخته است. همین مسئله را از امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل بشنوید «فَيَالَيْقِينَ اقْطَعُ» من برایم یقینی و قطعی است «لَوْلَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَغْذِيْبِ جاحِدِيْكَ وَ قَضَيْتَ بِهِ مِنْ اخْلَادِ مُعَانِدِيْكَ» اگر منکران تو نبودند که شاخ‌وشانه بکشند که عالم خدا ندارد، صاحب ندارد و همین‌طوری خودش دارد می‌چرخد و خودش به وجود آمده و کارگردانی ندارد اگر این‌ها و دشمنان نبودند که با تو و پیغمبران و با کتاب‌ها دشمنی کنند «لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ مَا كَانَ لِاحِدٍ فِيْهَا مَقَرٌّ وَ لَا مُقَامًا»^۲ هفت طبقه جهنم هم جزء زمین بهشت می‌شد، این‌ها را این جنس دوپا از بهشت کنده و در تنور جهنم گذاشته و الا اگر این حرف‌ها نبود کل قیامت بهشت بود و جهنمی وجود نداشت. «وَ الْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا اِلَّا طَيِّبٌ» بهشت جای پاکان است، سؤال می‌شود که اگر ما وارد قیامت شدیم و در دو قدمی بهشت بودیم اما در دنیا به خاطر یک سلسله مسائل که بیشترش هم پوچ است مثلاً به برادرمان، به برادر مؤمنمان، به عمویمان، به دایی‌مان، به مادر یا پدرمان یک‌خرده کینه پیدا کردیم که نباید هم کینه پیدا می‌کردیم اما کینه‌ای بودیم و کینه پیدا کردیم و وارد قیامت شدیم و همه اعمالمان قبول شده و گفتند شما اهل بهشت هستید و آن کینه را هم دم مردن که نمی‌شد خودمان را بتکانیم و آن کینه از دلمان بریزد، با این کینه رفتیم و حالا هم قیامت شده و اهل بهشت هستیم و در را هم باز کردند و می‌خواهند ما را وارد بهشت کنند اما کینه هم جزء آلودگی‌هاست چون خدا گفته کینه نداشته باشید الآن با ما چه کار می‌کنند؟ چون می‌گویند بهشت فقط جای پاکان است و من هم اهل بهشت شدم اما یک‌ذره آلودگی در دلم هست قرآن مجید می‌فرماید: من از باب لطف و رحمتم ﴿وَوَزَعْنَا مَا فِي

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۱۰۹.

۲. دعای کمیل.

صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ^۱ اول آن کینه را ریشه کن می‌کنم که دل صد درصد پاک شود و بعد اجازه می‌دهم از بهشت استفاده کنی، متن قرآن این قدر دقیق است «و نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ».

وعدۀ یاری و کمک رساندن خداوند به افرادی که دنبال پاکی هستند

برادران و خواهران بیشتر از این مواظب خودمان باشیم، خیلی بیشتر، در وجود و اعمال و اموالمان فقط دنبال پاکی باشیم و در دنبال پاکی بودن هم پروردگار عالم به ما یاری می‌دهد و کمکمان می‌کند چون در قرآن وعده داده که من از شما دفاع می‌کنم، به شما کمک می‌کنم و به شما یاری می‌رسانم ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۲، ﴿نَصْرُ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾^۳ برای شما است. ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾^۴ همه این‌ها برای شما است. اگر اهل آمدن به طرف من هستید من به شما یاری می‌دهم، می‌شود دقت کرد، برای چه بعضی از مردم در معاملات اقتصادی‌شان نخ حرام را می‌دانند و مال را آلوده می‌کنند؟ یا کل مال را حرام می‌کنند یا مال مخلوط حلال به حرام است آخر ما مگر چه می‌خواهیم؟ به قول پیغمبر ﷺ شما یک‌خانه، یک مقدار خوراک، لباس و یک مرکب می‌خواهید که خیلی‌هایتان بیشتر از این چهارتا را دارید، چرا با تلاش خودتان حرام روی هم‌دیگر می‌ریزید؟ آیه‌ای هم از سوره مؤمنون برایتان بخوانم که خودم خیلی به آن علاقه دارم، این آیه یادتان بماند خیلی آیه عجیبی است امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عدد انبیاء صدو بیست و چهار هزار است، آیه می‌گوید به تک‌تک این صدو بیست و چهار هزار پیامبر خودم این سفارش را کردم، به تک‌تک آن‌ها از زمان آدم علیه السلام تا پیغمبر صلی الله علیه و آله، البته قبلاً تک‌تک به همه‌شان گفته ولی حالا آیه را که

۱. اعراف: ۴۳.

۲. حج: ۳۸.

۳. صف: ۱۳.

۴. فتح: ۱.



می‌خواهد نظام بدهد همه انبیاء را یکجا در آیه می‌آورد ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا﴾^۱ ای همه انبیاء من از جنس پاکیزه دلپذیر حلال بخورید و بعد وارد عبادت و کار خیر شوید. با لقمه حرام و پول نجس نه می‌شود وارد عبادت سالم شد و نه می‌شود عبادت سالم بجا آورد. این آیه دو سه کلمه است «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ» خطاب به همه انبیاء، «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ» پاک بخورید «وَاعْمَلُوا صَالِحًا» بعد وارد عمل صالح شوید چون با لقمه حرام راهتان بسته است و نمی‌توانید وارد شوید و اگر وارد عمل شوید عمل آلوده می‌شود و آن عمل دیگر عمل صالح نیست. اینجا حافظ چقدر زیبا می‌گوید:

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

شست‌وشوی مغزی مردم برای قبولاندن حق به‌عنوان باطل و بالعکس

مصائب مربوط به شام را برایتان بگویم، امروز یک قسمتش را می‌گوییم. یکی از جنایاتی که به انسان شده شستشوی مغزی است که الآن ماهواره‌ها به‌شدت در حال انجام این کارند. این قدر جوان‌ها را شستشوی مغزی می‌دهند که به دین، مسجد، روحانی، قرآن و عزاداری بدبین شود یک بدبینی بتون‌آرمه. یک کاری که بنی‌امیه خیلی پول خرجش کرد همین شستشوی مغزی است یعنی باطل را به‌عنوان حق به مردم قبولاندند و حق را به‌عنوان باطل، خیلی خطرناک است جوان‌ها مواظب باشید.

شست‌وشوی مغزی، علت رفتار بد مردم در مصیبت عاشورا و بعد

از آن

در روایت دارد پیرمردی کنار دروازه ساعات که هجده‌تا سربریده را به نیزه زده و اهل بیت علیهم‌السلام را در محمل‌های چوبی دست پنجم نشانده بودند دید این‌ها یک‌دانه مرد بیشتر ندارند که او را هم بدون محمل سوار شتر کرده‌اند، جلو آمد و به امام زین‌العابدین علیه‌السلام



بدویبراه و ناسزا گفت! حرف‌هایی زد که اگر حرف‌هایش را نوشته بودند و به ما هم می‌رسید اگر می‌خواستیم روی منبر بگوییم هم جگر گوینده و هم شنونده پاره‌پاره می‌شد. امام زین‌العابدین علیه السلام از روی آن ادب الهی‌اش حرفش را قطع نکرد، سکوت کرد تا هر چه دارد بگوید، پیرمرد هم همه حرف‌هایش را زد و دهانش کف کرد و ساکت شد امام زین‌العابدین علیه السلام می‌داند که این را شستشوی مغزی داده‌اند و باید مغز بیمارش را علاج کرد، از بالای شتر با یک نگاه و لحن بامحبت به پیرمرد فرمود: «هل قرأت القرآن» شما قرآن خواندید؟ گفت: نعم. فرمود: این آیه را خواندی؟ «وَأْتِذَا الْقُرْآنِ حَقَّهُ»^۱ حق اهل بیت علیهم السلام را به ایشان بدهید، این حق بود که به ما دادند؟ این هجده تا سربریده حق ما بوده؟ این زن و بچه حرم خدا حق ما بوده که اسیر کنند و کتک و تازیانه بزنند؟ این‌ها را حضرت علیه السلام نگفت من آیه را توضیح می‌دهم. دوباره حضرت فرمود: «هل قرأت هذه الآية؟» «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ»^۲ پیرمرد گفت: نعم. پیرمرد کم‌کم تعجب می‌کند که این دوتا آیه که مربوط به اهل بیت علیهم السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله ماست، چرا این مرد دارد آن‌ها را می‌خواند؟ امام علیه السلام مهلتش نداد و آیه سوم، «هل قرأت هذه الآية؟» «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»^۳ به مردم بگو برای رسالتم پاداشی نمی‌خواهم و پاداشم این است که به اهل بیت من توجه کنید، دوستشان داشته باشید و به آن‌ها اقتدا کنید. گفت خواندم، امام علیه السلام فرمود: این آیه را خواندی؟ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»^۴ پیرمرد صدا زد جوان ادامه نده این آیات مربوط به اهل بیت پیغمبر ماست تو برای چه آن‌ها را می‌خوانی؟ امام علیه السلام فرمود: ای پیرمرد پیغمبر صلی الله علیه و آله شما اهل بیتی غیر از ما ندارد، پیرمرد گفت خاک

۱. اسراء: ۲۶.

۲. انفال: ۴۱.

۳. شوری: ۲۳.

۴. احزاب: ۳۳.



جلسه هشتم / دنیا بازاری پر منفعت برای مؤمنان

بر دهانم شما چه کسی هستی؟ فرمود: من علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام هستم، پیرمرد تا اسم ابی عبدالله علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام را شنید گفت آقا پدرت کجاست؟ فرمود: سرت را بلند کن، اولین سری که بالای نیزه است سر جگرگوشه فاطمه علیه السلام است. پیرمرد دیوانه‌وار بین مردم افتاد که ای مردم ناسزا نگویید، سنگ نزنید، شماتت نکنید، مردم ما را به اشتباه انداختند این‌ها خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله ما هستند.



جلسه پنجم

نحوه خرید و فروش در دنیا

تفاوت خسارت و ضرر در بازار دنیا

دنیا از دیدگاه قرآن، نهج البلاغه و روایات اهل بیت علیهم السلام بازار است، خریدار در این بازار پروردگار مهربان و فروشنده انسان است جنس مورد خرید هم فعالیت‌ها، کوشش‌ها، حرکت‌های انسان و مال اوست، البته برای یک تجارت پرسود یا به قول قرآن کریم سود دائمی، همیشگی و پایان‌ناپذیر انسان باید خریدار، قیمت جنس و قوانین و قواعد تجارت و دادوستد را بشناسد. امام عسکری علیه السلام می‌فرماید: با شناخت خریدار و جنس و قواعد تجارت است که انسان سود می‌کند اما اگر در این بازار خریدار واقعی، جنس مورد فروش، قیمت جنس و قوانین این کسب و تجارت را نشناسد خسارت می‌کند نه ضرر. ضرر با خسارت فرق می‌کند هم کلمه ضرر و هم کلمه خسارت در قرآن آمده و معمولاً می‌گویند، ضرر یعنی من اول سال ده میلیون تومان سرمایه می‌گذارم که با آن کارکنم و مخارج کل سال را هم از این سرمایه تأمین می‌کنم و اول سال بعد می‌بینم که سرمایه ده میلیون تومانی من هفت میلیون تومان شده و سه میلیون تومان کم دارم این را ضرر می‌گویند یعنی سرمایه‌ام ضرر کرده ولی باز هفت میلیون تومانش مانده است؛ اما خسارت یعنی این که من اول سال ده میلیون تومان گذاشتم و آخر سال که محاسبه می‌کنم می‌بینم علاوه بر این که کل ده میلیون تومان رفته چند میلیون تومان هم بدهکارم. در آیتی از قرآن مجید که خسارت به کاربرده شده معنی دقیقش این است که آخر کار، انسان می‌بیند تمام سرمایه‌های وجودی‌اش تباه شده و هیچ‌چیزی ندارد و علاوه بر این به اندازه تمام عمرش که تباه شده، کوشش‌ها و فعالیت‌های تمام عمرش هم تباه شده و به اندازه تمام عمر تباه شده‌اش هم به پروردگار عالم بدهکار است و در محشر هم جای ادای دین و پرداخت



بدهکاری نیست و انبیاء و ائمه طاهرین علیهم‌السلام در مورد همه این مسائل هشدار داده‌اند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: ای مردم اینجایی که امروز زندگی می‌کنید و اسمش دنیاست، بهترین مکان است چون پروردگار عالم بنای اینجا را برای انسان به‌عنوان تجارتخانه و بازار قرار داده و ما قبل از این دنیا هیچ بازاری برای خودمان نداشتیم، قبل از این دنیا در رحم مادر بودیم و آنجا برای ما بازار نبود و یکی دیگر ما را پرورش می‌داد و ما خودمان کاسب نبودیم و کاری نمی‌کردیم. قبل از رحم مادر هم چندساعتی که در صلب پدر بودیم آنجا هم کاسب نبودیم چون نطفه که کاسب نیست و قرآن مجید می‌فرماید: قبل از صلب پدر خاک بودید و وجود ما زمانی که چهره خاکی داشت هم که کاسب نبود اما وقتی وارد این دنیا شدیم در حقیقت وارد بازار و تجارتخانه شدیم و اینجا است که جای کاسبی است.

تلاش ائمه علیهم‌السلام و انبیاء و عالمان ربانی برای آموزش قوانین تجارت در دنیا

انبیاء خدا و ائمه طاهرین علیهم‌السلام و هزاران کتابی که نوشته شده همه برای این بوده که بازار، خریدار در این بازار و خودمان را به ما معرفی کنند که ما فقط جنبه فروشنده‌گی داریم یعنی می‌فروشیم و مزدش را می‌گیریم و همچنین قواعد کسب و تجارت را به ما آموزش دهند. عده‌ای در زمان انبیاء عقل و خرد و انصاف به خرج دادند و آمدند شاگردی کردند و باکمال تواضع به انبیاء گفتند ما چه کاره هستیم؟ ما کجا هستیم؟ باید چه کار کنیم؟ انبیاء هم یادشان دادند و خوب هم تجارت کردند و قرآن مجید هم از اهل ایمان گذشته خیلی تعریف می‌کند که در میان امت‌ها آدم‌های خردورز، باانصاف و اهل آگاهی و اهل پرسیدن سؤال خوب بودند و خوب هم کار کردند و در زمان ائمه علیهم‌السلام هم همین‌طور بوده است. روایات ما پر از روایات نابی است که این‌گونه روایات به‌خصوص در روزگار ما کمتر به‌منبر کشیده شده‌اند ولی من خودم تقریباً از زمانی که وارد حوزه قم شدم تا حالا که چهل و پنج سال است با آیات و روایات سروکار دارم، می‌توانم بگویم در این زمینه حداقل هفتاد درصد از روایات را دیدم البته روایاتی که جهت بیان برای مردم در کتاب‌ها هست. روایات فقهی‌مان که مراجع تقلید و مدرسین با آن سروکار دارند یک پرونده جداگانه‌ای دارد.



در هیچ فرهنگی از زمین مانند روایات ما وجود ندارد!

ما روایاتی داریم که در هیچ فرهنگی از کره‌ی زمین یک‌دانه به زیبایی، محکمی، به‌خوبی و به‌کاربردی بودن این روایات نداریم. البته شما وقت نکردید که با زبان عرب آشنا شوید و الا من همین‌الآن به شما می‌گفتم حدوداً از جلد شصت‌وهشت بحارالانوار تا نزدیک به جلد هفتادونه این مجموعه شامل روایاتی از معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام است. اگر عددی برایتان بگویم بهتر است نزدیک به پنج هزار صفحه روایت برای شناساندن راه صحیح زندگی در این چند جلد است، پنج هزار صفحه کم نیست، از این پنج هزار صفحه حتی یک صفحه یا یک روایتش را نه فرهنگ‌های شرقی و نه فرهنگ‌های غربی دارند. من با کتاب‌های علوم انسانی و رشته‌های علمی مربوط به زندگی شرقی‌ها و هم غربی‌ها تا حدی آشنایی دارم کتاب‌های روانشناسی‌شان را گیر آوردم و خواندم کتاب‌های مربوط به عرف و اجتماعشان و سیاست‌هایشان را هم می‌خوانم و گاهی که وقت کنم کتاب‌های مربوط به اقتصادشان را هم می‌خوانم اما تا الآن حتی یک‌دانه روایت شبیه این روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام هم در کتاب‌های آن‌ها اصلاً پیدا نشده چون قد و عقلشان به‌اندازه‌ای نیست که بتوانند این‌گونه حرف‌ها را برای راهنمایی کردن مردم از درون خودشان ظهور بدهند، حالا ممکن است ده‌تا از دانشمندان‌شان را هم برایتان اسم ببرم که کتاب‌های خوبی هم نوشتند اما خودشان بی‌دین بودند و به فرموده قرآن یک آدم بی‌دین میت است، میت که نمی‌تواند به انسان حیات ببخشد اما انبیاء و ائمه طاهرین علیهم‌السلام حقایق زنده این عالم هستند حتی زمانی که بین مردم نیستند. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: چه روزی که زنده هستم و بین شما هستم «حَيَاتِي خَيْرٌ لَّكُمْ وَ مَمَاتِي خَيْرٌ لَّكُمْ»^۱ و چه در نبودم همه خیرم برای شماست چرا؟ چون خداوند ضمانت کرده که حقیقت وجود انبیاء و ائمه طاهرین علیهم‌السلام به‌صورت جلوه فرهنگی‌شان تا قیامت زنده باشند و زنده هم هستند. همین روایتی که در دو جمله شروع کردم را هیچ مکتب شرقی و غربی ندارد.

۱. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۹۹.

عمل در دنیا و حساب در آخرت

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: امروز و دیروز که در رحم مادر و نطفه در صلب پدر بودید و زمانی که خاک بودید همه کارهایتان دست شخص دیگری بود و خودتان قدم حرکتی نداشتید و کاری نمی‌توانستید بکنید اما امروز که در این دنیا زندگی می‌کنید این دنیا دنیای کار مثبت است «فَإِنَّكُمْ الْيَوْمَ فِي دَارِ عَمَلٍ وَلَا حِسَابٍ»^۱ معلوم است که عمل از دیدگاه پیغمبر ﷺ چیست، عبادتِ الله و خدمت به خلقِ الله که آن هم یک‌رشته عبادت است اما فردا یعنی به‌محض اینکه ملک‌الموت آمد که شمارا از این بازار بیرون ببرد، کجا می‌برد؟ «وَأَنْتُمْ عَدَاءٌ فِي دَارِ حِسَابٍ وَلَا عَمَلٍ»^۲ وقتی ملک‌الموت شمارا از این بازار بیرون می‌برد شما می‌مانید و کل محصولات دوره عمرتان، محصولات دوره عمر عده‌ای که تکلیفشان را از انبیاء و ائمه علیهم‌السلام و عالمان ربانی و اولیاء خدا پرسیدند، مکان، خریدار و جنس مورد فروش را شناختند این‌ها با محصول کل دوره عمرشان روبه‌رو می‌شوند، محصول دوره عمر این گروه چه چیزی هست؟ جنة الله و رضایتِ الله و همین‌ها با همه عظمت و ارزششان هم اگر بخواهند وقتی آن‌ها را از این بازار بیرون می‌برند یک‌رکعت نماز بخوانند نمی‌شود بخوانند، چون آنجا بازار عمل نیست درست است که خیلی هم بزرگوار و عاشق عبادت و عاشق خدمت به بندگان خدا هستند اما آن‌طرف اصلاً دیگر جای کاسبی، تجارت و خریدوفروش نیست، پرونده دادوستد با مرگ بسته می‌شود و آنجا فقط جای بهره بردن از سود تجارت و سود این بازار است. عده‌ای هم که خردورزی نشان ندادند و خیال کردند همه لذت‌ها و منفعت‌ها منحصر در این بازار است و نرفتند بپرسند و خودشان را هزینه کردند یعنی با این پرداخت، کل جنس وجودشان، چشم، گوش، زبان، دست، شکم، غریزه جنسی و پول همه این‌ها را هزینه و خرج کردند، خرج کجا کردند؟ خرج کجا شدند؟ خرج خواسته‌های نامشروع خودشان شدند یعنی گوش‌به‌زنگ شهواتشان بودند. کلمه شهوت به

۱. الکافی، ج ۸، ص ۵۸ / بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۱۷.

۲. همان.



معنی میل و خواستن است معنی دیگری ندارد، معنی بدی ندارد. در آیات قرآن است که پروردگار درباره‌ی بهشتی‌ها می‌فرماید «فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ»^۱ در آنجا «تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ» آزاد است یعنی شهوتی که اهل بهشت دارند میلشان است، میل و خواسته آزاد است، به آن‌ها نمی‌گوییم اینکه می‌خواهید حرام است! حلالش را بخواهید چون آنجا جای حلال و حرام نیست لذا پروردگار می‌گوید در بهشت هر چه بخواهید هیچ معنی برایتان نیست چون آنجا که بازار نیست که «يَجُوزُ و لَا يَجُوزُ» بگوییم که بگوییم این کار را نکن ضرر دارد! آقا این کار را نکن خسارت دارد! این کار را نکن حرام است! تمام این عناوین در بهشت تعطیل و برداشته شده است. یک عده‌ای که نرفتند در این مورد بفهمند اما از نظر مادی‌گری و دنیاداری خوب می‌فهمیدند کجا مغازه بخرند، کجا زمین بخرند، کجا کارخانه بزنند و کجا دادوستد بکنند که قرآن مجید می‌گوید فقط امور پولی و دلاری و مادی خیلی خوب حالی‌شان بود «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۲ الان یک عده‌ای در کره زمین و حتی در ایران خودمان هم هستند و این افراد اصلاً استخدام آن‌ها هستند که این‌ها سه ساعت به سه ساعت چهار ساعت به چهار ساعت تمام صفحات سایت‌های اقتصادی جهان را باز کنند و بعد خلاصه دریافتشان را به این آقای پولدار می‌گویند که اگر امروز، دیر نشود با چین با فرانسه با انگلیس با ایتالیا با فلان استان ایران این معامله را کنید بعد از فلان ماه، میلیاردی سود می‌کنید! قرآن می‌گوید این روش دلاری را خوب بلدند «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» اما یک کلمه از اینکه اینجا چه بازاری است، خریدارش کیست؟ فروشنده کیست؟ چه جنسی را باید بفروشند؟ فردا که از دنیا بیرونشان می‌کنند چه خواهد شد؟ نمی‌دانند و در این زمینه در جهل محض و نفهمی کامل هستند و خدا می‌فرماید این‌ها خسارت می‌کنند یعنی لحظه مرگ چشمشان را باز می‌کنند و می‌بینند که وجود، اعمال، کوشش‌ها، زحمات‌ها و تمام عمرشان را هزینه شهوات یعنی

۱. زخرف: ۷۱.

۲. روم: ۷.



خواسته‌های مادی کردند و تمام آن کارهایی که انجام دادند دارد می‌ماند و خودشان کاملاً دست‌خالی دارند از دنیا می‌روند، می‌بینند که تمام سرمایه‌های وجودی‌شان را تباه کردند و حتی در مقابل هشتاد سال عمرشان به پروردگار عالم بدهکار هستند یعنی نگاه که می‌کنند می‌بینند هیچ چیز نمانده و تنها چیزی که از این‌ها مانده یک اسکلت است چون در ایام پیری است و دیگر نود سالش است گوشش که نمی‌شنود، چشمش که نمی‌بیند، شکمش که هر چیزی را نمی‌تواند بخورد، لاغر هم شده و پوست به استخوان چسبیده و یک اسکلت است که می‌میرد و دفنش می‌کنند خب این اسکلت داخل قبر دفن می‌شود چون در عالم برزخ نیازی به اسکلت ندارد مثل زمانی که ما از مادر به دنیا آمدیم و دیگر نیازی به جفتمان نداشتیم و قابله جفت را برید، آن وقت‌ها جفت را می‌بردند داخل باغچه خاک می‌کردند تا وقتی به جفت نیاز داشتیم که در رحم مادر بودیم و زمانی که به دنیا آمدیم این جفت سنگین بود و اصلاً نیازی هم به آن نداشتیم. روزی که می‌میریم هم به بدن، به این بار سنگین نیازی نداریم یعنی جفت روحمان را می‌برند و در بهشت‌زهرا دفن می‌کنند و فقط یک جفتمان می‌ماند همان طرفش که روح است می‌ماند چون روح اقتضای مرگ ندارد اما زمانی که می‌خواهند قیامت را برپا کنند چون این بدن در همه کارها باروح شریک بوده دوباره بدن را به ما می‌دهند قرآن می‌گوید نه اینکه بدنتان را به شما نمی‌دهم بلکه این بدنی که به کل خاک شده را به شما برمی‌گردانم و حتی خط‌های سرانگشتانتان را هم برمی‌گردانم درست مثل خط‌هایی که در دنیا سرانگشتانتان بود ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ سُؤْيَ بَنَانَهُ﴾!

غافلان از تجارتِ درست در دنیا، هیزم آتش جهنم هستند

آن‌هایی که اهل بهشت هستند به بهشت می‌روند و دیگر تمام است و پای محصول تجارتشان می‌روند اما این‌هایی که تمام سرمایه‌های وجودی خودشان را تباه کردند و فقط



یک اسکلت را وارد قیامت کردند و هیچ عبادت، خدمت، اخلاق، عمل، نماز، و تقوایی نیاوردند فقط بدن را آوردند و شما بفرمایید که خدایا این‌ها را ببخش خدا به شما می‌گوید من اگر بخشیدم چه کارشان کنم؟ می‌گوییم اگر آن‌ها را بخشیدی پس به بهشت ببر! اما پروردگار می‌فرماید این‌ها چون همه سرمایه‌های وجودی را تباه کردند قدرت استفاده از هیچ‌یک از نعمات بهشت برایشان وجود ندارد، آن‌ها را کجا ببرم؟ چشمشان نمی‌تواند در بهشت هیچ منظره‌ای را ببیند، گوششان نمی‌تواند هیچ صدای خوشی را بشنود، معده و دهانشان نمی‌تواند یک لقمه بهشت را بخورد و اصلاً فاقد قدرت برای استفاده کردن از نعمت‌های بهشت هستند و اگر آن‌ها را به بهشت ببرم جای خودتان را تنگ می‌کنند. خب کجا باید بروند؟ چه چیزی دارند؟ فقط یک اسکلت با یک پوست دارند و قرآن مجید می‌گوید این اسکلتشان که حیات معنوی ندارد و هیزم است و جای هیزم هم‌جایی است که آتش دارد ﴿فَكَانُوا لِحَبَّتِهِمْ حَطَبًا﴾^۱ حطب به معنی هیزم است، برای سوختن به‌عنوان هیزم هستند و جایشان جای دیگری نیست. اسکلتشان تا ابد در آتش است اما پوستش خب پوست چقدر طول می‌کشد بسوزد؟ چهار پنج ثانیه بیشتر از این که نمی‌کشد چون پوست خیلی نازک است و درد سوختن بیشتر برای پوست است، پوست وقتی می‌سوزد خیلی درد دارد ممکن است برای خودمان هم اتفاق افتاده باشد. قرآن می‌گوید این آتش که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: آسمان‌ها و زمین طاقت برداشتن بار این آتش را ندارند ﴿كَمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾^۲ «جِلْد» یعنی پوست، لحظه‌به‌لحظه که پوستشان می‌سوزد دوباره عین آن پوست را به اسکلت برمی‌گردانم! لحظه‌به‌لحظه پوست می‌سوزد و پوست نو به آن‌ها می‌دهند و آن نو دوباره می‌سوزد و همین‌طور ادامه دارد! می‌دانید چه عذابی می‌شود؟ می‌دانید چقدر بدبخت هستند؟ آن‌هایی که این بازار، خریدار، جنس مورد فروش و قیمتش را نشناختند، حالا نشناختن در سرشان بخورد وقتی شما با

۱. جن: ۱۵.

۲. نساء: ۵۶.

زبان بامحبت و هنرمندانه دنبالشان می‌روید و می‌گویید ده روز است اینجا یک کلاس هست که چیزهای خوبی یاد می‌دهند و عقلی و فطرت‌پسند است و این حرف‌ها از نظر علمی هم قابل رد نیست بیا یک روز از این ده‌روزه را در این کلاس شرکت کنیم و اگر خوشتر نیامد دیگر نیا اما می‌گویید من اصلاً از بیخ و بن خوشم نمی‌آید که به این مجالس بیایم برو پی کارت مزاحم خواب ما نشو! نمی‌آیند و نمی‌خواهند که بیایند این‌ها اگر تریلیاردر هم بشوند باید همه این مال را بگذارند و بروند چون ملک‌الموت هیچ‌کس را با کت‌وشلوار، خانه، پول‌های بانک، زمین‌ها و املاکش به آن طرف نمی‌برد و همین‌که سروکله‌اش پیدا می‌شود خودبه‌خود همه سندها باطل می‌شود یعنی من دیگر مالک نیستم آن وقت این‌ها از نظر فقهی یک بدبختی دیگر هم دارند.

لزوم نوشتن وصیت‌نامه

شما همه وصیت نوشتید یا نه؟ من بیست سال پیش وصیتم را نوشتم بیست و پنج صفحه است تمام وصیتم معنوی است شما نوشتید یا نه؟ وصیت را همین امشب حتماً بنویسید که زن و بچه من، فلان پسر یا فلان آدم مطمئن وصی من، بعد از مردن من است و خدا مالکیت من را از دوسوم موجودی‌ام قیچی می‌کند و من دیگر مالک نیستم و دوسوم طبق قرآن به زن و به دختر و به پسر می‌رسد اما یک سومش فقط حق خودم است که می‌توانم در وصیتم بنویسم که مقداری از این یک سوم من را خرج ابی‌عبدالله علیه‌السلام کنید، مقداری را خرج مسجد کنید، مقداری را کتاب‌های درسی خوب بخرید و به طلبه‌ای که هنوز فقیر است بدهید و... صدتا کار می‌شود نوشت، چرا بدبختی آن‌ها را می‌خواهم بگویم؟ وقتی می‌میرد به حساب مالش که می‌رسند می‌بینند دویست میلیارد تومان یا بیشتر یا کمتر در بانک دارد، شصت هفتادتا سند ملک دارد، کارخانه دارد، خارج پول دارد اما هیچ وصیتی ندارد! حالا وقتی می‌خواهند او را کفن کنند اگر زن و بچه گفتند راضی نیستیم، نمی‌شود از مال خودش کفنش کنند! چون وصیت ندارد پس هیچ حقی به مال ندارد و برای کفن این تریلیاردر باید چه کار کنند؟ باید به آن مدیر بهشت‌زهرها بگویند آقا این بی کفن مانده!



خود شهرداری یک کفن به او بدهد که تحویل مالک دوزخ بدهند و برگردند؛ یعنی اگر بی وصیت و بی‌ایمان بمیرد حق یک ریال به این ثروتی که هشتاد سال جان کنده و به دست آورد را ندارد این را می‌گویند خسارت، این خسارت است.

به علت مسائل تلخ و اذیت کننده دنیا از خدا و اهل بیت علیهم‌السلام روی‌گردان نشویم

ما خیلی جای خوبی هستیم من روز آخری یک سفارش هم به شما بکنم. پرونده جریانات دنیایی، بالا و پایین شدن قیمت‌ها، به‌سختی افتادنمان، اینکه سروکارمان به چهارتا اداره افتاد و به ما ندادند یا یک ماه، دو ماه، شش ماه، ده ماه یا دو سال معطلمان می‌کنند، جواب سلاممان را نمی‌دهند این‌ها را با این بازار و خریدارش و خودتان که فروشنده هستید و جنس مورد فروشتان مخلوط نکنید. خدا یک راهی به نام صراط مستقیم پیش پایتان گذاشته که همان قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام است و گفته که خریدارتان خودم هستیم و به من عبادت و خدمت به خلق بفروشید و قیمتش هم بهشت است نگذارید جریانات این بازار اوقات شما را تلخ کند و کسلتان کند و شمارا از معامله با خدا عقب براند آن‌یک پرونده جدا و این هم یک پرونده دیگر است. آن‌هایی که به مشکلات برمی‌خورند یا به ادارات برمی‌خورند و جوابشان را نمی‌دهند یا اینکه می‌بینند بعضی‌ها دروغ گفتند، تقلب کردند و خودشان را تحمیل کردند می‌آیند می‌گویند که نه این‌ها هم که با قیافه دینی آمدند با پیراهن بی‌یقه آمدند آن‌کسی نبود که ما فکر می‌کردیم پس معلوم می‌شود که این دین هم به درد ما نمی‌خورد، این خیلی ضرر است و اینکه هیچ‌کدام از انبیاء و ائمه علیهم‌السلام نه در اداره‌ای مدیر هستند نه وزیر و وکیل و استاندار هستند، دیگری با ما بد می‌کند ما برای چه از این‌ها قهر کنیم به این‌ها چه ربطی دارد؟ مگر الآن وکیل مجلس، امام حسین علیه‌السلام است؟ که ما رفتیم دفترش و گفتیم آقا ما واقعاً این مشکل را داریم و حل نمی‌کنند یک‌چیزی بنویس که مشکل ما را حل کنند او هم بگوید آقا من وظیفه‌ام قانون‌گذاری است به من چه ربطی دارد؟ برو به همان اداره مربوطه مراجعه کن! هیچ‌کدام از انبیاء و

ائمه علیهم‌السلام که مسئول این کارها نیستند ما برای چه از این‌ها قهر کنیم؟ برای چه از این بازار بیرون بزنیم؟ سخت هست خب برای همه سختی هست، شما فکر می‌کنید مثل ما که دستشان هیچ جا بند نیست و نمی‌خواستیم هم بند شود، خیلی هم پیشنهاد صندلی به ما دادند اما ما فراری بودیم، فکر می‌کنید ما گرفتار نیستیم؟ ما هم در کارهای اجتماعی و اداری گرفتار هستیم مثلاً فکر می‌کنید اگر ما نیاز پیدا کرده باشیم یا کتاب‌هایمان یک‌خرده بیشتر شده باشد و نه متر جا به خانه‌مان اضافه کردیم خیال کردید کاری به ما ندارند؟ ما هم می‌رویم شهرداری می‌گوییم آقا ما نیاز داشتیم کتاب‌ها زیاد و روی هم بود جا نداشتیم برای همین نه متر به این ساختمان اضافه کردیم او هم قشنگ می‌گوید خیلی ممنون که آمدید گزارش دادید دو دقیقه تشریف داشته باشید بعد حساب می‌کند و می‌گوید سی‌ودو میلیون تومان به حساب واریز کن خب ما هم مثل شما همه ما در دنیا گرفتار هستیم اما این گرفتاری‌ها کاری به خدا و انبیاء و ائمه علیهم‌السلام و قرآن و عبادت و خدمت به خلق ندارد این دوتا پرونده را هم از همدیگر تفکیک کنید.

مقام ابوذر و سلام خداوند به او در لحظه قبض روحش توسط ملک‌الموت

خدایا به حقیقت سیدالشهدا علیه‌السلام قسم توفیق فهم آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام را به ما و زن و بچه‌ها و نسل آینده‌مان تا قیامت عنایت بفرما. ما اگر قرآن را بفهمیم کاروبارمان خیلی خوب می‌شود گرچه به نان شب محتاج شویم، چون پرونده این‌طرف با پرونده آن‌طرف اصلاً به هم هیچ ارتباطی ندارد. می‌دانید چه مزیقه‌ای برای ابوذر ایجاد کردند؟ علت مرگ ابوذر را می‌دانید؟ او را به بیابان رَیْذَه تبعید کردند و علت مرگش گرسنگی و تشنگی در این بیابان بود. حکومت دستور داد چون با ما نمی‌سازد، به ما انتقاد و ایراد دارد به رَیْذَه تبعیدش کنید که خیلی بیابان خشکی است. من سر قبر ابوذر رفتم باور کنید کنار این قبر که می‌ایستید از هر چهار طرف تا چشم کار می‌کند یک‌دانه علف هم دیده نمی‌شود! آن وقت این مرد را با پسر بیست‌وسه چهارساله و دخترش به رَیْذَه تبعید کردند و



معلوم می‌شود همسرش هم مرده بود. پسر که جلوی چشم پدر از گرسنگی بال‌بال زد و مرد و قبرش کنار قبر پدرش است و خود ابوذر هم در آن حال به دخترش گفت بابا بلند شو در این بیابان بگرد ببین یک علف خشک، یک گون یا چیزی پیدا می‌کنی؟! پوست خشکی بیاور من بخورم، خب پیر بود و طاقت نداشت اما دخترش طاقت داشت، دختر رفت و برگشت و گفت هیچ چیز پیدا نشد. ببینید ابوذر پرونده‌ی خدا و تجارتخانه و جنس مورد فروش را با جریانات منفی حکومت عثمان مخلوط نکرد نگفت حالا که این طوری به ما سخت گرفتند ما دیگر این دین را نمی‌خواهیم، به دین چه ربطی دارد؟ دین را نمی‌خواهم یعنی سعادت خودم را نمی‌خواهم. دخترش گفت نه بابا هیچ چیز پیدا نشد گفت دخترم پیغمبر ﷺ به من خبر داد که در تنهایی در گرسنگی و تشنگی می‌میرم، لحظه‌ی مرگ من است. دختر سر بابا را روی دامن گذاشت و یک مرتبه دید که پدر چشمش را باز کرد و گفت «عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُ السَّلَامُ بِه السَّلَامُ لَهُ السَّلَامُ» دختر هر چه نگاه کرد دید کسی اینجا نیست گفت بابا؟ پدرش گفت بله عزیزم؟ گفت با چه کسی داری حرف می‌زنی؟ گفت دخترم ملک‌الموت آمده، کنارم است و به من می‌گوید خدا به من فرمان داده که ای ملک‌الموت قبل از اینکه جان ابوذر را بگیری سلام من را به ابوذر برسان. این تجارت است اگر گرسنه و تشنه ماندم خب باشد، دولت عثمان در مدینه به من خیلی سخت گرفته خب بگیرد، این موضوعات چه کار به خدا و به عبادت و خدمت به خلق دارد؟ ابوذر گفت دارم جواب سلام خدا را می‌دهم، دخترم الآن ملک‌الموت من را می‌برد تو نگران غسل و کفن و دفن من نباش من که مُردَم بلند شو برو سر جاده یک قافله رد می‌شود که یاران مولایم علی عليه السلام در آن قافله هستند و یکی از آن‌هایی که در آن قافله بود مالک اشتر بود، گفت فقط جلوی قافله را بگیر و بگو بابای من مُرده و آن‌ها می‌آیند من را کفن می‌کنند. دختر آمد و قافله رسید گفت بابایم مُرده است مالک گفت پدرت کیست؟ گفت ابوذر، مالک خودش را از اسب انداخت و به سوی او شتافت، آب زمزم همراه خود داشتند، همه آمدند و ابوذر را با آب زمزم غسل دادند و با آن بُردهای یمانی خودشان که برای

خودشان خریده بودند کفنش کردند و دفنش کردند و بعد گفتند دختر جان بیا با ما به مدینه برویم و با چه احترام و عزت و نوازشی این دختر را به مدینه برگردانند.

جدا کردن حضرت سکینه علیها السلام از پیکر امام حسین علیه السلام

یک پدر و دختر هم کربلا بودند که پدر این دختر هم گرسنه و تشنه جان داد و سر پدر این دختر هم مقابل چشمش بریدند و دختر میان گودال گلوی بریده را بغل گرفته بود و آمدند گفتند دختر بدن را رها کن قافله دارد به کوفه می‌رود به مأمور عمر سعد گفت شما بروید من را نبرید من می‌خواهم کنار بدن پدرم بمانم، نمی‌توانم پدرم را رها کنم من می‌خواهم اینجا باشم و این قدر گریه کنم تا بمیرم. دیدند نمی‌آید چطوری برایتان بگوییم؟ تحملش را ندارم متن مقتل دارد که «فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوَهَا عَنْهُ»^۱ چند نفر از این عرب‌های خشن بداخلاق سختگیر با تازیانه داخل گودال ریختند و شروع به زدن این بچه کردند، می‌دانید چرا بدن را سریع رها کرد؟ چون دید علاوه بر اینکه خودش دارد تازیانه می‌خورد به بدن ابی‌عبدالله علیه السلام هم تازیانه می‌خورد گفت نزنید بلند می‌شوم... مَبْرِدَم! که در این دشت مرا کاری هست گرچه گل نیست ولی صحنه گلزاری هست

